

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطالعات ایران‌شناسی

(مطالعات میان رشته‌یی، علمی، اختصاصی)

سال چهارم | شماره هشتم | بهار ۱۳۹۷

شماره استاندارد بین المللی: ۲۹۸۹-۲۴۷۶

صاحب امتیاز: بنیاد ایران‌شناسی

مدیر مسئول: دکتر حامد فروزان

سر دبیر: دکتر حکمت اله ملاصالحی

ویراستار علمی و مدیر داخلی: فاطمه فریدی مجید

هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):

دکتر مهری باقری (استاد دانشگاه تبریز)

دکتر ناصر تکمیل همایون (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

دکتر محمود جعفری دهقی (استاد دانشگاه تهران)

دکتر زهره زرشناس (استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

دکتر فتح الله مجتبابی (استاد دانشگاه تهران)

دکتر حکمت اله ملاصالحی (استاد دانشگاه تهران)

دکتر محمد بهرامزاده (هیئت علمی بنیاد ایران‌شناسی)

دکتر محمود طاووسی (استاد دانشگاه تربیت مدرس)

ویراستار: فاطمه محمد

مترجم: دکتر رویا خویی

همکار این شماره: شیوا باقری

صفحه آرا: مریم جامعی

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

چاپ و انتشارات: بنیاد ایران‌شناسی

نشانی: تهران، خیابان شیخ بهایی جنوبی، خیابان ایران‌شناسی، معاونت پژوهشی، دفتر فصلنامه مطالعات ایران‌شناسی

تلفن: ۸۸۶۰۸۹۲۵ - ۰۲۱؛ دورنما: ۸۸۶۰۸۹۲۲ - ۰۲۱

رایانامه: Fasnameh@iranology.ir

قیمت: ۲۵۰۰۰۰ ریال

شرایط پذیرش مقاله در فصلنامه مطالعات ایران‌شناسی

مباحث تخصصی ایران‌شناسی و نیز مقالات مرتبط با فرهنگ و تمدن ایران از جمله موضوعاتی است که در فصلنامه مطالعات ایران‌شناسی بدانها پرداخته می‌شود. شرایط کلی پذیرش مقاله در این نشریه به شرح زیر است: مقاله باید نتیجه تحقیقات نویسنده (یا نویسندگان) بوده و در نشریه دیگری به چاپ نرسیده باشد. پذیرش مقاله بر اساس تصمیم و نظر هیئت تحریریه مجله است و بعد از داوری، صلاحیت چاپ آن اعلام خواهد شد.

مسئولیت مطالب مقاله بر عهده نویسنده (یا نویسندگان) آن است.

در صفحه اول نام و نشانی کامل و شماره تماس نویسنده و محل خدمت و رتبه علمی وی مشخص شده باشد. متن مقاله به ترتیب، شامل «عنوان»، «چکیده»، «کلیدواژه»، «مقدمه»، «نتیجه‌گیری»، «فهرست منابع طبق راهنمای شیوه ارجاع» و «چکیده انگلیسی» تدوین شده باشد. چکیده انگلیسی ترجمه چکیده فارسی است. مقاله بر روی کاغذ استاندارد A4 در محیط word (۲۰۰۷) و با قلم ۱۳ و B nazanin، تهیه و ارسال شود. مقاله نباید از ۲۰ صفحه (حدود ۷ هزار واژه) بیشتر باشد.

توضیحات تصاویر و نمودارها به همراه منبع در زیر تصویر و توضیحات جدولها، به همراه منبع در بالای آنها آورده خواهد شد.

در صورت استفاده از واژگان غیرفارسی یا واژه‌هایی که تلفظ آنها برای خواننده مشکل است، آوانگاری و آوردن معادل فارسی آنها در پانویس از موارد ضروریست.

ارجاع منابع در این فصلنامه درون‌متنی و مطابق با این شیوه است:

(نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار کتاب: شماره صفحه)؛ مثال: (زرشناس، ۱۳۹۱: ۲۶).

در صورتی که کتاب دارای چند جلد باشد، شماره جلد در منبع درون‌متنی بدین شکل خواهد بود (صفها، ۱۳۶۳: ۳/۶۵).

در تنظیم فهرست منابع ابتدا کتابها و سپس مقالات به ترتیب زیر خواهند آمد:

کتاب: نام خانوادگی نویسنده، نام؛ اسم کتاب، شهر محل نشر: ناشر، شماره چاپ، جلد، سال. مثال:

آل‌احمد، جلال؛ غرب زدگی، تهران: رواق، چاپ دوم، ۱۳۵۶.

مقاله: نام خانوادگی نویسنده، نام؛ «عنوان مقاله»، نام مترجم (در صورتی که مقاله ترجمه باشد)، محلی

که مقاله در آن چاپ شده است، سال چندم، شماره، سال. مثال: سرکاراتی، بهمن؛ «راه و روش شناخت

ایران»، فصلنامه ایران و اسلام، سال اول، شماره اول، تابستان ۱۳۹۲.

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

- | | |
|-----|---|
| ۵ | سر مقاله
دکتر حکمت‌اله ملاصالحی |
| ۶ | ارتباطات فرهنگی، تاریخی و هنری ایران و هند در هزارهٔ نخست پیش از میلاد
دکتر سید محسن حاج سید جوادی؛ دکتر احسان محمد حسینی؛ دکتر فاطمه کردی
هندس و تناسبات هندسی در ساخت گنبد مساجد صفوی اصفهان (نمونهٔ موردی: مسجد امام
و مسجد شیخ لطف‌الله) |
| ۲۷ | دکتر حسن کریمیان، سامان سیدی |
| ۴۹ | نام و نشان ایران در چکامه‌های پاول فلمینگ (قرن هفدهم میلادی)
سید علی مکی |
| ۷۳ | بررسی دگرگونی واژگانی از زبان پهلوی به تالشی
دکتر عباس خائفی؛ کیومرث خان‌بازاده |
| ۸۲ | معماری کرمان در روزگار صفویه
سید محمدعلی گلابزاده |
| ۹۵ | اوضاع تجاری و سیاسی دریای خزر در دورهٔ قاجار
مهرنوش کاوسی سهل‌آبادی |
| ۱۲۰ | چکیدهٔ مقالات به انگلیسی |

سرمقاله

با توفیق الهی هشتمین شماره مجله «مطالعات ایرانشناسی» در اختیار مخاطبان گرانقدر قرار میگیرد. این شماره از مطالعات ایرانشناسی شامل مقالاتی از همکاران ارجمند و دانشور ما آقایان دکتر سیدمحسن حاج سیدجوادی، دکتر احسان محمدحسینی و سرکار خانم دکتر فاطمه کردی با عنوان «ارتباطات فرهنگی، تاریخی و هنری ایران و هند در هزاره نخست پیش از میلاد»؛ آقایان دکتر حسن کریمیان و سامان سیدی با عنوان «هندسه و تناسب هندسی در ساخت گنبد مساجد صفوی اصفهان (نمونه موردی: مسجد امام و مسجد شیخ لطف الله)»؛ آقای سیدعلی مکی با عنوان «نام و نشان ایران در چکامه‌های پاول فلمینگ (قرن هفدهم میلادی)»؛ آقایان دکتر عباس خائفی و کیومرث خانبابازاده با عنوان «بررسی دگرگونی واژگانی از زبان پهلوی به تالشی»؛ آقای دکتر سید محمدعلی گلابزاده با عنوان «معماری کرمان در روزگار صفویه» و همچنین مقاله سرکار خانم مهرانوش کاوسی با عنوان «اوضاع تجاری و سیاسی دریای خزر در دوره قاجار» است. مجله مطالعات ایرانشناسی، چونان گذشته دست همه علاقمندان، و پژوهشگران و ایران‌پژوهان را در ارائه مقالات علمی، نظرات مشفقانه و انتقادات ارزشمند به گرمی میفشارد. لازم میدانیم از همه همکاران و نویسندگانی که در تدوین، تحقیق، چاپ و انتشار این شماره ما را یاری رساندند، صمیمانه تشکر کنیم.

حکمت‌اله ملاصالحی

دانشگاه تهران ۱۳۹۷ هجری خورشیدی

ارتباطات فرهنگی، تاریخی و هنری ایران و هند در هزاره نخست پیش از میلاد

سید محسن حاج سید جوادی^۱؛ احسان محمد حسینی^۲؛ فاطمه کردی^۳

چکیده

سرزمین باستانی هندوستان با تنوع گسترده جغرافیایی و گوناگونی بی نظیر اقوام خود، مهد پرورش یکی از باستانیترین تمدنهای جهانی بوده است. این تمدن باستانی دارای ارتباطات و پیوستگیهای بسیار پررنگی با فرهنگ و تاریخ ایران زمین است و بدون تردید مطالعه فرهنگی و تاریخی هر یک از این دو واحد جغرافیایی و فرهنگی بظاهر جدا از هم بدون در نظر گرفتن شرایط دیگری، کامل نخواهد بود. الگوهای بکار رفته در ساخت تالارهای ستوندار در هندوستان در دوره مائوریان کاملاً تحت تأثیر فرهنگ و هنر ایران هخامنشی است و سنتهای کتیبه‌نگاری بر صخره‌ها و ستونها در این سرزمین نیز روشی است که هندیان از ایرانی‌ها اقتباس کرده‌اند. گزارشهای مورخین یونانی از قبیل هرودوت و گزنفون بارها به اتحاد و یکپارچگی دو ملت اشاره شده است و در طول تاریخ به‌کرات شاهد پناه بردن شاهزادگان و پادشاهان دو کشور به یکدیگر و تقاضای یاری برای مبارزه با دشمنی بیگانه بچشم میخورد.

تکرار نام هند در کتیبه‌های باقی‌مانده از روزگار هخامنشی و نیز حضور سنگ‌نگاره هیئت آورندگان هدیه از سوی هند در تخت جمشید، سندی انکارناپذیر بر این حقیقت تاریخی است. در روزگاران پسین نیز در عصر اشکانی و ساسانی، شاهد تصرف نواحی شمال هند توسط ایران هستیم و وجود سکه‌هایی با خط پهلوی در این سرزمین حکایت از حکمرانی شاهزادگان ساسانی در سرزمین کوشانا در شمال هند دارد. این موضوع در حالی است که در کنار این ارتباطات

۱. مربی گروه هنر و معماری دانشگاه پیام‌نور تهران

۲. دانش‌آموخته باستان‌شناسی دانشگاه میسور هندوستان (نویسنده مسئول)؛ ehsan.m.hoseini@gmail.com

۳. دانش‌آموخته باستان‌شناسی دانشگاه میسور هندوستان

سیاسی، نظامی همواره در طول تاریخ دو کشور، شاهد ارتباطات پررنگ فرهنگی دو ملت نیز در جنبه‌های گوناگون هنری، علمی و مذهبی هستیم.

کلید واژگان: ایران باستان؛ هند باستان؛ هخامنشیان؛ مائوریان؛ هنر ایران؛ ارتباطات فرهنگی ایران و هند

مقدمه

سرزمین هند و ایران از دیرباز بدلائیل گوناگون هنری، فرهنگی، سیاسی، نژادی، مذهبی و اجتماعی با یکدیگر در ارتباط بوده‌اند؛ برای نمونه؛ تنها به گفتاری از جواهر لعل نهرو؛ نخست‌وزیر فرهیخته و ادیب هند؛ در روزگار پس از استقلال اشاره میکنیم که در کتاب کشف هند مینویسد: در بین کشورهای گوناگون و اقوامی که با هندوستان در ارتباط بوده‌اند، ایرانیان از همه قدیمتر و پرنفوذتر بوده‌اند (نهرو، ۱۳۵۰: ۲۴۶).

در این پژوهش تلاش بر آن است تا ارتباطات فرهنگی ایران و هند در بستر تاریخ باستان و روزگار پیش از اسلام بررسی شود. موضوعی که میتواند کلید اصلی ارتباطات فرهنگی و سیاسی امروزی دو کشور تلقی شود. زیرا شبه‌قاره هند گذشته از ارتباط منسجم تاریخی از نظر جغرافیایی نیز همواره دارای خطوط ارتباطی بسیار پررنگی با ایران بوده است؛ چه از طریق راههای زمینی و کوهستانهای غربی هندوکش و چه از طریق راههای دریایی و خطوط کشتیرانی میان خلیج پارس، دریای عمان و دریای عرب در غرب هندوستان.

مذهب هندوئیسم را میتوان اصیلترین مذهب سرزمین هند دانست، آئینی که نام شبه‌قاره هندوستان برگرفته شده از آن است. این مذهب باستانی توسط آریاییان مهاجر به هند وارد شد و در بررسیهای اسطوره‌شناختی میتوان تشابهات بسیاری میان هندوئیسم و مذهب آریاییان باستان و بعدها آئین زرتشتی مشاهده نمود. آریاییان فاتح با غلبه بر بومیان هند که از نژاد دراویدی بودند، توانستند مذهب و فرهنگ خود را بر آنان تحمیل کنند و رفته‌رفته فاتحان و مغلوبان توانستند در کنار یکدیگر جامعه واحدی با مذهب مشترک تشکیل دهند که هنوز در روزگار جدید تداوم یافته است. آریاییان فاتح با پایه‌گذاری طبقه‌بندی کاست^۱ برتری خود را بر اقوام مغلوب تثبیت کردند و بر این اساس جامعهٔ هند باستان به سه گروه عمدهٔ برهمنان یا روحانیون و کاهنان که امور مذهبی

را بر عهده داشتند، کشاتریاها یا طبقه جنگاور و شودراها که صاحب مشاغلی مانند کشاورزی و دامداری بودند تقسیم شد. دو طبقه نخست را آریاییان تشکیل میدادند و طبقه شودرا به دراویدها تعلق داشت. اگرچه بر اساس قوانین سختگیرانه مذهبی هندو هرگونه ارتباطات خونی و پیوند زناشویی میان این طبقات منع شده بود ولی بمرور زمان گروهی از کشاورزان و دامداران شودرا توانستند با تکیه بر مازاد محصولات خود ثروتی دست و پا کنند و به تجارت و بازرگانی بپردازند. در طبقه‌بندی نخستین سیستم کاست که ریشه در نوع زندگی اقوام مهاجر آریایی داشت، جایی برای بازرگانان در نظر گرفته نشده بود و این نقیصه باید بنوعی جبران میشد. به همین دلیل، بتدریج طبقه‌یی نوظهور از شودراهای ثروتمند شده توانستند از طریق دادوستد با کشاتریاها و برهمنان با آنان وصلت کرده و طبقه‌یی جدید را به سیستم کاست وارد کنند که حاصل اختلاط دراویدها و آریاییها بود. این طبقه جدید وایشانام گرفت که شامل بازرگانان و تجار میشد. به این ترتیب طبقه‌بندی کاست در سرزمین هند شکل اصلی خود را پیدا کرد و به اینصورت نمود یافت: (۱) برهمنان، (۲) کشاتریاها، (۳) وایشاها، (۴) شودراها.^۱ نکته جالبی که باید به آن اشاره کرد، وجود مشابه این طبقه‌بندی در ایران باستان است. این طبقه‌بندی اجتماعی را که فردوسی در شاهنامه به جمشید کیانی نسبت میدهد به روایت علاءالدین آذری به اینصورت است: (۱) کاتوزیان (روحانیان)، (۲) نيساریان (جنگجویان)، (۳) نسودی (کشاورزان)، (۴) اهنوخوشی (پیشه‌وران و دست‌افزاران) (آذری، ۱۳۵۰: ۱۱۲). این تأثیر فرهنگی را نمیتوان یکسویه و تنها از جانب سرزمین ایران بسوی هندوستان دانست. اگرچه در بیشتر حوزه‌ها، تأثیر فرهنگی و هنری ایران در هندوستان پررنگتر است اما باید این نکته را کاملاً در نظر داشت که بررسیها مربوط به دوشاخه مجزا از یک فرهنگ و نژاد یکسان است. اگرچه در سراسر هندوستان از شمال تا جنوب آن صدها کتیبه به خط فارسی وجود دارد و نشانه‌ها و سنتهای معماری ایرانی در گوشه و کنار این سرزمین بکرات دیده میشود ولی در ایران نیز آثاری از هنديها برجای مانده که شاید یکی از مهمترین آنها معبد هندوها در بندرعباس باشد. در این نوشتار تلاش بر آن است تا ارتباطات فرهنگی و ریشه‌های مشترک میان این دو کشور باجمال بررسی گردد و در خاتمه با بررسی تنها معبد هندویی موجود در ایران به بخشهای کمتر شناخته‌شده این تقابل فرهنگی اشاره شود.

ارتباطات فرهنگی و هنری ایران و شبه‌قاره هند در دوران پیش از تاریخ

قدیمیترین تمدن هندوستان را میتوان تمدن دره رود سند یا فرهنگ هاراپا دانست. پژوهشگران این فرهنگ را تقریباً معاصر و مقارن با شهر سوخته در سیستان میدانند. هنوز نشانه‌های قطعی از وجود ارتباط بین ایران و هند در این روزگار وجود ندارد؛ اگرچه برخی از پژوهشگران تلاش کرده‌اند با بررسی میان سفالها و نقوش آنها در سایت‌های ایرانی و هندی این روزگار، ارتباطی بین این دو تمدن بیابند. با توجه به این موضوع تنها باختصار به دوره‌های تمدن دره رود سند اشاره کرده و به مبحث اصلی ارتباطات فرهنگی ایران و هند باز میگردیم. ساکنین سرزمین ایران را آریاییانی تشکیل میدادند که خود در طی فرایند تاریخ چند هزارساله خویش در بدو امر با ساکنین نخستین این سرزمین همچون ایلامیها و سپس در دوره‌های بعدی با نژادهای دیگری مانند یونانیان، تازیان و مغولها و ساکنین آسیای میانه مخلوط شدند.

در سرزمین هند نیز شرایط تقریباً به همین‌گونه بود: آریاییان مهاجر در ابتدا با دراویدیها که ساکنین اولیه سرزمین هندوستان را تشکیل میدادند اختلاط نژادی تشکیل داده و سپس در طول تاریخ با اقوام دیگری ترکیب شدند.

در این میان، موضوعی که باید مدنظر قرار گیرد، بحث مهاجرت اقوام آریایی است که در حدود هزاره دوم پیش از میلاد صورت گرفت. بر اساس نظریات پژوهشگران، زادگاه نخستین آریاییها در منطقه وسیعی از شمال دریاچه آرال تا سواحل دریای سیاه بود که بدلیل مختلفی از جمله از دست دادن مراتع و چراگاههایشان که زندگی دامداری خود را متکی بر آن میدیدند، به سرزمینهای جنوبیتر کوچ کردند. سرزمین امروزی ایران در مسیر این مهاجرت به جنوب قرار داشت و سپس در این نقطه گروهی از اقوام آریایی به غرب رفته و گروهی دیگر در ایران ساکن شدند که بر اساس منابع باستانی آریایی و بویژه اوستا، سرزمین خود را آریاویج نامیدند که بمعنای سرزمین آریاییان است.

گروهی دیگر نیز به شرق مهاجرت نمودند که در سرزمین هند ساکن شدند. این گروه که «مردمی سلحشور و ماجراجو بودند، پیش تاختند و در حدود سه هزار سال قبل، از طریق سیستان و افغانستان فعلی از گذرگاههای شمال غربی خود را به سرزمین هفت رودخانه Sapta - Sindhu - پنجاب و نواحی سند رساندند. آنان نیز خود را آریین بمعنای محترم، آزاده و فرزانه مینامیدند» (جلالی نائینی، ۱۳۷۵: ۵). مهاجرت آریاییان را نمیتوان نخستین مهاجرت صورت گرفته از مسیر ایران به هندوستان دانست. پژوهشهای باستان‌شناسی مؤید این نکته است که:

گروه‌های مختلف مهاجرانی که از ایران گذشته و وارد هند شده‌اند عبارتند از سیاهان، اقوام جنوبی، گروه مدیترانه‌یی (شامل دراویدیها) و شمالیها (آریاییها). سیاهان نخستین گروه نژادی ایران و هند شمرده میشوند که با احتمال در نخستین اعصار تمدن بشری از آفریقا وارد سواحل خلیج فارس و دریای عمان شده و سپس به هند کوچ کرده‌اند. هرودت از این گروهها نام میبرد و ایشان را چنین توصیف میکند: رنگ پوست این هندیها یکسان است. یعنی مانند رنگ پوست اتیوپیاییهاست. هرودت بعضی مردان را که در خلیج فارس و سواحل هند مسکن داشته چنین مینامد و میگوید که به اتیوپیهای آفریقا شباهت دارند. در کتیبه‌های داریوش هم این اقوام هندی خوانده شده‌اند اما هرودت هنگامی که ایران را از نظر مالی تقسیم‌بندی میکند، ایالت هند را سرزمین «Parikanes» بمعنی حبشیهای آسیایی میخواند و هنگامی که سخن از هندیهای دیگر بمیان می‌آید، مینویسد که آنها در شمال سکنی دارند؛ یعنی حتی در عصر هرودت نیز سیاهان در جنوب هند، سواحل خلیج فارس و دریای عمان سکونت داشته و خود دارای تمدنی خاص بودند (غروی، ۱۳۵۳: ۱۹).

آثار بدست آمده از تمدن دره‌رود سند نشان‌دهنده مشابهتها و تأثیر و تأثرات مادی و فرهنگی میان هند و ایران در دوران پیش از آریاییان است؛ برای نمونه، یکی از آثار کشف شده در هاراپا، جعبه آرایشی است که از نظر نوع ساخت، سبک و تزئینات بسیار شبیه به نمونه‌های یافت شده در بین‌النهرین (اور، کیش و خفاجه) است. با بررسی نقش گوزن در سفالهای سیلک، موهن جودارو، شوش، سواحل خلیج فارس و بین‌النهرین میتوان به مشابهتهای موجود پی برد. نقش صلیب شکسته که در کرت، کاپادوکیه، تروا، شوش و سایر نقاط ایران یافت شده در تمدن هند باستان نیز بوفور دیده میشود. در اوستا نیز بارها به سرزمین هندوستان اشاره شده است، همانگونه که در ریگ‌ودا به سرزمین ایران و پارس اشارات فراوانی وجود دارد که نشان میدهد این دو گروه آریایی مهاجر پس از سکونت دائمی در دو سرزمین متفاوت، ریشه‌های مشترک را فراموش نکرده و با یکدیگر در ارتباط و پیوند بوده‌اند. سلسله مهاجرت آریاییها به هند در حدود قرن هشتم پیش از میلاد پایان یافت. در حقیقت از این دوره تاریخی به بعد، پیشینه فرهنگی سرزمین ایران و هند بیش از پیش با یکدیگر پیوند میخورد؛ البته این موضوع بمعنی آن نیست که در دوران پیش از آریاییان، میان هند و ایران ارتباطی برقرار نبوده، زیرا در کتیبه‌های ایلامی نیز با نام هند که بصورت خنی این دو ایش (آذری، ۱۳۵۰) ذکر شده روبرو هستیم که نشان میدهد سرزمین هند در روزگار ایلامیها و پیش از آمدن آریاییها نیز برای ساکنین سرزمین ایران ناشناخته نبود.

متأسفانه در مطالعات حوزه نگارش و کتیبه‌شناسی سرزمین هندوستان پس از دوره تمدن حوزه

رود سند و بویژه موهن جودارو و هاراپا تا آغاز روی کار آمدن سلسله مائوری، نشانه‌ی از خط و نگارش کشف نشده و قدیمیترین کتیبه‌های هندوستان متعلق به دوره امپراتور آشوکا در سده سوم پیش از میلاد است. این کتیبه‌ها عموماً با خط برهمی^۱ و خاروشتی^۲ نوشته شده‌اند. خط برهمی براساس نظریات کتیبه‌شناسان حوزه مطالعات خطوط هند باستان احتمالاً خطی است که توسط برهمنان برای نگاشتن متون مقدس ابداع شده بود، ولی خط خاروشتی که بسیاری از کتیبه‌های دوره آشوکا در سراسر هند به این خط نگاشته شده است، براساس نظریات پژوهشگرانی از جمله بوهلر ریشه‌ی ایرانی داشت و مأخوذ از آرامی است. در این میان، حتی گروهی اعتقاد دارند نام این خط از ریشه ایرانی است و از خر - پوستی گرفته شده است، زیرا این خط را بر روی چرمهای ساخته شده از پوست خر مینوشته‌اند.

ارتباط هند و ایران در روزگار مادها

مهمترین قبایل آریایی که در ایران سکونت داشتند، پارسها، مادها و پارتها بودند. ریگ‌ود/ ایرانیان را با نام پارشاوا و پاراسیکاها یاد کرده است و بدون تردید میتوان نتیجه گرفت این نامها گویش تغییر یافته پارسهاست. جالبتر اینکه در بخشی دیگر از ریگ‌ود/ گروهی از ایرانیان با نام پارتاواها خوانده شده‌اند که اشاره به قوم پارت دارد (مهرین، ۱۳۳۸: ۱۲۷ - ۱۲۸).

گزنفون، تاریخ‌نگار یونان باستان، نیز در کتاب سیرت کوروش کبیر در مورد ارتباط میان مادها و هندیان اشاراتی دارد؛ از جمله آنکه مینویسد:

روزی که کوروش به بازدید از لشکریان مشغول بود، پیکی نزد او آمده و خبر از آمدن سفرای پادشاه هند به نزد آژی‌دهاک پادشاه ماد داد. پیک مزبور با خود لباسی گران‌قیمت و فاخر آورده و به کوروش از سوی پادشاه فرمان میدهد که این لباسها را در بر کرده و به شتاب نزد پادشاه رود. کوروش لباسهایش را عوض نکرده و با همان لباس ساده به دربار رفته و چون پادشاه وی را میبیند خشمگین شده که چرا جامه‌اش را عوض نکرده و جامه فاخر ارغوانی رنگی که پیک برایش آورده بود را نپوشیده است؟ کوروش در پاسخ میگوید: اگر لباس را عوض میکردم ولی دیرتر فرمان پادشاه را اجرا میکردم بهتر بود یا اینکه در زمانی کوتاه به خدمت حاضر شدم؟ پادشاه ماد از این پاسخ خشنود شده و فرمان میدهد سفرای هند وارد شوند (گزنفون، ۱۳۷۱).

نکته جالب این است که بر اساس نوشته گزنفون میتوان نتیجه گرفت که هندوستان در معادلات سیاسی آن روزگار و رویدادهای سیاسی - نظامی بین‌النهرین و ایران دخیل بوده است. بر اساس روایت گزنفون: «سفرای هند اعلام کردند که از جانب پادشاه هند آمده‌اند تا بپرسند چرا دولت ماد قصد نبرد با دولت آشور را دارد؟ آنها اعلام کردند در آینده همین پرسش را از پادشاه آشور خواهند پرسید و هندیها در این نبرد بر ضد طرفی خواهند بود که متجاوز و متعدی است» (همانجا). در این میان، بر اساس روایت گزنفون شاهد نقش مهم پادشاه هند و مورد احترام بودن وی از سوی پادشاه ایران هستیم، زیرا این سفرا از جانب کوروش که با رخصت پادشاه ماد پاسخ آنها را داد، با این پیشنهاد روبرو شدند: «ما به آشوریه‌ها تعدی نکرده‌ایم و اگر آشوریه‌ها نیز همین اعتقاد را دارند ما حاضریم تا پادشاه هند را داور قرار دهیم تا بین ما به قضاوت نشست و حکم عادلانه دهد».

ارتباط هند و ایران در روزگار هخامنشی

با روی کار آمدن پارسها در ایران و سلسله هخامنشی، تغییرات بسیاری در دنیای سیاسی آن زمان یعنی سده پنجم پیش از میلاد رخ داد. از آن جمله اینکه سرزمینهای بسیاری در شکل امپراتوری بزرگ هخامنشی تحت یک پرچم و یک حکومت درآمدند. سرزمین هخامنشیان در روزگار اوج آنها از مناطق شمالی هندوستان و حوزه رود سند تا آسیای صغیر و مرزهای اروپا از یکسو امتداد داشت و از سوی دیگر تا شمال آفریقا و سرزمین مصر و اتیوپی گسترش یافته بود. در این روزگار، سرزمین هندوستان در ابتدا بعنوان یک متحد و پادشاهی همراه با کوروش بزرگ بنیانگذار سلسله هخامنشی مطرح شد و سپس در دوره داریوش با تصرف هندوستان بعنوان یکی از ایالتها و زیرمجموعه‌های امپراتوری هخامنشی درآمد. این ارتباط را میتوان از دو منظر مورد مطالعه قرارداد:

۱- بر اساس متون و منابع تاریخی

۲- بر اساس داده‌های باستان‌شناختی و کتیبه‌های باقیمانده از روزگار هخامنشی مورخین یونان باستان که آثار آنها را میتوان مهمترین منبع تاریخ مکتوب روزگار باستان دانست، بارها به ارتباط میان ایران و هندوستان اشاره کرده‌اند. کوروش بزرگ با پادشاه هند روابطی دوستانه داشت و زمانی که پس از تصرف ماد قصد لشکرکشی به آسیای صغیر و نبرد با کروزوس، پادشاه لیدی، را داشت، نمایندگان هند به دربار وی آمدند. گزنفون در فصل چهارم از کتاب دوم سیرت کوروش کبیر چنین مینویسد:

در این احوال سفرای هند وارد شده، پول آوردند و به کوروش از طرف پادشاه خودشان چنین گفتند: کوروش! بسیار خوشوقتم که مرا از حوائج خود آگاه کردی، میخواهم میزبان تو باشم و برای تو پول بفرستم. اگر باز هم به پول نیاز داشتی از من بخواه. سفرای من مأمورند آنچه را که تو امر کنی انجام دهند. کوروش پاسخ داد: من امر میکنم که عده‌یی از رسولان در خیمه مانده و پول را نگه دارند و به خوشی اوقات خود را بگذرانند. سه نفر از شما به میان دشمنان ما روند. ظاهراً با این منظور که میخواهند عهدی بین آنها و پادشاه هند برقرار کنند، ولی باطناً با این نیت که ببینند دشمن چه میگوید و چه میکند و پس از آن نتیجه اطلاعات خود را به من بگویند. اگر این اشخاص مأموریت خود را خوب انجام دهند، از این کار آنها بیش از پولی که آورده‌اند، سپاسگزار خواهم بود. زیرا جاسوسان من که به لباس بندگان درآمده‌اند نمیتوانند اخباری جز آنچه همه میدانند بدست آورند، ولی کسانی مانند شما میتوانند فکر و خیال دشمن را دریابند. سفرا این پیشنهاد را فوراً باکمال میل پذیرفتند و کوروش آنها را مانند میهمانان واقعی نواخت و پس از آنکه لوازم سفر آماده گشت به مقصد روانه شده و قبلاً گفتند همینکه از مقاصد دشمن آگاه شدیم مراجعت خواهیم کرد. در این احوال رسولان هندی بازگشتند و این خبرها را آوردند: کروزوس، پادشاه لیدی، به سرداری قشون انتخاب کرده و مقرر شده است تمام پادشاهان در یکجا جمع شوند و پول زیادی تهیه کنند... (آذری، ۱۳۵۰).

همانطور که میدانیم کوروش در این نبرد بزرگ و پراهمیت توانست بر کروزوس پیروز شود و بنیان امپراتوری نوپای خود را مستحکم نماید. در این نبرد براساس متون تاریخی که ذکر شد، هندیان نیز نقشی درخور توجه داشتند و بنوعی میتوان آنها را در پایه نهادن امپراتوری هخامنشی شریک دانست. در روزگار پس از کوروش، اصلیت‌ترین رویدادها موضوع قتل بردیا بدست کمبوجیه و لشکرکشی ایران به سرزمین مصر و تصرف مجدد آن از سوی کمبوجیه بود. در این زمان تا به قدرت رسیدن داریوش بزرگ، نامی از هندیان و سرزمین هندوستان در متون تاریخی در ارتباط با ایران بچشم نمیخورد.

سرانجام داریوش بزرگ در ایران به قدرت رسید و شورشهای متعددی را شکست داد و دوباره آرامش و نظم به امپراتوری هخامنشی بازگشت. در این دوران، دوباره شاهد ارتباط و نقش پررنگ هند و ایران در تاریخ هستیم. علاوه بر متون تاریخی مورخین یونانی از جمله هرودت، داریوش بزرگ در سنگ‌نبشته‌های خود بارها به نام هند اشاره کرده و همچنین نقش سفرای هندی در پایتخت تشریفاتی و اداری هخامنشیان یعنی تخت‌جمشید نیز گواه این ارتباط است. داریوش در سال ۵۱۲ ق.م به فکر تصرف سرزمین هند افتاد. انگیزه اصلی وی برای لشکرکشی به هند،

دستیابی به منابع غنی طلا در دره رود سند و همچنین استفاده از خاک حاصلخیز این منطقه بود. سپاه ایران بسادگی این بخشها را تصرف کرد و مقاومت چندانی از سوی هندیها در این مناطق روی نداد. این واقعه لشکرکشی به هندوستان برای هندیان تأثیری فراوان داشت؛ بطوری که آلچین در کتاب *ظهور تمدن در هند و پاکستان* مینویسد: «هندیان تنها پس از لشکرکشی داریوش بزرگ به این سرزمین، وارد عصر آهن شدند» (Allchin, 1982). از سوی دیگر، این لشکرکشی برای هندیها به اندازه‌ی با اهمیت بود که هندیان باستان آن را یکی از دو مبدأ تاریخ خود قرار دادند. سرپرسی سایکس در کتاب *تاریخ ایران* این دو مبدأ تاریخی را چنین معرفی میکند: (۱) موعظه بودا (۲) لشکرکشی داریوش (سایکس: ۱۳۸۰: ۱۲۶).

موضوع لشکرکشی به هند و تصرف آن از سوی ایرانیان بسیار با اهمیت تلقی میشد، زیرا در آن روزگار اطلاعات کمی از سرزمینهای شرقی در دست بود و داریوش تنها به تصرف این سرزمین اقدام نکرد، بلکه افرادی را برای اکتشاف هندوستان به این کشور فرستاد. هرودت در بند چهل و چهارم از کتاب چهارم تاریخ خود بتفضیل این موضوع را شرح میدهد:

داریوش میخواست بداند رود سند در کجا به دریا میریزد. پس اسکایلاکس^۱ را که از مردم کاریاندا^۲ بود، در کشتی نشانده و با هیئتی به این مأموریت فرستاد. آنها از شهر کاسپاتیروس^۳ و از سرزمین پاکتیس^۴ از طریق رودها بسوی مشرق حرکت کردند تا به دریا رسیدند. سپس رو بسمت مغرب در دریا به راه افتادند و در ماه سیام به جایی رسیدند که فینیقیها به فرمان پادشاه مصر (قبلاً) از آنجا برای گردش به دور آفریقا به راه افتاده بودند. پس از این اکتشاف داریوش هندیان را به اطاعت خود درآورد و از این دریا استفاده کرد ...

جالب است که بر اساس متون تاریخی در روزگار باستان نیز سرزمین هندوستان میزبان جمعیتی بیش از سایر مناطق بود و شاید دلیل آن حاصلخیزی خاک و اعتدال آب و هوا بود. هرودت همچنین به خراج و مالیات گزاف هندیان اشاره کرده و مینویسد: «جمعیت هندیان از دیگر اقوامی که میشناسم بیشتر است و در مقایسه با ایشان خراج آنها به ایرانیان سنگینتر. خراج ایشان سیصد و شصت تالان^۵

1. Skylax
2. Caryanda
3. Caspatyrus
4. Paktyes

۵. واحد وزن برابر با ۶۰ من پارسی که هر من معادل ۴۲۰ گرم است؛ ۲۶ کیلوگرم یونانی و ۵۶ پوند. این واحد وزنی را ایرانیان از بابل اقتباس نمودند که تالان بابلی ۶۰ کیلوگرم بوده است.

خاکه طلا است. هندیان بیستمین ساتراپ هخامنشی هستند» (Rawlinson, 1858:197).

توصیفی که داریوش بر روی دیواره کاخش در شوش حدود سال ۵۲۱ ق.م نوشت، پهناوری و ثروتمندی امپراتوری هخامنشی را بازگو میکند. در این کتیبه نیز با نام هند و نقش دیگری از هندیها در امپراتوری هخامنشی روبرو هستیم. این بار سخن از هنر هندیها و استفاده از چوب این سرزمین در ساخت بناهای هخامنشی است:

این کاخی است که در شوش برپا ساختم. زیور آن از راه دور آورده شد ... زمین بطرف پایین کنده شد و ... خشتهای مالیده شده که آفتاب آنها را خشک کرد، مردم بابل این کار را کردند الوار کاج ... از کوهی بنام [لبنان] آورده شد... مردمان آشور، آن را تا بابل آوردند. از بابل، کاریبها و یونانیها تا شوش آوردند. چوب یاکو از گنداره [در هند] و کرمان آورده شد. طلا از سارد و بلخ آورده شد. سنگ قیمتی لاجوردی و عقیق شنگرف که در اینجا بکار رفته، از سغد آورده شد. سنگ قیمتی فیروزه که در اینجا بکار رفته از خوارزم آورده شد. نقره و چوب آبنوس از مصر آورده شد. زیورهایی که دیوار با آن مزین گشت از یونیا آورده شد. عاجی که در اینجا بکار رفته از حبشه ... آورده شد. ستونهای سنگی که در اینجا بکار رفته از ایلام آورده شد. حجاران که سنگ را اینجا بکار بردند از یونان و سارد بودند. زرگران که طلاکاری میکردند از مادها و مصریان بودند. مردانی که آجر پخته بکار میبردند، بابلها بودند و ... (Koch, 1992: 30).

هندیان در روزگار هخامنشی علاوه بر موارد یاد شده در تجارت نیز سهمی قابل توجه داشتند و از منابع و متون تاریخی چنین برمی آید که بازرگانان ایرانی و هندی در این روزگار دارای مبادلات تجاری بسیار نزدیکی با یکدیگر بوده اند. پیرنیا در خصوص مالالتجاره دوره هخامنشی و نقش اقوام مختلف از جمله هندیان در این زمان چنین مینویسد:

اطلاعات ما راجع به امتعه و مالالتجاره دوره هخامنشی خیلی محدود است. با وجود این آنچه از کتب نویسندگان عهد قدیم برمی آید، این چیزها را در ایالات ایران بدست یا به عمل می آورند و مواد تجارته عبارت بود از: در آذربایجان؛ مس، سرب، نقره و لاجورد. در گیلان و مازندران؛ شمشاد و آهن... در هند؛ خاک طلا، ادویه، عطریات، پنبه، شاخ کرگدن، فیل، عاج، عود، صندل، فلفل و آبنوس. در ارمنستان و کاپادوکیه؛ مس، سرب، آلات و ابزار فلزی. در کلخی؛ طلا و شمشاد ... (پیرنیا، ۱۳۷۵: ۱۵۱۱). نام هند در سنگ نبشته های پارسی و اوستا بصورت هیندو^۱ و در سانسکریت بصورت سیندهو^۲ آمده

1. Hindu
2. Sindhu

است. داریوش بزرگ دو بار بروشنی در کتیبه‌های خود از هند یاد میکند؛ یکی در تخت‌جمشید و دیگری در نقش رستم. تصرف هند از سوی داریوش سبب شد که برای سالیان طولانی ثروت و دارایی فراوانی راهی خزانهٔ هخامنشیان شود. ادارهٔ سرزمین هند در سیستم حکومت هخامنشی بصورت ساتراپی بود که وی نماینده‌یی از سوی دولت مرکزی بشمار میرفت و مأمور و متصدی وصول مالیات و برقراری و حفظ نظم و آرامش در این مناطق محسوب میشد. البته در کنار وی پادشاهان و حکام محلی در هند نیز آزادانه به حکمرانی مشغول بودند و در عین حال متعهد به همکاری با ساتراپ و تأمین بموقع مالیات بودند. این حکام در صورت نیاز و درخواست حکومت مرکزی باید نسبت به تجهیز و ارسال سرباز براساس توانایی منطقهٔ خود اقدام مینمودند؛ برای نمونه براساس روایات مورخین یونانی در نبرد میان خشایارشا و یونانیان، سربازان هندی که لباسهای پنبه‌یی با تیر و کمانهایی ساخته شده از نی با پیکان آهنین داشتند به فرماندهی فرنازاتر^۱ دوشادوش سربازان ایرانی با دشمنان می‌جنگیدند.

تأثیرات ایران هخامنشی بر سرزمین هند تنها محدود به موارد گفته شده و منحصر به همین دوره زمانی نمیشود، زیرا در سرزمین هند شاهد هستیم که باگذشت بیش از دو سده از روزگار داریوش و زمانی که سلسله هخامنشی توسط اسکندر مقدونی برافتاد، در هند از روشهای معماری مشابه هخامنشی استفاده میشد.

رسم کتیبه‌نویسی بر روی صخره‌ها و سنگهای بزرگ در ابتدا در بین‌النهرین و ایران رایج شد و در هندوستان پیش از سلسلهٔ مائوری نشانی از آن بچشم نمیخورد. سنت ایجاد فضاهای معماری در داخل غارها و در دل صخره‌ها نیز در ابتدا در ایران روزگار ماد و سپس در عهد هخامنشیان رایج گشت و پس از گذشت چندین قرن، در هند شاهد رواج این فن توسط آشوکا هستیم. درحالی‌که داریوش بزرگ کتیبه معروف بیستون را در سال ۵۱۸ ق.م نقر کرد، آشوکا کتیبه خود را در سال ۲۵۰ ق.م از وی تقلید نمود. این تأثیر هنر هخامنشی را میتوان در ستونها و معماری کاخهای مائوری نیز مشاهده نمود.

امروزه سمبل ملی کشور هندوستان که بر روی پرچم این کشور نقش بسته عبارت است از گردونه‌یی که سمبل حکومت آشوکاست و بر روی سرستون معروف وی در سارانانتها نقش بسته است. این سرستون را میتوان بنوعی هویت‌بخش ملی هندوستان نامید و جالب اینجاست که

هندشناس مشهور، سر جان مارشال، در اینباره مینویسد:

سرستون معروف سارانانت زیبا و پرشکوه با سنگتراشی عالی از لحاظ سبک و تکنیک در هند بی‌نظیر است و بنظر من از هر لحاظ که تصور شود در سراسر جهان قدیم بی‌همتاست. این سرستون با سه (چهار) مجسمه شیر و نقش چهار حیوان و هیئت زنگوله‌یی (لوتوس واژگون)، از رده پرسپولسی و معرف کامل نفوذ هنری ایران در هند است... (Marshall, 1905:36).

در دهه‌های پیشین در منطقه راجگیر هندوستان آثار یک شهر باستانی متعلق به سده ششم پیش از میلاد یافت شد که دارای حصار و باروی سنگی بود. در داخل این شهر و در لایه‌های متعلق به قرن چهارم پیش از میلاد و دقیقاً مقارن با تاریخ تهاجم اسکندر به ایران، آثاری کشف شد که شامل جواهرات و وسایل تزئینی بود. تکنیکها و هنر بکار رفته در این آثار دقیقاً و کاملاً مشابه آثار دورهٔ هخامنشی است. وجود این آثار میتواند ناشی از چهار حالت باشد:

این آثار متعلق به هنرمندان هندی است که در ساخت آن عیناً از هنرمندان ایرانی تقلید کرده‌اند. این آثار متعلق به بازرگانان هندی یا ایرانی است که اشیای فوق را از ایران به هند منتقل کرده‌اند. این آثار متعلق به گروهی از ایرانیان است که پس از تهاجم اسکندر به ایران، بسمت هندوستان گریخته‌اند.

این آثار متعلق به گروهی از ایرانیان است که همراه سپاه اسکندر به هندوستان آمده‌اند. هرمان گوئتز، خاورشناس آلمانی، که سالها بعنوان موزه‌دار در هندوستان فعالیت میکرد و مطالعات گسترده در زمینهٔ خطوط باستانی هند دارد، مینویسد:

موج دوم (مهاجرت) آریاییها به هند مصادف با تأسیس و توسعه امپراتوری مائوری بود که از چندین لحاظ از روی سرمشق شاهنشاهی هخامنشی یا مقدونی الهام گرفته بود. هنرمندان مائوری بی‌شک مرهون هنر هخامنشی بودند و به احتمال قوی معماران و سنگ تراشان ایران که پس از ویرانی دستگاه هخامنشی به دربار پاتالی پوترا پناهنده شدند بانی این سبک جدید معماری در هند بوده‌اند، زیرا در آن زمان بناهای عظیم سنگی و حجاری عمده در هندوستان چیز جدیدی بود و این هنرمندان برای آن کار استخدام شدند. با این حال سرمشکهای هخامنشی کاملاً بنده‌وار تقلید نشده است (Hermann, 1957:149 - 150).

خط گسترش این زنجیره از سوی ایران به هند را میتوان در حفاریهای بلمبت^۱ و تیمارگره^۲ پاکستان امروزی که در روزگار هخامنشی بخشی از ایالت گاندارا بشمار میرفت، جستجو نمود. حفاری در

1. Balambat

2. Timmargarah

بلمبت در سال ۱۹۶۶م. توسط پرفسور احمد حسن دانی، رئیس بخش باستان‌شناسی پیشاور، انجام گرفت. در این حفاری که محل آن در فاصله ۲۲۰ کیلومتری پیشاور است، سکونتگاه هخامنشی متعلق به سده ششم تا چهارم پیش از میلاد یافت شد. در واقع میتوان از مستندات باقیمانده از آثار هنری ایران در عصر هخامنشی و شباهتهای فراوان این هنر با هنر مائوریها در هند اینگونه استنتاج کرد که هندیان وارث هنری سلسله هخامنشی محسوب میشوند.

بیشترین آثاری که از دوره مائوری در هندوستان بر جای مانده، متعلق به پایتخت آنها، شهر پاتالی پوترا، است. نخستین فردی که در این منطقه به حفاری پرداخت کلنل وادل^۱ و سپس اسپونر^۲ بود. پس از این دو، باستان‌شناسان هندی با نامهای آلتکار^۳ و میشرا^۴ در سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۵م. در این محل به حفاری پرداختند. کلنل وادل نخستین کسی بود توانست یک سرستون دوره آشوکا را کشف کند. وی پس از این اکتشاف به بررسی جوانب گوناگون هنری بکار رفته در این اثر پرداخت و چنین نتیجه گرفت:

این سرستون یک پدیده کاملاً پرسپولسی است، البته رگه‌هایی از هنر یونانی نیز در آن بچشم میخورد، اما قابل مقایسه با مجسمه‌های هندی و یونانی یافت شده در منطقه پنجاب نیست. این سرستون در محوطه قصر خود آشوکا که در پاتالی پوترا ساخته شده بود، یافته شده و با احتمال قوی بدستور خود او

و توسط هنرمندان ایرانی ساخته شده است (Report of Pattaliputra Excavation, 1903).

اسپونر در همان بررسیهای ابتدایی به شباهت بی نظیر بقایای تالار ستون‌دار قصر مائوری و همچنین تکنیکهای بکار رفته در هنر این دوران با سبک هخامنشی پی برد و همچنین در مطالعات خود مهر و نشانه‌هایی مشابه هنرمندان و سازندگان تخت‌جمشید یافت که نشان میداد این بناها را معماران ایرانی طرح کرده‌اند و با کمک هنرمندان هندی اجرا شده است (غروی، ۱۳۵۰: ۹۸).

ایرن گجر، پژوهشگر دیگری است که اعتقاد دارد آثار پاتالی پوترا تحت تأثیر هنر هخامنشی و بویژه پرسپولیس ساخته شده است. وی مینویسد: «عظمت قصرهای مائوری در پاتالی پوترا، با طلاکاریها و تزئینات خیال‌انگیزش فقط با تالارهای هخامنشیان و مادها در شوش و اکباتان قابل مقایسه است...» (Gajja, 1971:80).

1. waddell
2. Spooner
3. Altekar
4. Mishra

ستونهای سنگی که بصورت منفرد یا گروهی در تالارها استفاده شده‌اند را میتوان مشهورترین و مهمترین آثاری که از آشوکا در هندوستان یافت شده دانست. وی برخی از کتیبه‌های خود را بر روی این ستونها نوشته است و جالب اینکه مشابه این کار را نزد داریوش بزرگ هخامنشی شاهد هستیم.

در حقیقت باید در کنار این تأثیر و تأثرات هنری و استفاده از فنهای هنری هخامنشی در هندوستان، شرایط سیاسی آن روزگار را نیز در نظر داشت. در طول تاریخ بارها شاهد مهاجرت اقوام گوناگون از سوی ایران به سرزمین هند بوده‌ایم و همانطور که اشاره شد از دورهٔ پیش از آریاییها آغاز گشت و در دوره‌های بعدی نیز تکرار شد. شاید مشهورترین این مهاجرتها را بتوان مهاجرت طایفه پارسیها دانست که امروزه جامعه زرتشتیان هند را تشکیل میدهند و پس از تهاجم اعراب به امپراتوری ساسانی به هندوستان مهاجرت کردند. این موضوع در جریان تهاجم مغولان به ایران نیز دیده میشود و در دوره‌های بعدی نیز شاهد این مهاجرتها هستیم و شاید نقطهٔ عطف آن در روزگار پس از اسلام، مهاجرت شعرا و هنرمندان ایرانی به هند در روزگار صفویه باشد. حال به موضوع اصلی بازگشته و با بررسی شرایط ایران در دورهٔ تأسیس سلسله مائوریها در هند شاهد تهاجم اسکندر به ایران و متلاشی شدن امپراتوری بزرگ هخامنشی هستیم. این موضوع میتواند پاسخ مناسبی برای رواج هنر هخامنشی در دربار پاتالی پوترا باشد؛ زیرا با شکست داریوش سوم از اسکندر، بسیاری از هنرمندان ایرانی به سرزمین هندوستان مهاجرت کردند و از هنر خود در ساخت آثار جدید در این سرزمین استفاده نمودند.

ذکر این موضوع بسیار بااهمیت است که اگرچه این هنر در تکنیک ستون‌سازی و معماری سنگی از ایران وارد هندوستان شد، ولی باید در نظر داشت که هنرمندان هندی با الهام‌گیری از هنرمندان ایرانی تنها تقلیدکننده هنر هخامنشیان نبودند بلکه در ساخت آثار هنری هند، شاهد آمیختگی روح هندی و استفاده از نشانه‌های هنر بومی این کشور نیز هستیم که بسیار هنرمندانه با یکدیگر آمیخته شده‌اند.

روابط ایران و هند در روزگار سلوکیان

اسکندر مقدونی پس از نبردهای متعدد و پس از کسب پیروزی در سه جنگ سرنوشت‌ساز ایسوس، صور و گوگمل توانست به قلب سرزمین ایران برسد و با تصرف پرسپولیس، رسماً سلسلهٔ هخامنشی را منقرض سازد. جاه‌طلبیهای اسکندر که در سر هوای فتح جهان را داشت، سبب شد

تا در حوالی سال ۳۲۷ ق.م از مسیر ایران بسمت هندوستان لشکرکشی کند. البته بهانه‌ی وی که خود را وارث هخامنشیان میدانست برای این تهاجم، بازپس‌گیری خراجهایی بود که هندیان در سالهای آخر حکومت هخامنشی که دولت مرکزی ایران ضعیف شده بود، پرداخت نکرده بودند. اسکندر در بسیاری از امور تلاش میکرد از داریوش بزرگ تقلید کند و شاید این تهاجم به هند هم در راستای همین تقلید بوده باشد؛ برای نمونه، اسکندر نیز همانند داریوش تلاش کرد تا محل اتصال رود سند به دریا را پیدا کند و از اینرو یکی از سرداران خود بنام نئارکوس را مأمور کرد که از طریق رود سند خود را به خلیج فارس برساند و گزارش سفر خود را به اسکندر بدهد.

البته روزگار به اسکندر مجال نداد و وی اندکی پس از فتح هند در سالهای جوانی از دنیا رفت. بیشتر سرزمینهایی که توسط اسکندر تصرف شده بود به یونانیان بچشم دشمن مینگریستند و مدت زمان زیادی نیز از شکست خوردنشان نمیگذشت. این موضوع از یکسو و عدم وجود جانشین برای اسکندر که سبب شد بین جانشینانش برای تقسیم متصرفات گسترده وی اختلاف بیفتد از سوی دیگر، باعث شد تا کشورهای مغلوب سر به طغیان بردارند و اعلام استقلال نمایند.

در هندوستان، مقارن این روزگار فردی با نام چاندرا گوپتا^۱ که از طبقه کشاتریاها یا همان جنگاوران بود، توانست یونانیان را شکست دهد و با تصرف شهر پاتالی پوترا، سلسله مائوریان را پایه‌گذاری کند. بر اساس روایت مگاستانس، چاندرا گوپتا از طبقه کشاتریاها بود، ولی در این میان، برخی از محققین از جمله جی. مودی^۲ در مقاله‌ی با عنوان «پاتالی پوترا» که به سال ۱۹۱۷ م. در مجموعه مطالعات آسیایی ارائه شد مینویسد: «ایشان (چاندرا گوپتا) از بومیان هند نبودند و بدون شک خصوصیات غیرهندی چاندرا گوپتا یونانی نبود، بلکه ایرانی بود...». این نظریه اگرچه از سوی برخی از محققین غربی و ایرانی ارائه شده است، ولی تاکنون مستندات و شواهد کافی برای اثبات آن وجود ندارد و تنها نقطه مشترکی که میتوان میان ایرانیها و مائوریان برشمرد، تعلق آنها به طبقه کشاتریاها است که ریشه‌ی کاملاً آریایی دارد.

مقارن با این اوصاف، سرزمین ایران تحت حکومت یکی از سرداران قدرتمند اسکندر بنام سلوکوس نیکاتور درآمد که این دوران از تاریخ ایران با نام سلسله سلوکیان شناخته میشود. سلوکوس تلاش کرد تا متصرفات هند را از دست ندهد و به همین رو به همراه لشکریانش بسمت هند رهسپار گشت، اما در نهایت این لشکرکشی منجر به ایجاد صلح بین چاندراگوپتا و سلوکوس

1. Chandra gupta Maurya

2. J.J.Modi

شد و بنا گردید هندیان پانصد فیل جنگی بعنوان غرامت به سلوکوس داده و وی در عوض استقلال آنها را به رسمیت بشناسد. این موضوع سبب شد تا بین دو کشور روابط دوستانه‌یی برقرار شود. پس از این واقعه، سلوکوس سفیری از جانب خود به دربار چاندرراگوپتا فرستاد که مگاستانس نام داشت. وی رویدادها و شرح سفر خود را در کتابی بنام 'ایندیکا' توصیف کرده است که امروزه یکی از منابع مهم مطالعه تاریخ هند باستان بشمار میرود (Durant, 1930: 639).

مگاستانس تنها سفیر سلوکیان در هند بشمار نمیرفت؛ برای نمونه، علاوه بر وی سفیر دیگری نیز از سوی دربار سلوکیان در ایران در زمان آنتیوکوس سوتر به نزد آمی تراگاتا،^۲ پسر چاندررا گوپتا، رفته و از هند بازدید کرده است. البته باید توجه داشت که مگاستانس تنها کسی بود که بطور مفصل دیده‌های خود را ثبت کرده و از همین رو نوشته‌های مگاستانس برای مطالعه تاریخ هند بسیار ارزشمند تلقی میشود.

شهر تاکسیلا^۳ در زمان چاندررا گوپتا دارای دانشگاهی معتبر بود که طالبان علم از سراسر هند برای کسب دانش به آن سفر میکردند. در این شهر آثاری مشابه آثار هخامنشیان وجود دارد که مگاستانس آنها را چنین شرح داده است: «پایتخت چاندرراگوپتا یعنی پاتالی پوترا نه میل طول و دو میل عرض دارد، کاخ پادشاه از الوار ساخته شده بود، اما خیلی بهتر از اقامتگاههای شاهی موجود در شوش است و فقط کاخهای پرسپولیس برتر از آن است» (Ibid:640).

موضوع بسیار مهمی که باید به آن اشاره نمود، حضور شاهزادگان هخامنشی در هندوستان است که پس از تهاجم اسکندر به ایران، جلای وطن کرده و به دربار هند و پادشاهان مائوری پناهنده شدند. بر اساس برخی متون تاریخی و ادبی این حضور تا پیش از روی کار آمدن ساسانیان در ایران و گوپتاها در هند ادامه داشت. علاءالدین آذری در اینباره چنین مینویسد:

فردوسی در شاهنامه خود آورده است که وقتی دارا (داریوش سوم) در نتیجه هجوم اسکندر مقدونی به ایران و خیانت برخی از سرداران خود کشته شد، یکی از فرزندان او بنام ساسان به هند گریخت و در آنجا ماندگار شد. اخلاف او تا چهار پشت همه ساسان نام داشتند. آخرین ساسان یعنی ساسان پنجم که روزگار را به شبانی میگذراند، از هند به ایران آمد و به استخر فارس نزد امیر آن پاک نام رفت و به خدمت او در آمد، چون پاک از نسب عالی او با خبر شد، دختر خویش را به وی داد، از این وصلت

1. Indica

2. Amitraghata

3. Taxila

کمی بعد اردشیر بدنیا آمد. چند بیت از شاهنامه 'را در این باب ذکر میکنیم:

چو دارا به رزم اندرون کشته شد
 همه دوده را روز برگشته شد
 پسر بد مر او را یکی شادکام
 خردمند و جنگی و ساسان بنام
 از آن لشکر روم بگریخت اوی
 به دام بلا بر نیاویخت اوی
 به هندوستان در بزاری بمرد
 ز ساسان یکی کودکی ماند خرد
 برین همنشان تا به چهارم پسر
 همی نام ساسانش کردی پدر
 شبانان بدنیدی دگر ساروان
 یکی روز ساسان از آن کاروان
 برون شد همی جست کاری به رنج
 مگر یابد از رنج، پاداش گنج
 به پاپک چنین گفت از آن پس جوان
 که من پور ساسانم ای پهلوان
 بدو داد پس دختر خویش را
 پسندیده‌تر، افسر خویش را
 چو نه ماه بگذشت از آن ماه چهر
 یکی کودک آمد چو تابنده مهر
 همان اردشیرش پدر کرد نام
 که باشد به دیدار او شادکام

(آذری، ۱۳۵۰).

۱. شاهنامه فردوسی، اثر ارزشمند حماسی - ادبی ایران که توسط حکیم ابوالقاسم فردوسی در قرن چهارم هجری سروده شد و به شرح تاریخ ایران از روزگار اساطیری تا حمله اعراب به ایران میپردازد.

احتمالاً فردوسی بر پایه اطلاعات موجود در کتاب *کارنامه اردشیر پاپکان* که از محدود آثار باقیمانده به خط پهلوی از روزگار پیش از اسلام است، اشعار فوق را سروده است، ولی این موضوع نمیتواند دقیقاً مانند همین رویدادی باشد که فردوسی نقل کرده است؛ زیرا علاوه بر اینکه در سایر متون تاریخی و شواهد باستان‌شناختی، مدرک دیگری که گواه درستی این موضوع باشد ذکر نشده، این روایات از نظر فاصلهٔ تاریخی نیز دارای اشکال است. فردوسی اشاره میکند که فرزند داریوش سوم بنام ساسان پس از تهاجم اسکندر به ایران گریخته و به هند رفته است. تاریخ این رویداد باید حد فاصل کشته شدن داریوش سوم و لشکرکشی اسکندر به هند باشد که در سال ۳۲۷ ق.م صورت گرفت. حال اگر بر پایهٔ نوشته فردوسی بپذیریم که چهار نسل از فرزندان وی در هندوستان بوده و پنجمین آنها به ایران آمده و به نزد پاپک میرود با این مشکل روبرو خواهیم بود که چگونه میتوان چهار نسل را در فاصلهٔ زمانی حدود سالهای ۳۲۶ و ۳۲۷ ق.م تا سال ۲۰۰ م. که روزگار حضور پاپک در فارس بشمار میرود و شامل ۵۲۶ سال میشود، بگنجانیم.

اگر فاصلهٔ هر نسل را ۲۵ سال در نظر بگیریم با احتساب پنج نسل به رقمی برابر با یکصد سال میرسیم. اگر فرض را بر این بگذاریم که تاریخ پناهنده شدن ساسان پنجم به پاپک چیزی در حوالی سال ۲۰۰ م. باشد، بازهم با اختلاف زمانی فاحش ۴۲۶ سال روبرو خواهیم بود. البته در حال حاضر نمیتوان صحت این رویداد را کاملاً زیر سؤال برد؛ زیرا اگرچه اسنادی غیر از کتاب *کارنامهٔ اردشیر پاپکان* و *شاهنامه* برای اثبات آن وجود ندارد، ولی در روزگار پس از اسکندر شاهد حضور پررنگ هنر و روح ایرانی در روزگار مائوریها هستیم که این موضوع میتواند بنوعی تأییدکنندهٔ حضور ایرانیها و هنرمندان ایرانی در دربار مائوریها باشد. حال آیا این حضور در حد وجود شاهزادگان هخامنشی است یا خیر؛ سؤال است که شاید اکتشافات آینده باستان‌شناسی بتواند پاسخگوی آن باشد.

نتیجه‌گیری

دو سرزمین باستانی ایران و هند از روزگاران کهن با یکدیگر ارتباطات فرهنگی، هنری، اجتماعی و سیاسی گسترده‌یی داشته‌اند و در این میان نیمهٔ نخست هزارهٔ اول پیش از میلاد دارای اهمیت بسیار زیادی است و بنوعی میتوان دوران هخامنشی را نقطهٔ اوج تأثیر و تأثرات فرهنگ ایرانی بر فرهنگ و هنر شبه‌قارهٔ هند دانست؛ دورانی که کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته و نشانه‌ها و مرادفات فرهنگی ایران و هندوستان برغم وجود نشانه‌های فراوان، بررسی و تجزیه و

تحلیل نشده است. تقارن ظهور سلسله مائوری در هندوستان و ظهور اسکندر و فروپاشی سلسله هخامنشی زمینه‌ساز ابداع سبک جدیدی از هنر و معماری در هندوستان شد که کاملاً متأثر از فرهنگ و هنر هخامنشی است. متأسفانه باور بسیاری از پژوهشگران غربی، الهام‌بخش هنر و فرهنگ یونان بر هندوستان عصر مائوری است، اما این نظریات عناد ورزانه با اهداف سیاسی و فرهنگی ارائه‌شده و پشتوانه علمی چندان قدرتمندی ندارد، درحالی که در نقطه مقابل، شاهد حضور پررنگ و درهم‌تنیده ایران و هندوستان در طول دوران هخامنشی هستیم و علاوه بر اینکه در این روزگار بخشهایی از شمال و شرق هندوستان بعنوان یکی از ساتراپهای ایران محسوب می‌شد، در کتیبه‌ها و سنگ‌نگاره‌های متعددی شاهد این کنش متقابل هستیم. از سوی دیگر، در آئینهای باستانی و متون مذهبی دو کشور نیز شاهد تشابهات و اشارات مستقیمی به یکدیگر هستیم که در کمتر تمدن باستانی دیگری میتوان مشابه آن را مشاهده کرد. در حوزه معماری و هنر نیز تشابهات و تأثیرات متقابل بطور واضحی وجود داشته و همانطور که در این پژوهش به آن اشاره شد، شاهد رواج و شکلگیری هنر و فرهنگ هخامنشی در دوران پادشاهی مائوری و بویژه عصر چاندرا گوپتا و آشوکا هستیم. در مجموع میتوان بر اساس شواهد باستان‌شناسی، تشابهات زبانی و بررسی سبکهای هنری و معماری بین دو سرزمین در این دوره به این نتیجه رسید که هنر و معماری مائوری کاملاً متأثر از هنر و معماری هخامنشی بوده و البته در این میان، فرهنگ و هنر غنی هندوستان نیز تأثیرات خود را در این هنر وارداتی گذاشته و شاهد ظهور سبکی در هنر هندوستان هستیم که میتوان از آن با عنوان هنر هندو هخامنشی یاد کرد.

منابع فارسی

- ابن ندیم، محمد ابن اسحاق؛ *الفهرست*، ترجمهٔ محمدرضا تجدد، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۱.
- آذری، علاءالدین؛ «روابط ایران و هند در عهد باستان»، نشریهٔ پژوهشی - تاریخی بررسیهای تاریخی، سال ششم، شماره چهارم، مهر و آبان ۱۳۵۰.
- _____؛ «روابط ایران و چین»، نشریهٔ پژوهشی - تاریخی بررسیهای تاریخی، سال پنجم، شمارهٔ پنجم، آذر و دی ۱۳۴۹.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد، *تاریخ بلعمی*، ترجمهٔ کتاب *تاریخ الرسل و الملوک* یا *تاریخ طبری*، تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۴ - ۱۳۷۶.
- پیرنیا، حسن؛ *تاریخ ایران باستان*، تهران: انتشارات دنیای کتاب، جلد دوم، ۱۳۷۵.
- جلالی نائینی، محمدرضا؛ *فرهنگ سنسکریت- فارسی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵.
- زیدان، جرجی؛ *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمهٔ علی جواهر کلام، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۲.
- سایکس، سرپرسی؛ *تاریخ ایران*، ترجمهٔ سید محمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران: نشر افسون، جلد اول، ۱۳۸۰.
- غروی، مهدی؛ «مقدمه‌یی بر روابط ایران و هند در دوران باستان»، نشریه پژوهشی - تاریخی بررسیهای تاریخی، سال نهم، شماره پنجم، آذر و دی ۱۳۵۳.
- _____؛ «عصر طلایی امپراتوران بزرگ موریایی هند و اثرات فرهنگی ایران هخامنشی و دیانت زرتشتی در تکوین این دوره»، *مجله هنر و مردم*، ش ۱۲۱، آبان ۱۳۵۱.
- گزنفون، سیرت کورش کبیر، ترجمهٔ وحید مازندرانی، تهران: چاپ شقایق، ۱۳۷۱.
- گوتشمید، آلفرد؛ *تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان*، ترجمهٔ کیکاووس جهاندار، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۸.
- گیرشمن، رومن؛ *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمهٔ محمد معین، تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب، ۱۳۳۶.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین؛ *مُروجُ الذهب و معادنُ الجَوْهر*، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- مشکور، محمدجواد؛ *تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان*، تهران: انتشارات دانشسرای عالی، ۱۳۴۳.

- مهرین، مهرداد؛ تاریخ تمدن ایران باستان، تهران: انتشارات عطائی، ۱۳۳۸.
- نفیسی، سعید؛ تاریخ تمدن ایران ساسانی، تهران: انتشارات کتاب پارسه، ۱۳۸۷.

منابع انگلیسی

- Allchin, Bridget; Allchin, Raymond, *The Rise of Civilization in India and Pakistan*, Published by Cambridge University Press, 1982.
- Durant, Will, Ariel, *The Story of Civilization, India and Her Neighbors*, Vol. 1, 1930.
- Gajja, Irene N., *Ancient Indian Art and the West, : A Study of Parallels, Continuity and Symbolism from Proto-historic to Early Buddhist Times*, published by D. B. Taraporevala Sons, Bombay, 1971.
- Hermann, G., *Legacy of Iran*, (by efforts of 13 scholars), Tarjomeh va Nashr-e Ketab publication, Tehran, 1957.
- Koch, Heidemarie, *Es kündigt Dareios der König*, published By Zabern, Mainz, 1992, ISBN 3-8053-1347-0.
- Marshal, Sir John, *Annual report of Archaeology*, Archaeological survey of India, 1905.
- Rawlinson, George, *The History of Herodotus, (Original from Austrian National Library)*, published by John Murray, Albemarle Street, London, Vol. 3, 1858.
- Report of Pattaliputra Excavation, Lieutenant Colonel Laurence Austine, W., Bengal Secretariat Press, Kolkata, 1903.

هندسه و تناسبات هندسی در ساخت گنبد مساجد صفوی اصفهان

(نمونه موردی: مسجد امام و مسجد شیخ لطف الله)

حسن کریمیان^۱، سامان سیدی^۲

چکیده

مسلمانان هندسه را یکی از دانشهای مهم همپراز ریاضیات، ستاره‌شناسی و موسیقی میدانستند. تأکید معماری ایرانی بر زیبایی متمرکز بود و در کنار آن علم هندسه ابزار قدرتمندی بود که معمار ایرانی را قادر به اندازه‌گیری تناسبات فضایی و خلق توازن و زیبایی در زمین میساخت. گنبد که ساخت آن از دوره پارتیان آغاز شده بود، با شروع اسلام بطور گسترده‌یی برای پوشش بناهای اسلامی بویژه مسجد مورد استفاده قرار گرفت و به نماد معماری اسلامی تبدیل شد. گنبد شکل ظرف یا حاوی را دارد و بر اساس قوانین عینی ریاضیات و ایستایی ساخته شده است. دوره صفویه یکی از ادوار خلاقه و پویای هنر معماری و بویژه گنبدسازی است و آثار فراوان و زیبایی از این دوره برجای مانده است. پژوهش حاضر در پی آن است تا به بررسی نقش هندسه و تناسبات هندسی در معماری دوره صفویه و بویژه گنبد مساجد شاخص این دوره در اصفهان بپردازد. روش تحقیق بکار رفته در این نوشتار، تحلیلی-توصیفی بوده که در این راستا، اسناد و مدارک مکتوب به همراه مطالعات میدانی مورد بررسی قرار گرفته است. نتایج بررسیها حاکی از آن است که صفویان به تناسبات در معماری توجه خاصی داشته و طرح چهارگوش زیر گنبد را به طرح گنبد مدور تبدیل نموده‌اند. در این دوره هندسه ساده‌تر شد و گنبد‌های گسسته میان تهی رواج بیشتری پیدا کردند.

واژگان کلیدی: هندسه؛ گنبد؛ مسجد؛ معماری صفوی؛ مسجد شیخ لطف الله؛ مسجد امام

۱. دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران؛ hkarimi@ut.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)؛ samansaidi@ut.ac.ir

مقدمه و طرح مسئله

انسان‌مداری خاصیت اصلی معماری کهن ایران است که انسان را محوریت اصلی در خلق فضاها قرار می‌دهد. آن چیزی که معماری ایران را خلق می‌کند، اصول پویایی هستند که از نیازهای اقلیمی، فرهنگی و اعتقادی نشأت می‌گیرد. بررسی معماری از دیدگاه تزئینات نیز می‌تواند در زیرمجموعه خاصیت انسان‌مداری باشد. تزئین جزئی جدایی‌ناپذیر از هنر معماری جهان باستان و عنصر تزئینی انتقال‌دهنده معانی است (Vitruvius, 1960: 6). تأکید معماری ایرانی بر زیبایی متمرکز بوده و علم هندسه ابزار قدرتمندی است که همواره معمار ایرانی را قادر به اندازه‌گیری تناسبات فضایی و خلق توازن، نظم و زیبایی در زمین می‌ساخته است. از آنجا که هدف معماری به تصرف در آوردن روح و عقل می‌باشد، هندسه ابزاری در دست معماران ایرانی شد تا بوسیله آن اشکالی از گیاهان و جانوران را که در ذات خود مقدس بودند، توسعه بدهند (سیلواویه و دیگران، ۱۳۹۲: ۵۷). ریاضیات، بویژه هندسه، همواره نقش مهمی را در معماری بازی کرده است. هرگونه طراحی معماری در اصل کاری در زمینه هندسه است. هر دو با خواص خطوط، سطوح و اشکال در فضا سروکار دارند، پس هرگونه تحلیل یک اثر معماری، تا حدی تحقیق درباره هندسه آن است. اصول هندسه به شیوه‌های گوناگون در سنت‌های مختلف معماری بکار رفته است. نقش هندسه در تکوین معماری غرب از زمان رنسانس در نوشته‌ها و تصاویر معمارانی چون لئون باتیستا آلبرتی و آندریا پالادیو در سده‌های پانزده و شانزده، آنین لویی بوله و کلود نیکلاس لدو در سده هجده و لامور بوسیه در سده بیستم به تفضیل آمده است. نظریه پردازان سنن معماری غرب عموماً نگرش انحصاری را در قبال بکارگیری هندسه ابراز داشته‌اند؛ چنانکه در تمایل آنان به شکلهای ابتدایی و خالص مانند مربع و دایره و سیستم‌های تناسبی همچون سیستم مقطع طلایی مشهود است (الاسعد، ۱۳۷۶: ۳۴). هندسه از رشته‌های عمده علمی- آموزشی عهد باستان بود که هدف از آموزش آن آماده کردن ذهن در مجرای بود که از طریق آن زمین می‌توانست مجرد، یعنی حیات کیهان افلاکی را درک کند. بر اساس منابع موجود می‌توان گفت که هندسه در ابتدا در آثار هخامنشیان دارای ساختارهای هندسی پنهان، در هنر اشکانی با تأثیرپذیری از هنر یونانی پیچیده‌تر، و در هنر ساسانی بشکل پیشرفته‌ی تجلی می‌یابد (خوارزمی و افهمی، ۱۳۸۹، ۸-۱۰). در دوره بعد از اسلام، مسجد بعنوان محل یکسو شدن برای عبادت پروردگار، مناسبترین نوع معماری بمنظور عینیت بخشیدن به مفهوم وحدت و کثرت است و شاید به همین دلیل ماندگارترین آثار معماری دوره اسلامی در ایران، مساجد هستند. در معماری مساجد ایرانی، از ابزار هندسه متناسب با شرایط زمانی و مکانی

و نیازهای هر ساختمان بخوبی استفاده شده است و از اینرو برغم الگوی تقریباً مشابه مساجد در هر دوره تاریخی ایران، معماری منحصر به خود را دارد. ساخت گنبد از دوره پارتیان آغاز شده است. در آن زمان گنبد را روی هندسه مربع میساختند و برای نگهداری و سازه آن در زیر گنبد گوشواره و فیلیپوش میزدند. گنبد نوعی از پوشش سقف است که با شروع اسلام از آن برای پوشش بناهای اسلامی بخصوص مسجد استفاده شد و بگونه‌ی نماد معماری اسلامی قرار گرفت. بنظر میرسد که گنبد شکل ظرف یا حاوی را دارد و بر اساس قوانین عینی و ریاضیات ایستایی ساخته شده است. کارکرد بی‌همتای گنبد این است که در عین راه برون به نقطه‌ی مرکزی، یک فضای کره‌یی را هم در بر میگیرد (نقره‌کار، ۱۳۸۷: ۵۸۰).

به این ترتیب میتوان گفت هندسه همواره در معماری ایرانی و بعدها اسلامی وجود داشته و بخش لاینفکی از آن بوده است. شواهد این کاربرد را میتوان بکار در آثار دوره‌های مختلف مشاهده نمود و بطور حتم دوره صفویه و مساجد آن نیز که از ادوار طلایی معماری دوره اسلامی بشمار میروند، از این نظم هندسی بشکل مدون و آگاهانه‌ی برخوردار بوده‌اند و مسلماً در ساخت گنبدهای این دوره ترتیبات و نسبتهای هندسی بکار رفته است. بر این اساس با اندکی پژوهش و بررسی دقیقتر میتوان به شکل روشنی کاربرد هندسه در ساخت گنبد مساجد این دوره در شهر اصفهان را مشخص نمود. این نوشتار در پی آن است تا به بررسی این موضوع با تأکید بیشتر بر منظر باستان‌شناسی آن، بپردازد.

سؤالات پژوهش

دوره صفویه یکی از ادوار خلاقه و پویای هنر معماری و بویژه گنبدسازی است و آثار فراوان و زیبای بر جای مانده از این دوره بخوبی گویای حقیقت هستند. با توجه به اینکه گفته شد، نوشتار حاضر در پی آن است تا به بررسی نقش هندسه و تناسبات هندسی در گنبد مساجد شاخص دوره صفویه در اصفهان بپردازد. بر این اساس سؤالات زیر مورد بررسی قرار میگیرند:

۱. نقش و کارکرد عنصر هندسه در ساخت مساجد دوران صفویه در اصفهان چگونه بوده است؟
۲. در ساخت گنبدهای مساجد دوران صفویه در شهر اصفهان میتوان هندسه را بعنوان یک عنصر اصلی در معماری گنبد مشاهده نمود؟
۳. تفاوتها و شباهتهای کاربرد هندسه در دوره صفویه بویژه در معماری گنبدهای مساجد نسبت به دوره‌های قبل چگونه است؟

روش پژوهش و تجزیه و تحلیل اطلاعات

در پژوهش حاضر از روش تحقیق تحلیلی توصیفی استفاده شده و ابزار مورد استفاده، بررسی اسناد و مدارک مکتوب به همراه مطالعات میدانی می‌باشد. بدین منظور در بخشهای نظری با استفاده از روش مطالعه کتابخانه‌یی و ضمن مراجعه به منابع و مآخذ در دسترس و مطرح نمودن دیدگاههای مختلف سعی شده تا تمامی وجوه ممکن مسئله مورد توجه قرار گیرد. عمده کار بررسی حاضر براساس یک روش بررسی منطقی و با تکنیک تحلیلی-مقایسه‌یی و همچنین انجام توصیف و تحلیل نسبت به اهداف تحقیق انجام می‌پذیرد.

پیشینه پژوهشی

پژوهشهای صورت گرفته در این زمینه متعدد و فراوان هستند، اما در این مقال بدلیل محدودیتهایی تنها به معرفی برخی از آنها که مرتبط با موضوع و همچنین دوره مورد بحث ما هستند بسنده می‌کنیم:

مهدی‌زاده سراج، تهرانی و ولی بیگ (۱۳۹۰) در مقاله‌یی تحت عنوان «بکارگیری مثلثهای هنجار در محاسبات ریاضی و پیاده‌سازی هندسه در ساخت و اجرای معماری سنتی ایران» بیان کرده‌اند که در گذشته پیاده‌سازی فرم و اندازه‌های ساختمان با استفاده از دانش هندسه انجام می‌گرفت که خود بنیان کنترل ساختمان از لحاظ زیبایی و ایستایی را بر عهده داشت. حجت و ملکی (۱۳۹۱) در مقاله‌یی با عنوان «هم‌گرایی سه‌گونه بنیادی هندسی و پیدایش هندسه مسجد ایرانی»، ضمن معرفی سه‌گونه بنیادی از هندسه در معماری مساجد به چگونگی ترکیب این موارد و همچنین سیر تطور و تحول هندسی در مساجد ایرانی می‌پردازند. علی‌آبادی (۱۳۸۶) در مقاله‌یی تحت عنوان «هندسه جاویدان در معماری اسلامی» هندسه در معماری ایرانی و سپس ورود آن به معماری دوره اسلامی را ریشه‌یابی می‌کند. مولوی (۱۳۸۱) نیز با مقاله «بررسی کاربرد هندسه در معماری گذشته ایران» سعی در شناسایی و معرفی این عنصر تأثیرگذار بر روی معماری دوره اسلامی و بخصوص مساجد دارد. خوارزمی و افهمی (۱۳۸۹) در مقاله «هندسه کاربردی در تزئینات آثار معماری ایران قبل از اسلام» تلاش می‌کنند تا هندسه و اندازه‌گیری روابط را علاوه بر بحث معماری در تزئینات نیز دنبال نمایند. سیوایه، دانشجو و فرم‌هین فراهانی هم در مقاله خود با عنوان «هندسه در معماری ایرانی پیش از اسلام و تجلی آن در معماری معاصر ایران» دنبال ریشه‌یابی نسبت‌های هندسی موجود در آثار معاصر بر پایه میراث گذشتگان هستند. شاهرخی، زارع، نیکنامی

و فلاحی (۱۳۹۴) در مقاله‌یی با عنوان «نقش هندسه در معماری گنبد» به بررسی نقش هندسه و اندازه‌گیری در ساخت گنبدهای ایران در دوره‌های مختلف میپردازند. عبدالمجید نقره‌کار (۱۳۸۷) نیز در کتاب در آمدی بر هویت اسلامی در معماری و شهرسازی، به واکاوی نقش هندسه در شکلگیری و ساخت گنبدهای زیبا و شکل در ایران دوره اسلامی میپردازد. بمانیان و همکاران (۱۳۹۰) در کتابی تحت عنوان کاربرد هندسه و تناسبات در معماری با بررسی مفهوم هندسه و تناسبات با دیدگاههای متفاوت و همچنین دوره‌های مختلف تاریخی و نمونه‌های متعدد به ارائه راهکارهای زیبایی‌شناسی پرداخته‌اند. اما تا به حال بصورت تخصصی بر روی موضوع هندسه در مساجد صفوی کار نشده است. در این پژوهش سعی بر آن است که تناسبات هندسی دو مسجد شیخ لطف‌الله و مسجد امام اصفهان نه تنها در زمینه گنبد بلکه در تمام جزئیات معماری بررسی و معرفی گردد.

تناسبات هندسی

در بنای تاریخی معماری، تمام اندازه‌ها در کمال خود (ارتفاع، طول، و عرض) و در اجزای ترکیب‌کننده آن (شامل الگوهای هندسی سطحی) وابسته به هم بوده و هرگز از هندسه جدا نبوده‌اند. به این شکل، هنر هندسه کلید اساسی برای ایجاد ارتباط بین ساختمان و انگاره‌هاست که سازنده در ذهن خود دارد (خوارزمی و افهمی، ۱۳۸۹: ۱۰). عبارت دیگر، هندسه بخشی از تجلی مفهوم زیبایی در معماری ایرانی است. داشتن نظم هندسی مشخص باعث انسجام اجزا بنا با کل بنا میگردد. با رعایت هندسه‌یی منطقی در نقشه بنا، میتوان هیأت و حجم کلی بنا را بهتر درک کرد. این هندسه همواره شبکه‌یی ملموس و قابل رؤیت نبوده بلکه نظامی است که وظیفه تنظیم و کنترل فضاهای مختلف را در یک دستگاه واحد دارد (عمومی، ۱۳۷۶: ۶۵). انتخاب و استفاده از دستگاههای تناسب همواره امر مهمی برای هنرمندان و معماران بوده است. نه تنها نسبتهای معینی مورد استفاده قرار میگرفتند، بلکه برخی دستگاههای تناسب ترجیح داده میشدند. میتوان گفت که تناسب در هندسه، معماری، موسیقی و هنر «یک رابطه هماهنگ بین اجزاء و بین هر جزء و کل مجموعه» است (محمدحجازی، ۱۳۸۷: ۲۲).

شناخت تناسبات به گذشته‌های بسیار دور، حتی پیش از تاریخ میرسد (سعید، ۱۳۶۳: ۳۸). عنصر اندازه‌گیری در هزاره چهارم پیش از میلاد در آرامگاههای سومری دیده میشود. در ساخت اهرام نیز اندازه‌گیری و روابط هندسی از جایگاه ویژه‌یی برخوردار بوده است. در ادوار بعد نیز نقوش

دارای ضوابط منطقی هستند که از هندسه برگرفته شده است (رجبی اصل، ۱۳۸۶: ۱۱۳). اهمیت تقسیم‌بندی و تناسب را در بسیاری از بناها میتوان دید که از جمله، هاردی درباره آتشکده نیاسر بدان اشاره کرده است (گدار، ۱۳۷۵: ۱۵۳ - ۱۵۶). در شهرسازی نیز میتوان اهمیت بی‌مانندی را برای تقسیم‌بندی برشمرد؛ چنانکه دیتریش هوف، تناسب هندسی بسیار دقیقی را در شهر اردشیر خوره از دوره ساسانیان مورد اشاره قرار داده است. جایگاه تناسب تا اندازه‌ی است که لئون باتیستی آن را یکی از سه رکن زیبایی بر می‌شمارد (توسلی، ۱۳۸۳: ۷۸). در تقسیم یک خط به نسبت‌های طلایی، جایگاه هندسه خودنمایی میکند (شرف‌الدین، ۱۳۵۳: ۱۳). نه تنها تقسیم طلایی که سایر نسبت‌های دیگر که هماهنگی‌های ریتمیک و زیبا در شکلها پدید می‌آورند، همگی بر دانش هندسه استوارند. در واقع هندسه راهنمای معمار در تأمین تناسب و هماهنگی‌های اصولی است.

۱. سیستم‌های تنظیم تناسب در معماری ایران

تنظیم تناسب در معماری ایرانی - چه قبل از اسلام و چه بعد از اسلام - همواره کاربرد ویژه‌ی داشته است؛ استفاده از نسبت‌ها و یا نسبت زرین در معماری کهن ایرانی و بهره‌گیری از پیمون در معماری ایران پس از اسلام نشانگر بهره‌گیری از سیستم دقیق تنظیم تناسب در معماری ایران میباشد. نسبت زرین بیشتر در معماری ایران قبل از اسلام کاربرد داشته است و نمونه‌های آن را میتوان در تخت‌جمشید، طاق کسری و کاخ سروستان مشاهده نمود. نسبت در معماری اسلامی ایران کاربرد زیادی داشته است؛ بهترین نمونه‌های آن در تناسب فضای مساجد ایران دیده میشود. مسجد امام اصفهان از نمونه‌های شاخص چنین کاربردی است (بمانیان، ۱۳۹۰: ۱۷۵-۱۷۷). در ایران گذشته از برقراری تناسب لازم، از ضابطه‌های مشابه با مدول معمول و معماری کلاسیک یونان و رم بهره‌گیری میشد که آن را «پیمون» مینامیدند. در عین حال این دو نظام معماری با یکدیگر متفاوتند؛ چرا که مدول یک الگوی ریاضی بر مبنای رشته‌ی عددی و خطی است، در حالی که پیمون جوابگوی نیازهای طراحی و ساخت و بصورت عددی و هندسی (خط، سطح و حجم) است (همان: ۱۸۰). پیمون بمعنای اندازه و معیارهایی است که تناسب اندام‌های ساختمان را از نظر درستی طرح، تناسب، استواری و زیبایی تضمین مینماید. معمار ایرانی با بکارگیری آن، اجزاء و اندام‌های بنا را به یکدیگر پیوند داده و بدین شکل با استفاده از تناسب نیکو بین اجزای بنا در خلق اثری هماهنگ و متناسب موفق ظاهر میشود. پیمون شامل دو نوع اصلی است: پیمون کوچک،

بطول چهارده گره و معادل ۹۳ سانتیمتر و پیمون بزرگ، به طول هجده گره و معادل ۱۲۰ سانتیمتر. معماران ایرانی با استفاده از این دو نوع پیمون و تکرار آن در اندازه‌ها و اندام، ساختمانها را بسیار گوناگون از کار درمی‌آوردند و از اینرو هیچ دو ساختمانی یکسان در نمی‌آمد و هر یک ویژگی خاص خود را داشت هرچند که از یک پیمون در آنها پیروی شده بود (بمانیان، ۱۳۹۱: ۱۸۰).

۲. هندسه در معماری اسلامی

دانش هندسه نزد مسلمانان و در روزگار اسلامی همچون بسیاری دیگر از دانشها پیشرفت کرد. زیرا مسلمانان هندسه را دانش مهمی میدانستند و در پیروی از سنت کلاسیک آن را همطراز ریاضیات و ستاره‌شناسی و موسیقی قرار میدادند (الاسعد، ۱۳۷۶: ۳۶). در نهضت اقتباس و انتقال آثار علمی و فرهنگی تمدنهای غیرعربی به عالم اسلام (سده‌های سوم و چهارم هجری / نهم و دهم میلادی) شماری از آثار اصلی تمدنهای یونان و ایران و مصر به هندی و عربی ترجمه شد که بیشتر در زمینه‌های طب، ریاضیات، نجوم، فلسفه و آیین‌های کشاورزی بود. پس از آنکه این دوره اولیه سپری شد، دانشمندان ایرانی به یک رشته تألیفات تازه در موضوعات ریاضی نظیر نجوم، اپتیک، جبر و مثلثات دست زدند که بدرستی از جمله درخشانترین دوره‌های تاریخ ملت ایران است. این تألیفات هندسه را به جهاتی سوق داد که پیشتر ناشناخته بود و باعث اعمال آن در امور جدید و بعضی رشته‌ها از جمله معماری و هنرهای تزئینی (مثلاً در شکل‌بندی قوس و گنبد، نقش هندسی و مقرنس) گردید. سید حسین نصر در کتابش با نام هنر و معنویت اسلامی میگوید: «عشق مسلمانان به ریاضیات، خاصه هندسه و عدد، مستقیماً به لب پیام اسلام مربوط است که همانا عقیده توحید است» همچنین می‌افزاید: «در جهان‌بینی اسلام ویژگی تقدس ریاضیات در هیچ‌جا بیشتر از هنر ظاهر نشده است. در هنر ماده بکمک هندسه و حساب شرافت یافته و فضای قدسی آفریده شده که در آن حضور همه جایی خداوند مستقیماً انعکاس یافته میشود» (نصر، ۱۳۷۵: ۱۰۶). با آنکه نمونه‌های ارزشمند آثار معماری بر جا مانده از تمدن اسلامی بخوبی نشانگر بینش گسترده و آگاهانه معماران از دانش هندسه میباشد، اما درباره چگونگی کاربرد آن در ساماندهی فضا و کالبد ساختمان هنوز وحدت نظر وجود ندارد (نقره‌کار، ۱۳۸۷، ۴۱۲). در معماری پس از اسلام بهره‌گیری از هندسه شکل و اندازه در ساماندهی فضا رواج بیشتری یافت و همچنین برخی از هندسه‌دانان با استفاده از تجارب گذشته به نوآوری‌های نوینی در این زمینه دست زدند. همراه با پیشرفت در فناوری و سازماندهی فضا در طی سده‌های چهارم و پنجم هجری، ساختمانها کم‌کم

هندسده پیچیده‌تری پیدا کردند. این روند حتی پس از حمله مغول ادامه یافت و در دوره تیموریان به اوج خود رسید. در روزگار پس از تیمور در شیوه آذری کاربرد تناسبات به اوج خود رسید؛ بویژه که کار ساختمان‌سازی رونق فراوان داشت و برای پرهیز از آشفتگی و ناهمسازی در ساختمانها، تناسبات و اندازه‌های استاندارد (استاندارد شده) بکار گرفته شد (همان: ۴۱۳). این روند در شیوه‌های اصفهانی و در روزگار قاجار نیز ادامه پیدا کرد؛ هرچند دیگر هرگز رونق گذشته را بدست نیاورد.

۳. بکارگیری هندسه در معماری مسجد

مسجد دربرگیرنده عمیق‌ترین نوع وحدت زندگی و مفهوم جامعه است. ساختمان مسجد در معماری اسلامی طوری طراحی شده که راز و نیاز معبود را برای انسان چه در جمع و چه در تنهایی آسان میسازد. مسجد مرکز تجلی و محل تلاقی و در اصطلاح گنجینه و نمایشگاه انواع هنرهای اسلامی است. از جمله دلایل سازگاری اسلام با هنر، ملاقات این دو در مسجد است. در بنای بسیاری از مساجد، انواع هنرهای مختلف به هم در آمیخته است و هندسه بطور کلی در طراحی و ساخت مساجد، تکایا، مدرسه‌ها و دیگر آثار فاخر معماری ایرانی حضور دارد (مهدوی‌نژاد، ۱۳۸۱: ۲۴). مساجد اولیه اسلامی بسیار ساده و مختصر بودند و اهداف مسجد، نقشه آن را معین میکرد: یک صحن مربع، حوض در وسط، ایوانهای ستوندار و محوطه مسقف و محصور و مربع که بنای اصلی مسجد بود. گاهی نیز گنبدی آجری بالای بنای اصلی ساخته میشد. اما بتدریج نیاز به وجود بناهای مستحکم و پابرجا بدلیل کاربردهای سیاسی و اجتماعی آن باعث شد مسجد به مرکز ثقل بنای شهرهای اسلامی تبدیل شود و نقش معماری را در ساخت مساجد پررنگ ساخت. معماری مسجد بعنوان عبادتگاه مسلمانان و اهمیت آن در دین اسلام، با توجه به دوره تاریخی شکلگیری بنای مسجد، همواره از اصول خاص کالبدی و هندسی مربوط به دوره خود پیروی کرده است (آهنگر عزیزی و همکاران، ۱۳۹۱: ۲). اما مهمترین عنصر کالبدی مسجد در تمامی دوره‌ها دو عنصر بوده است: پوسته‌یی واحد که آسمان را خیمه زده و به درون برده است (گنبد) و در مقابل آن دستی از زمین که بر آسمان برآمده و به گل نشسته است (گلدسته). گنبد رو به فضای درون و منار سر بر آسمان بیرون، تمثیلی از دو سیر انسان، سیر در آفاق و سیر در انفاس است (نقره‌کار، ۱۳۸۷: ۵۲۰).

همانطور که گفته شد هندسه بطور کلی در طراحی و ساخت مساجد و دیگر آثار فاخر معماری حضور دارد، که این حضور را در درجه اول میتوان کاربرد آن در هندسه پلان و سپس در نما و

تزیینات دانست. اما بی‌شک باید مهمترین اصل حکمت اسلامی در مساجد را اصل وحدت‌گرایی دانست که ناشی از مهمترین اصل اسلام (لا اله الا الله) است و مهمترین ابزار معمار برای رسیدن به این هدف هندسه بوده است. بورکهارت مهمترین اصل اسلام و مرکز ثقل تفکرات اسلام را وحدانیت میدانند و معتقد است که بیان آن در غالب تصاویر به سهولت نمی‌گنجد و می‌گوید از دید جهان‌بینی اسلامی هنر فقط برای نشان دادن توحید است و بطور کلی در هنر اسلامی و در کل اسلام وحدت موجود در کثرت برای نشان دادن احدیت است (بورکهارت، ۱۳۹۲: ۱۱۳). معمار مسجد با استفاده از هندسه میتوانست مرکزیتی در بنا پدید آورد که تمام فضاها در عین کثرت، دارای وحدت حول یک مرکز باشند.

عنصر گنبد در معماری

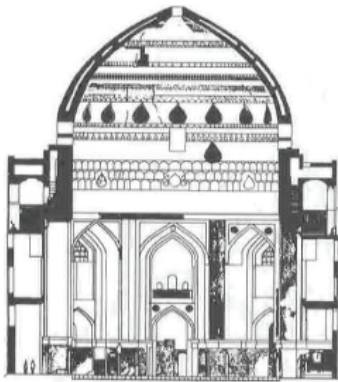
گنبد همچون ایوان، یکی از بارزترین عناصر معماری ایرانی است و هرچند در چگونگی پیدایش ایوان هنوز بحثهایی وجود دارد اما در مورد تکامل بناهای گنبددار ایرانی از آغاز دوره ساسانی تا عصر حاضر کمتر تردیدی بچشم می‌خورد. گنبد، سمبل آسمان است و بدلیل انحنایش، نشانه روح و عالم مجردات تلقی میشود. از قدیم‌الایام در تمامی فرهنگها، دایره، تمثیلی از جهان روحانی و نماد تمامیت و کمال بوده است. عامل مهم دیگر در زیباشناسی گنبد، استفاده از رنگ در جلوه‌های زیباشناسانه آن است. رنگهای سرد و رام (آبی، سفید و جز آن) سبب تحریک قوه تخیل عقلند و به نفس بیداری میبخشند (بلخاری قهی، ۱۳۸۸: ۳۸۵). اساس و اجرای گنبد زمینه‌یی از مقطع زیرین تا تارک گنبد، حرکت ذاتی و معنوی، بندگی انسان مخلص را بسوی حضرت حق و نقطه اوج پرستش الهی میرساند. گنبد، قوس و طاق تمثیلی از انسان نمازگزار در دو حالت رکوع و سجود نیز بشمار می‌آیند. سجود، اعظم مراتب خشوع و بهترین درجات خضوع و موجب قرب به حضرت ربوبی و وصول به انوار رحمت‌های نامتناهی است. گنبد، در عین حال که سقفی است که فضای درون را از سرما و گرما حفظ میکند، نماد گنبد آسمان و مرکز آن و نماد محور جهان نیز هست که تمام مراتب وجود را در عالم هستی با پروردگار یکتا مربوط می‌سازد. شکل خارجی گنبد نیز کنایه از جمال و مناره نیز نماد جلال الهی است، چرا که قوس ایرانی بسوی بالا حرکت دارد و بسمت آسمان و امر متعالی شعله میکشد. در تعریف هندسی گنبد نیز آمده است: گنبد مکان هندسی نقاطی است که از دوران چفدی مشخص حول یک محور قائم پدید می‌آید. اما در زبان معماری، گنبد پوششی است که بر روی زمینه‌یی گرد برپا شود. تعریف کاربردی آن

نیز به این شرح است: سقفی است نیم‌کروی یا مقعر که معمولاً در بالای پلانهای مدور یا مربع و کثیرالاضلاع، که با کمک گوشوار مدور میشود، تعبیه میگردد.

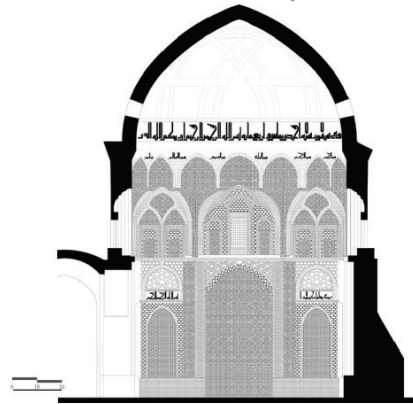
اما گذشته از بحثهای مفهومی و فلسفی مرتبط با گنبد، در ارتباط با ریشه و تاریخچه گنبد میتوان گفت، قریب به اتفاق پژوهشگران ساخت گنبد را مربوط به دوره پارتی میدانند. حجازی در این زمینه میگوید: «معماری پارتی دو روش معماری ارائه کرد که یکی قرار دادن گنبد بر روی سکنج و دیگری ساختن سازه ایوان با استفاده از طاق بود» (محمدحجازی، ۱۳۷۸: ۲۷۸). گذار ابتکار عمل ایرانیان در ساخت گنبد را خصیصه پرارزش و مبین ابتکاری میدانند که ایرانیان برای هماهنگ ساختن گنبد با مربع زیر سقف از خود نشان داده‌اند (گذار و همکاران، ۱۳۷۵: ۱۰۰). این فرم از معماری در دوران ساسانیان و نیز دوران اسلامی به اطاقهای مربع شکل گنبددار، بدل شد (محمدحجازی، ۱۳۷۸: ۲۷۸). پیرنیا نیز معتقد است «با پیشرفت فن ساختمان گنبد در ایران و اندکی پس از آن در کشورهای دیگر هم گنبدهایی حتی با دهانه‌های بزرگتر از گنبدهای ایرانی زده شده است، ولی گنبد ایرانی دارای ویژگیهای چندی است که آن را شاهکار کرده است» (پیرنیا، ۱۳۵۲: ۳). بناهای اسلامی در دوره سلجوقی نمایانگر پیشرفتهای مهمی در طاق‌زنی و ساختن گنبد میباشند. اولین گنبد دو پوسته در دنیا در قرن پنجم هجری ساخته شد. جالب‌توجه‌ترین بنای معماری سلجوقی گنبد تاج‌الملک است که در پایین، قطر خارجی آن ۷/۱۱ متر است. ارتفاع آن از پایه و سطح زمین به ترتیب ۳/۶ متر و ۲۰ متر میباشد. ضخامت پوسته از ۰/۳۶ متر در نوک تا ۰/۶۶ متر در پایه متغیر است. شکل مقطع قائم گنبد ترکیبی از دو بیضی متقاطع است. این بی‌شک کاملترین گنبد شناخته شده در دنیاست (تصویر ۱) (محمدحجازی، ۱۳۷۸: ۲۷۹). معماری گنبد در دوره ایلخانی و تیموری تکامل پیوسته سبکهای سلجوقی بود، اما به لحاظ ظاهری و در قیاس بسیار ممتازتر بودند. گنبد دو پوسته مقبره اولجایتو در سلطانیه (۱۳-۷۰۵ هجری)، ۵۴ متر ارتفاع با عرض ۵/۲۴ متر، که در این دوره ساخته شده است، بزرگترین گنبد موجود در جهان است (تصویر ۲) (همان، ۲۸۰).

انواع گنبد در ساختار بناهای سنتی ایران شامل دو گروه اصلی میباشد (۱) گنبدهای نار: این نوع گنبد رایجترین نوع گنبد در ایران است و فرم آن بشکل کروی میباشد. پوشش سقف اصلی اکثر مساجد مهم ایران نظیر مسجد امام اصفهان، مسجد آقابزرگ کاشان، مسجد شیخ لطف‌الله و ... از این نوع است. این نوع گنبد به شکل دو پوسته است و پوسته زیرین معمولاً باربر و پوسته روئین جهت نماسازی و مقابله با عوامل جوی است. (۲) گنبد رک: که بصورت هرمی یا مخروطی است

و غالباً بر روی یک استوانه و منشور قرار میگیرد. فرم موردنظر ما در اینجا از نوع گنبدهای نار است و نقطه اوج این نوع از فرآیند گنبدسازی را میتوان در دوره صفویه مشاهده نمود که در ادامه به توضیح آن خواهیم پرداخت.



تصویر ۲) گنبد سلطانیه زنجان
(پیرنیا، ۱۳۸۳، ۲۲۰)



تصویر ۱) گنبد تاج‌الملک اصفهان
(صالحی کاخکی و همکاران، ۱۳۹۲: ۵۶)

معماری در دوره صفویه

یکی از پر رونقترین دوره‌های هنری ایران اسلامی، دوره صفویه است. این حکومت با سلطنت شاه اسماعیل اول (۱۴۹۹-۱۵۲۴) آغاز شد و در طول تاریخ پر فراز و نشیب خود آثار ماندگار و زیبایی را در عرصه معماری ایران خلق نمود. امنیت و رونق پدید آمده در دوره صفوی بستر مناسبی بود که منجر به شکوفایی حیات عقلی شیعی، باروری و رشد هنر اسلامی ایران در همه زمینه‌ها شد. از اینرو میتوان فضای حاکم بر معماری و شهرسازی این عصر را فضایی شیعی-ایرانی دانست که حکمت خسروانی سهروردی در اندیشه‌های ملاصدرا و فلسفه به بار نشسته شیعی در آن جاری است. بعبارت واضحتر، این دوره، عصر آمیختن فلسفه و شریعت و دینی شدن همه معارف در جهان اسلام است (پرویزی و پورمند، ۱۳۹۱: ۳۲). از نظر معماری و شیوه‌های ساخت میتوان تاریخ این سلسله را به سه دوره تقسیم کرد: «پیش از شاه عباس اول، دوران حکومت شاه عباس اول تا شاه عباس دوم، پس از شاه عباس دوم میباشند» (عطاریان و همکاران، ۱۳۹۴: ۶۹) (جدول ۱). در این دوران دگرگونیها در تولید مدیریت فضای ساخته شده پرشمار بودند و با قدرت اعمال میشدند (فلامکی، ۱۳۸۱: ۹۰). معماری صفویه در ساخت و شکل و نوآوری، اگر نگوئیم هیچ،

کم درخشید، زیرا معماران باید در کوتاهترین زمان بناهای بسیاری را ساخته و تزئین میکردند. از اینرو غالباً کهنگی شیوه ساخت را با کاشیکاریهای رنگی پوشاندهاند. اما از جذابیت‌های معماری این دوره به استفاده از نقشه‌های باز و روان که دارای ترکیب‌بندیهای ساده‌ی مبتنی بر افزودن و قرینه‌سازی هستند، میتوان اشاره نمود. با این وجود معماری صفویه نمایش‌دهنده‌ی اوج و تجلی‌نهایی معماری اسلامی ایران است. استادانه‌ترین نمونه معماری خلق شده در این دوره، اصفهان است که دارای ۱۶۴ مسجد، ۴۸ مدرسه، ۱۸۲ کاروانسرا و ۱۷۳ حمام بود (محمدحجازی، ۱۳۸۷: ۲۸۰). از جمله ویژگیهای معماری این دوره ساده شدن طرحها بود که در بیشتر ساختمانها، فضاها یا چهارپهلوی (مربع) و یا مستطیل بودند. همانگونه که گفته شد، در شیوه آذری با بکارگیری یک هندسه قوی، طرحهای پیچیده‌ی ساخته شدند. اما در شیوه اصفهانی، هندسه ساده و شکلهای خطهای شکسته بیشتر بکار رفته است. همچنین در این شیوه همه گونه‌های طاقها و گنبدها بکار برده شده است. گنبدهای گسسته میان تھی در بیشتر ساختمانهایی که با این شیوه ساخته شده‌اند دیده میشود (پیرنیا، ۱۳۸۳: ۲۷۹).

دوره	ردیف	نام پادشاه	سال پادشاهی (قمری)	مدت
اول	۱	شاه اسماعیل اول	۹۰۵-۹۳۰	۲۲
	۲	شاه تهماسب اول، پسر اسماعیل اول	۹۳۰-۹۸۴	۵۳
	۳	شاه اسماعیل دوم، پسر شاه تهماسب اول	۹۸۴-۹۸۵	۱
	۴	سلطان محمد خدابنده، پسر شاه اسماعیل دوم	۹۸۵-۹۸۶	۱۰
دوم	۵	شاه عباس اول، پسر سلطان محمد خدابنده	۹۸۶-۱۰۳۸	۴۱
	۶	شاه صفی، پسر صفی‌میرزا پسر شاه عباس اول	۱۰۳۸-۱۰۵۲	۱۴
	۷	شاه عباس دوم، پسر شاه صفی	۱۰۵۲-۱۰۷۷	۲۴
سوم	۸	شاه سلیمان پسر شاه عباس دوم	۱۰۷۷-۱۱۰۵	۲۷
	۹	شاه سلطان حسین، پسر شاه سلیمان	۱۱۰۵-۱۱۳۵	۳۰
	۱۰	شاه تهماسب دوم، پسر شاه سلطان حسین	۱۱۳۵-۱۱۴۴	۹
	۱۱	شاه عباس سوم، پسر شاه تهماسب دوم	۱۱۴۴-۱۱۴۸	۴

جدول شماره ۱) پادشاهان صفوی به تفکیک سال و حکومت، مدت زمان حکومت و دوره‌بندی

(عطاریان و همکاران، ۱۳۹۴: ۷۲)

نحوه بررسی هندسه در مساجد دوره صفوی

تأکید معماری ایرانی بر زیبایی بود و علم هندسه ابزار قدرتمندی بود که معمار ایرانی را قادر به اندازه‌گیری تناسب فضایی و خلق توازن، نظم و زیبایی در زمین میکرد. عبارت دیگر، هندسه

همواره بخشی از تجلی مفهوم زیبایی در معماری ایرانی بوده است. جنبه‌های تجلی هندسه در معماری سنتی در جدول شماره ۲ دسته‌بندی شده که به شرح ذیل می‌باشد:

ردیف	عناصر	توضیحات
۱	نظم هندسی پلان	نظم و برنامه بصورت هندسه در معماری تجلی میکند. داشتن نظم هندسی مشخص باعث انسجام اجزا بنا با کل بنا میگردد. با رعایت هندسه‌ی منطقی در نقشه بنا میتوان هیأت و حجم کلی بنا را بهتر درک کرد. این هندسه همیشه شبکه‌ی ملموس و قابل رؤیت نبوده بلکه نظامی است که وظیفه تنظیم و کنترل فضاهای مختلف را در یک دستگاه واحد دارد (عمومی، ۱۳۷۶: ۶۵).
۲	تقارن	قرینه‌سازی اوج یک تفکر استوار است که با احکام و دستورالعملهای روشن و با آهنگی منظم به جلو میرود (مهدوی نژاد و همکاران، ۱۳۹۲: ۳).
۳	نظم هندسی مستطیل	یکی از انواع چندضلعیهای هندسه که در معماری کاربرد ویژه‌ی دارد و بیش از سایر چندضلعیها استفاده میشود مستطیل است (همانجا).
۴	نظم هندسی مربع	یکی دیگر از نمونه اشکال هندسی که میتوان گفت زیرمجموعه‌ی از مستطیل میباشد مربع است که در بسیاری از بناها بکار برده شده است (همان: ۲۳).
۵	نظم هندسی دایره	معماری سنتی را میتوان بمثابة گسترش مایه بنیادی تبدیل دایره به مربع از طریق مثلث بشمار آورد. مربع زمین قائده‌ی است که عامل عقل بر آن کارگر است تا آنچه را که زمینی است در دایره آسمان از نو ادغام و به مقام جمع رساند (اردلان و بختیار، ۱۳۸۸: ۲۹).
۶	انضباط هندسی نما	در طراحی نمای معماری تبعیت از نظم بدلیل ماهیت معماری معمولاً اتفاق می‌افتد، ولی باید در نظر داشت تبعیت عالمانه از این نظم در مسیر دسترسی به تعادل بصری صورت گیرد (رازجویان، ۱۳۷۳: ۱۵).
۷	درک هندسی از ایستایی	(حس ایستایی در معماری): در طبیعت فرمهای سازه‌ی کارها اولویت بیشتری دارند، زیرا طبیعت میتواند بارهای وارده در یک ساختار را به روش حسی انتقال دهد (تقی‌زاده، ۱۳۸۵: ۷۷).


<p>۸</p>	<p>تناسبات هندسی ایران</p>	<p>این تناسبات با توسعه در مجموعه متناسبی از اعداد صحیح تصاعدی هماهنگ از قرار ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۳ بدست می‌دهد با این ویژگی که مجموع هر دو عدد متوالی برابر عدد بعدی است. این مجموعه مایه دور زنده‌یی در آفرینشهای انسان و طبیعت بشمار می‌آید (اردلان و بختیار، ۱۳۸۸: ۲۶).</p>
<p>۹</p>	<p>هندسه پنهان</p>	<p>هندسه پنهان در آثار معماری، بر ساخته نظامی است که همه چیز را بسان استعاره‌یی از جهان معنوی، در سر جای خویش نهاده و هر یک را بقدر لیاقت باطنی منزلت میبخشد (مهدوی‌نژاد، ۱۳۸۱: ۶۲) میزان پافشاری معماران قدیم در استفاده از هندسه کامل در تمامی ابعاد طرح، این اندیشه را در ذهن پدید می‌آورد که نباید به استفاده ظاهری از هندسه در بنا اکتفا کرده باشند. اشارات مستقیم و غیرمستقیم به وجود هندسه‌یی باطنی در بناها، مؤید این نظر است (حاجی قاسمی، ۱۳۷۵: ۱۶۵).</p>
<p>۱۰</p>	<p>محور عمودی</p>	<p>این نظر بنوعی تداعی‌کننده تقارن و تعادل در بناها می‌باشد. خداوند در دومین آیه از سوره رعد میفرماید: «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوَاهَا» بدان معنی که این عمود طبقات آسمان و زمین را از یکدیگر جدا می‌سازد و نگهدارنده طبقات آسمان است، بطوری که در یکدیگر تداخل نمایند و چون واسطه و محوری عمودی، ایجاد اتصال و ارتباط میان قلمروهای آسمانی و زمینی میکند. طبق این آیه شریفه توجه به محوریت عمودی که حول یک مرکز به فضاها انسجام میبخشد، از جمله ساختارهای نظام فضایی عالم می‌باشد که مرکز با تمثل به محور عمودی، سیر صعودی به مراتب اعلی را محقق می‌سازد. به همین دلیل، جهت عمودی همیشه بعنوان بعد فضای تقدس تلقی شده است (تقوایی، ۱۳۸۶: ۴۸). بنابراین در فضای مرکزی گنبدخانه‌ها میتوان در جستجوی یک محور عمودی فرضی بود.</p>

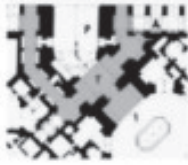


متن جدول شماره ۲ (نگارندگان)

۱. کاربرد هندسه در گنبد مساجد دوره صفویه

از میان ادوار تاریخی ایران، صفویان به تناسبات توجه خاصی داشتند. همواره در طرحهای معماری این دوره، بکارگیری اصول هندسی خاص و تناسبات ویژه را نظاره‌گر بوده‌ایم. در این دوره یک راه حل جدید در ساخت گنبد ارائه شد که براساس آن طرح چهارگوش زیر گنبد را به طرح مدور گنبد تبدیل میکرد. این شیوه در عین حال که ساده‌تر از روشهای قبلی است، معقولتر هم هست یا عبارت بهتر، ساده‌تر و عاقلانه‌تر بنظر میرسد. در بناهای بزرگ این عصر مانند مسجد شیخ لطف‌الله، مسجد

امام و مسجد مدرسه مادرشاه اصفهان، گنبدها بر گردن بلند استوانه‌یی شکل نهاده شده‌اند که دایره پیرامونی آن با نوک چهارسرتاق ساخته شده بر زوایای محوطه زیرگنبد و چهار سرتاق دیگر به همان اندازه- که بیشتر جنبه تزئینی داشته و وجود طاق‌نماهای کم‌عمقی که در محور این بناها دیده میشود مؤید آن است- مماس میباشد (گذار و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۱۱). همانگونه که گفته شد نسبت یا نسبت زرین در معماری اسلامی کاربرد زیادی داشته است. بهترین نمونه‌های آن در تناسبات فضای مساجد ایران دیده میشود؛ از جمله مثالهای شاخص کاربرد نسبت مسجد امام اصفهان است (بمانیان، ۱۳۹۱: ۱۱۷). گنبد دو پوسته آجری و رفیع این مسجد بلحاظ علم سازه دستاورد نهایی گنبدسازی ایرانی و شاید مهمترین گنبد دو پوسته تقویت شده ایرانی است (تصویر ۳). قطر بیرونی گریو گنبد ۲۶/۳ متر میباشد. گریو ۷ متر ارتفاع دارد. بلندی پوسته‌های بالایی و پایینی از پای گریو بترتیب ۲۴/۴۵ و ۱۳/۲ متر و فاصله بین دو پوسته (داخل گنبد) ۱۱/۲۵ متر است. ۲۴ عدد دیوار (تقویت‌کننده) آجری شعاعی یا نصف‌النهاری در بین دو پوسته وجود دارد که به دو پوسته متصل شده است. نتایج عددی حاصل از آنالیز استاتیکی و دینامیکی گنبد تحت تأثیر بارهای مختلف دانش ژرف سازندگان را در طراحی سازه‌یی به این بزرگی ثابت میکند و همچنین نشان میدهد که عنصر کلیدی در این طراحی استفاده از تقویت‌کننده‌هاست که بمنظور ایجاد پایداری و قدرت کافی برای سازه گنبد لازم و اساسی میباشد (محمدحجازی، ۱۳۷۸: ۲۸۰). پیرنیا درباره گنبد مسجد امام مینویسد: در فرود (قاعده) گنبدهای گسسته گریودار گاهی آوگون میگذاشتند؛ یعنی منحنی گنبد را متمایل به درون میساختند تا رانس آن را به درون برانند، مانند مسجد گنبد امام اصفهان (جدول ۳) (پیرنیا، ۱۳۵۲: ۷). از ویژگیهای منحصر بفرد این گنبد خواص آکوستیک و نحوه انعکاس صدا در نقطه مرکزی آن است و بنظر میرسد با وجود اندازه بزرگ آن در بین سایر سقفهای گنبددار مساجد که ساده هستند، حالتی سیال داشته باشد (جلیلی و همکاران، ۱۳۹۴: ۶).

ردیف	جزء معماری	تصاویر- مدارک	توضیحات
۱	پلان		میان محور سر در که رو به میدان نقش جهان ساخته شده و محور مسجد که رو به قبله هست زاویه‌یی پدید آمده که معمار آن را به بهترین گونه پاسخ داده است. میدان نقش جهان رون (جهت) اصفهانی دارد؛ یعنی حدوداً رو بسمت جنوب است. اما مسجد رو به جنوب غربی است.

<p>بین سر در ورودی و ایوان شمالی دهلیزی وجود دارد که با گنبد کوچکی پوشیده شده است. خود این ایوان هم که مشرف به صحن است بجای اینکه مانند سه ایوان دیگر دارای طرح قائم الزاویه باشد، نمایانگر زمینه با زوایای مثلثی است و روی یکی از همین زوایای مثلثی شکل است که دهلیز مذکور بوسیله قوس عریضی متصل شده است، این قوس با قوس دیگری که در زاویه دیگر مثلث قرار دارد.</p>		<p>ورودی</p>	<p>۲</p>
<p>ایوان شمالی مسجد در پشت هشتی را بگونه‌یی چرخانده که از هشتی میتوان میانسرای مسجد را دید، ولی نمیتوان یکر است به آن وارد شد، بلکه باید از یکی از دو دالان گرداگرد ایوان میانسرا رسید.</p>		<p>ایوان</p>	<p>۳</p>
<p>یکی از ویژگیهای این مسجد چرخش ۴۵ درجه‌یی نمازخانه مربع شکل آن نسبت به محور تقارن ورودی بناست که هدف آن تنظیم جهت ورودی به ساختمان از طریق یک راهروی کم‌عرض، گردش ۴۱ درجه بسمت چپ و پس از طی مسافتی، گردش ۹۰ درجه‌یی دیگری به سمت راست است که باعث میشود، ورود به فضای نمازخانه، رو به محراب و در جهت قبله صورت گیرد.</p>		<p>گنبدخانه</p>	<p>۴</p>
<p>در بنای مسجد امام اصفهان، نماسازیه‌ها دیدهای عمومی قرینه است.</p>		<p>نما</p>	<p>۵</p>

جدول شماره ۳) ویژگیهای هندسی و تناسب هندسی مسجد امام اصفهان (نگارندگان)



تصویر ۳) گنبد مسجد امام اصفهان (عکس از نگارندگان)

از دیگر نمونه‌های جالب توجه در اصفهان و دوره صفویه مسجد شیخ لطف‌الله است. بنای این مسجد بر یک چهارضلعی استوار است که در قسمت بالاتر به هشت ضلعی تبدیل شده و در نهایت دایره وار به ساقه گنبد میپیوندد. گنبد این مسجد، کم ارتفاعتر از مسجد امام است (امیری، ۱۳۸۹: ۲۸). گنبد این مسجد یکی از چند گنبد یک پوششی زمان صفویه است. خمیدگی گنبد از نقطه برمدگی بزرگ، ناگهان بسمت داخل گراییده و رأس گنبد را تشکیل داده است و این فشار زیادی را دیوارهای قطور مسجد تحمل می‌کند. دیوارهای مسجد شیخ لطف‌الله، برای تحمل سنگینی و فشار گنبد، قطور ساخته شده‌اند و گنبد بر بالای شبستان قرار گرفته است (جدول شماره ۴) (تصویر ۴) (جلیلی و همکاران، ۱۳۹۴: ۵).

ردیف	جزء معماری	تصاویر- مدارک	توضیحات
۱	سایت		وجود مراکز حکومتی، مذهبی و اقتصادی در کنار هم و استفاده از اشکال و هندسه متفاوت در شکلگیری این بناها و استفاده از هندسه منظم با نسبت یک به سه.
۲	پلان		استفاده از اشکال هندسی منظم بخصوص مربع در پلان که قسمتی از آن در برخورد با جداره میدان حذف شده است.
۳	هشتی		در مسجد شیخ لطف‌الله هشتی جزئی از دالان و راهرو میباشد.
۴	دالان		دالان و راهرو در پلان مسجد شیخ لطف‌الله از مربعهای پیوسته تشکیل شده است.

<p>گنبد خانه مسجد شیخ لطف‌الله دارای پلان مربع‌شکل می‌باشد.</p>		<p>گنبدخانه</p>	<p>۵</p>
<p>ورودی مسجد شیخ لطف‌الله دارای تناسب به ۲ می‌باشد.</p>		<p>ایوان</p>	<p>۶</p>
<p>استفاده بجا و تناسب با کارکرد از هر شکل هندسی در سردر و اجزاء آن تقارن وجود دارد و سردر دارای نسبت تقریبی ۱ به ۱/۶۲ می‌باشد و از تناسبات طلایی تبعیت می‌کند.</p>		<p>سردر</p>	<p>۷</p>
<p>وجود تقارن در سردر ورودی و اجزاء بدنهٔ میان و استفاده از اشکال هندسی منظم، تفاوت با مسجد امام و استفاده نکردن از مناره و تنوع در مقیاس اجزاء بدنه مشاهده شده از میدان.</p>		<p>نما</p>	<p>۸</p>
<p>وجود تقارن در فضای گنبدخانه و دیگر اشکال هندسی بکار رفته در جداره‌های داخلی.</p>		<p>مقطع</p>	<p>۹</p>
<p>عدم استفاده از منار و سردر باشکوه همچون مسجد امام، استفاده بجا از هر شکل هندسی در موقعیت مناسب، استفاده از اشکال هندسی منظم در شکلگیری حجم.</p>		<p>سه بعدی</p>	<p>۱۰</p>



تصویر ۴) گنبد مسجد شیخ لطف الله
(عکس از نگارندگان)

با مقایسه شکل گنبدهای شاخص صفوی با نمونه‌های قبلی، از دو تغییر عمده در شکل این گنبدها میتوان سخن گفت: الف) تغییر در ارتفاع ساق (گریو) گنبد: که در نمونه‌های گنبد دو پوسته، بعنوان دستاورد شیوه آذری و رواج آن موجب شد تا در این عصر معماران بتوانند با استاده از ساق بلند گنبد، ارتفاع مساجد و سایر بناها را در سیمای شهری افزایش بدهند و از این طریق بر جایگاه شهری آن تأکید بصری بیشتری

نمایند (صفایی پور، ۱۳۹۱: ۴۳). ب) تغییر شکل در نیمرخ گنبد: که در این گنبدها، پایین حجم گنبد بسمت بیرون خارج شده و دوباره بسمت داخل جمع میشود تا بخشی بنام آوگون را ایجاد نماید.

نتیجه‌گیری

در سایه حکومت مقتدر صفوی در کنار سایر علوم و هنرها، موجبات رشد و رونق هرچه بیشتر معماری و مباحث مرتبط با آن را نیز فراهم شد. معماری صفویه در شکل و نوآوری بی‌نظیر بود؛ چرا که معماران میبایست در کوتاه‌ترین زمان ممکن بناهای بسیاری را ساخته و تزئین میکردند. بطور قطع و یقین در کنار سرعت بالا استحکام و قوام بنا نیز مدنظر بود و از اینرو تناسبات هندسی که در دوره‌های پیشین نیز بکار برده میشد، در ساخت بنا استفاده شد و این تناسبات نه تنها در گنبد که در تمامی قسمت‌های دیگر نیز بخوبی قابل مشاهده است. اما تفاوتی که معماری دوره صفویه با دوره‌های قبل دارد، ساده‌سازی هندسه بناست که در عین بالا بردن سرعت کار از نظر ساخت و ساز نیز عاقلانه‌تر بنظر میرسد. در این دوره طرح چهارگوش زیر گنبد را به طرح مدور تبدیل کردند و گنبدها را بر گردهای بلند استوانه‌یی قرار دادند. نتایج حاصل از آنالیز استاتیکی و دینامیکی گنبدهای صفوی نشان میدهد که آنها در طراحی سازه‌های بزرگ گنبدی و تقسیم قدرت با ایجاد تقویت‌کننده‌ها مهارت بالایی داشته‌اند. نمونه بدیهی در این زمینه گنبد مسجد شیخ لطف‌الله است که دیوارهای آن برای تحمل فشار و سنگینی گنبد، قطور ساخته شده‌اند. بطور کلی مقایسه‌ها نشان میدهد که دو تغییر عمده در هندسه گنبد این دوره صورت گرفته است؛ نخست، تغییر در ارتفاع ساق و دوم، تغییر در نیمرخ گنبد.

منابع فارسی

- آهنگر عزیزی، بابک و همکاران؛ «بررسی ویژگیهای هندسی و تناسبات در مساجد دوره صفویه با مطالعه موردی مسجد شیخ لطفالله»، همایش ملی معماری و شهرسازی ایرانی - اسلامی، مشهد: مؤسسه آموزش عالی خاوران، ۱۳۹۱.
- اردلان، نادر؛ بختیار، لاله؛ حس وحدت، تهران: نشر خاک، چاپ اول، ۱۳۸۸.
- الأسعد، محمد؛ «کاربردهای هندسه در معماری مساجد»، ترجمه سعید سعیدپور، فصلنامه هنر، شماره ۳۳، ۱۳۷۶.
- امیری، شهرام؛ «اصفهان شهر مساجد»، پورتال جامع علوم انسانی، ۱۳۸۹.
- بلخاری قهی، حسین؛ مبانی عرفانی هنر و معماری اسلامی، تهران: سوره مهر، ۱۳۸۸.
- بمانیان، محمد رضا؛ «مقدمه‌ای بر نقش و کاربرد پیمون در معماری ایرانی»، مجله مهندس هنر، دوره اول، شماره ۱، ۱۳۸۱.
- بمانیان، محمدرضا و همکاران؛ «بررسی نقش گنبد در شکلدهی به مرکزیت معماری مسجد»، مجله معماری و شهرسازی، دوره نهم، ۱۳۹۰.
- _____؛ کاربرد هندسه و تناسبات در معماری، تهران: نشر هله، ۱۳۹۰.
- بوکهارت، تیتوس؛ هنر مقدس (اصول و روشها)، ترجمه جلال ستاری، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۹۲.
- پرویزی، الهام؛ پورمند، حسنعلی؛ «تجلی عالم مثال در تزئینات معماری عصر صفوی اصفهان (نمونه موردی: مسجد امام اصفهان)»، مجله معماری و شهرسازی آرمان‌شهر، شماره ۹، ۱۳۹۱.
- پیرنیا، محمدریم؛ «ارمغانهای ایران به جهان معماری گنبد»، نشریه هنر و مردم، شماره ۱۳۶ و ۱۳۷، ۱۳۵۲.
- _____؛ سبک‌شناسی معماری ایرانی، تهران: نشر معمار، ۱۳۸۳.
- تقوایی، ویدا؛ «نظام فضایی پنهان معماری ایرانی و ساختار آن»، نشریه هنرهای زیبا، شماره ۳۰، ۱۳۸۶.
- تقی‌زاده، کتابون؛ «آموزه‌هایی از سازه‌های طبیعی درسهایی برای معماران»، نشریه‌های هنرهای زیبا، شماره ۱۲۸، ۱۳۸۵.
- توسلی، محمود؛ هنر هندسه، پویایی اشکال و احجام، تهران: نشر پیام، ۱۳۸۳.
- جلیلی، تورج؛ جهانیانی پور، پژمان؛ جهان‌نژاد، عارف؛ «بررسی مفهوم سازه در معماری با نظری

- بر تحلیل گنبد‌های مساجد صفویه (نمونه موردی: مسجد امام، مسجد شیخ لطف‌الله، مسجد علی)، سومین کنفرانس بین‌المللی پژوهش‌های کاربردی در مهندسی عمران، معماری و مدیریت شهری، ۱۳۹۴.
- حاجی قاسمی، کامبیز؛ «هندسه پنهان در نمای مسجد شیخ لطف‌الله اصفهان»، نشریه صفه، دوره ششم، شماره ۲۱ و ۲۲، ۱۳۷۵.
- حجت، عیسی؛ ملکی مهدی؛ «هم‌گرایی سه گونه بنیادین و پیدایش هندسه مسجد ایرانی»، نشریه هنرهای زیبا، معماری و شهرسازی، دوره هفدهم، شماره ۴، ۱۳۹۱.
- خوارزمی، مهسا؛ افهمی، رضا؛ «هندسه کاربردی در تزئینات آثار معماری ایران قبل از اسلام»، مجله کتاب ماه علوم و فنون، دوره دوم، شماره ۱۲۹، ۱۳۸۹.
- رازجویان، محمود؛ «تعداد بصری در دستگاه انتظام مرکزی»، صفه، سال چهارم، شماره ۱۳، ۱۳۷۳.
- رجبی اصل، موسی؛ نقش و رنگ در بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی، تهران: نشر میراث فرهنگی، ۱۳۸۶.
- سعید، عصام؛ پرمان، آیشه؛ نقش‌های هندسی در هنر اسلامی، ترجمه سید علیرضا جذبی، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۶۳.
- سیلواویه، سونیا؛ دانشجو، خسرو؛ فرمهین فراهانی، سعید؛ «هندسه در معماری ایرانی پیش از اسلام و تجلی آن در معماری معاصر ایران»، مجله نقش جهان، شماره ۴، ۱۳۹۲.
- صالحی کاخکی، احمد؛ عزیزپور، شادابه؛ رحیمی آریایی، افروز؛ «مقاله شناخت ویژگی‌های معماری و کتیبه‌های دوره سلجوقی گنبد تاج‌الملک مسجد جامع اصفهان»، فصلنامه علمی فنی هنری، شماره ۶۲، ۱۳۹۲.
- صفایی پور، هادی؛ پورمند، حسنعلی؛ «معنای پوشش در معماری عصر صفوی»، هنرهای زیبا - معماری و شهرسازی، شماره ۱۷، ۱۳۹۱.
- شرف‌الدین، احمد؛ چند مسئله مشهور هندسه، تهران: نشر کتابهای سیمرخ، ۱۳۵۳.
- عطاریان، کوروش؛ مؤمنی، کورش؛ مسعودی، زهره؛ «بررسی تناسبات حیاط مساجد دوره صفویه اصفهان»، دوفصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات تطبیقی هنر، سال پنجم، شماره ۱۰، ۱۳۹۴.
- علی‌آبادی، محمد؛ «هندسه جاویدان (یا هندسه آسمانی) در معماری اسلامی»، نشریه بین‌المللی علوم مهندسی دانشگاه علم و صنعت ایران، شماره ۵، جلد ۱۸، ۱۳۸۶.

- عمومی، محمد؛ معماری الگو نظم، تهران: نشر خاک، ۱۳۷۶.
- فلامکی، منصور؛ ریشه‌ها و گرایشهای نظری معماری، تهران: نشر فضا، ۱۳۸۱.
- گدار، آندره؛ سیرو، ماکسیم؛ گدار، یدا؛ آثار ایران، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، تهران: نشر آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵.
- محمدحجازی، مهرداد؛ «هندسه مقدس در طبیعت و معماری ایرانی»، مجله تاریخ علم، شماره ۷، ۱۳۸۷.
- مولوی، بهزاد؛ بررسی کاربرد هندسه در معماری گذشته ایران، تهران: نشر وزارت مسکن و شهرسازی مرکز تحقیقات و مسکن، ۱۳۸۱.
- مهدوی نژاد، محمدجواد؛ «هنر اسلامی در چالش با مفاهیم معاصر و افقهای جدید»، مجله هنرهای زیبا، شماره ۱۲، ۱۳۸۱.
- مهدوی نژاد، محمد جواد و همکاران؛ «تبیین جایگاه هندسه در معماری سنتی ایران در راستای بهره‌گیری از کهن الگوها برای دستیابی به معماری و شهرسازی پایدار»، اولین کنفرانس ملی معماری و فضای شهری پایدار، مشهد، ۱۳۹۲.
- مهدی‌زاده سراج، فاطمه؛ تهرانی، فرهاد؛ ولی بیگ، نیما؛ «بکارگیری مثلثهای هنجار در محاسبات ریاضی و پیاده‌سازی هندسه در ساخت و اجرای معماری سنتی ایران»، نشریه مرمت، آثار و بافتهای تاریخی، فرهنگی، شماره اول، ۱۳۹۰.
- نقره‌کار، عبدالحمید؛ درآمدی بر هویت اسلامی در معماری، تهران: وزارت مسکن و شهرسازی، دفتر معماری و طراحی شهری، شرکت طرح و نشر پیام سیما، ۱۳۸۷.
- نصر، سید حسین؛ هنر و معنویت اسلامی، ترجمه رحیم قاسمیان، تهران: دفتر مطالعات دینی هنر، ۱۳۷۵.

منبع انگلیسی

- Vitruvius, *the ten books on architecture*, translated by Morris Hickey Morgan, Dover books, New York, 1960.

نام و نشان ایران در چکامه‌های پاول فلمینگ (قرن هفدهم میلادی)

سید علی مکی^۱

چکیده

زمانی که نام یک سرزمین و ویژگی‌هایش در اشعار یکی از پرآوازه‌ترین شاعران سرزمین دیگر پدیدار شود، آن توصیفات اهمیت قابل توجهی پیدا میکند. وصف ایران در اشعار پاول فلمینگ نمونه‌یی از این دست است. پاول فلمینگ، شاعر بلند آوازه دوره ادبی باروک آلمانی، در قرن هفدهم به همراه یک هیئت بازرگانی از ایالتی در شمال آلمان آهنگ سفر به ایران کرد و در طول مدت اقامتش در این سرزمین که هفده ماه بطول انجامید، تلاش کرد برخی از مشاهدات خویش و اتفاقات رخ داده در این دوره را با ظرافت و ذوق شاعرانه در قالب چکامه‌هایی به زبان آلمانی و زبان لاتین بیان نماید. وی، علاوه بر اینکه بارها به نام ایران، شهرها و طبیعتش اشاره نموده، از پیشینه تاریخی و باستانی و برخی از چهره‌های سرشناس ایران نیز سخن به میان آورده است. نگارنده نوشتار حاضر تلاش نموده ایران و توصیف آن را در میان برخی از چکامه‌های پاول فلمینگ که به زبان لاتین سروده شده است مورد بررسی و واکاوی قرار دهد.

کلید واژگان

پاول فلمینگ؛ آدام اولناریوس؛ ایران‌شناسی؛ شرق‌شناسی؛ دوره ادبی باروک آلمانی؛ زبان لاتین؛ چکامه

۱. پژوهشگر زبان و ادبیات آلمانی؛ a.m87@gmx.com

مقدمه

ارتباط میان ایران و آلمان به سالهای بسیار دوری بازمیگردد که در آن زمان هیچ نامی از آلمان بعنوان یک کشور مستقل در نقشه جهان وجود نداشت؛ بطوری که «نخستین تماس میان آلمانیان و ایرانیان مربوط به زمانی است که روم و روم شرقی^۱ (بیزانس) با سلسله اشکانیان و ساسانیان در ستیز دیرینه‌یی بودند و لژیونهای رومی^۲ که در آنها سربازان مزدگیر ژرمنی بودند، در میدان جنگ آسیایی مورد استفاده قرار میگرفتند» (Kochwasser, 1961:16).

ولی آنچه که سبب آشنایی بیشتر و اساسی آلمانی‌زبانان با ایران شد، سفر جهانگردانی بود که تلاش کردند مجموعه‌یی از حوادث، رخدادها و تجربیات خویش را در طی سفرشان به ایران، در قالب سفرنامه به‌رشته تحریر در آورند. یکی از این سفرها که در نوع خود حائز اهمیت است، سفر آدام اولتاریوس^۳ به همراه هیئت بازرگانی ایالت شلسویش-هولشتاین^۴ آلمان در قرن هفدهم میلادی است. وی به همراه پاول فلمینگ^۵، یکی از چهره‌های ادبی بلندآوازه آلمان، این هیئت را همراهی میکردند. این هیئت که اهداف تجاری خویش را دنبال مینمود، آهنگ سفر به ایران کرد. (ر.ک: اولتاریوس، ۱۳۸۵: مقدمه). البته باید خاطر نشان ساخت که پیش از اولتاریوس به ترتیب یوهانس شیلترگر^۶ بعنوان نخستین و گئورگ تکتاندر فون در یابل^۷ و هاینریش فون پوزر^۸ بترتیب بعنوان دومین و سومین مسافران آلمانی به ایران سفر نموده و از خویش سفرنامه‌یی به یادگار گذاشته‌اند. از آنجایی که شرح سفر و بیان جزئیات هر یک از این سفرنامه‌ها در ارتباط با موضوع این نوشتار نمیباشد، آن را در مجال دیگری وامیگذاریم.

هرچند سفر هیئت آلمانی نتیجه‌یی را دربر نداشت، ولی دو دستاورد بزرگ و بسیار مهم در پی داشت که تا به امروز از آنها یاد میشود؛ یکی سفرنامه آدام اولتاریوس و دیگری چکامه‌های پاول فلمینگ. پاول فلمینگ، شاعر پرآوازه آلمانی، متعلق به دوره ادبی باروک^۹، به پیشنهاد آدام اولتاریوس،

-
1. Ostrom
 2. römische Legionen
 3. Adam Olearius
 4. Schleswig-Holstein
 5. Paul Fleming
 6. Johannes Schiltberger
 7. Georg Tectander von der Jabel
 8. Heinrich von Poser
 9. Barock

در این سفر رهسپار ایران شد. فلمینگ تلاش کرد چکامه‌هایی را در ارتباط با این سفر هم به زبان آلمانی و هم به زبان لاتین بسراید که بررسی برخی از چکامه‌های لاتین وی موضوع نوشتار حاضر می‌باشد. در شماره ششم از همین نشریه، مقاله‌ی تحت عنوان «نقش و نگار ایران بر تار و پود چکامه‌های پاول فلمینگ (قرن هفدهم میلادی)» به قلم نویسنده همین نوشتار، به چاپ رسید که به شرح زندگی پاول فلمینگ، سفر هیئت بازرگانی شلسویش- هولشتاین، سفرنامهٔ آدام اولناریوس و نیز بررسی چهار چکامهٔ لاتین فلمینگ در ارتباط با موضوع ایران و دلیل انتخاب چکامه‌های زبان لاتین وی پرداخت. در آن مقاله همچنین از پیشینهٔ پژوهش و ضرورت انجام چنین پژوهشهایی سخن بمیان آورده شد. در این نوشتار نیز همانند مقاله مذکور تلاش میشود که برای دستیابی به ترجمهٔ روان و نیز درک درست چکامهٔ موردنظر، از اساتید برجستهٔ زبان و ادبیات لاتین در دانشگاههای آلمان و سوییس بهره گرفته شود؛ بگونه‌یی که در آغاز، چکامهٔ لاتین موردنظر به زبان آلمانی ترجمه شده و توضیحات تکمیلی در مورد برخی از نکات آن بیان میگردد و توسط نگارنده از زبان آلمانی به پارسی برگردانده میشود. خاطر نشان میگردد که این نوشتار، دومین پژوهش جدی در خصوص چکامه‌های لاتین فلمینگ در خصوص موضوع ایران می‌باشد. اساتیدی که در این پژوهش همکاری داشته‌اند عبارتند از: آقای پروفیسور تورستن بورکارت از دانشگاه کیل^۱، آقای پروفیسور روبرت تسه. زایدل از دانشگاه فرانکفورت^۲، آقای پروفیسور فریتس- هاینر موچلر از دانشگاه فنی درسدن^۳، خانم پروفیسور باربارا فایشترینگر از دانشگاه کنستانس^۴، خانم دکتر یودیت هیندرمان از دانشگاه بازل^۵ و آقای دارکو سنکوویچ از دانشگاه زوریخ^۶.

بررسی چکامه‌ها

پیش از ورود به بحث و بررسی چکامه‌ها، باید به چند نکتهٔ مهم دربارهٔ اهمیت جایگاه پاول فلمینگ در ادبیات آلمانی و نیز اهمیت چکامه‌های وی که در ارتباط با موضوع ایران است، اشاره کنیم. اگر بخواهیم به اهمیت جایگاه فلمینگ در ادبیات آلمانی پی ببریم، کافی است به دانشنامه‌ها،

1. Prof. Dr. Thorsten Burkard, Christian-Albrechts-Universität zu Kiel

2. Prof. Dr. Robert C. Seidel, Goethe-Universität Frankfurt am Main

3. Prof. Dr. Fritz-Heiner Mutschler, Technische Universität Dresden

4. Prof. Dr. Barbara Feichtinger, Universität Konstanz

5. Dr. Judith Hindermann, Universität Basel

6. Darko Senekovic, Universität Zürich

کتابها، مقالات و منابع معتبری که سخنی از وی آورده‌اند، مراجعه کنیم. در اکثر منابع از وی بعنوان یکی از شاعران مهم و صاحب‌نام دوره ادبی باروک، نام برده شده است و این دلایل متعددی دارد که یکی از آنها میتواند این باشد که «شعر فلمینگ، بمنزله نخستین نقطه اوج غزل آلمانی در قرن هفدهم [میلادی] میباشد» (Meid, 2008: 90). همین مطلب هم میتواند بروشنی بیان‌کننده جایگاه وی در ادبیات آلمانی باشد. بیان این نکته خالی از لطف نیست که چکامه‌هایی که او در رابطه با موضوع ایران سروده است، از سفری که در مقدمه به آن اشاره شد، سرچشمه میگیرد که مقصد نهاییش، پایتخت ایران دوره شاه صفی صفوی یعنی اصفهان بوده است. وی نیز که بعنوان عضوی از هیئت بازرگانی در این سفر حضور داشت سعی نموده بجای آنکه صرفاً بعنوان یک مسافر حاضر باشد، از این فرصت حضور، به بهترین شکل ممکن استفاده نماید و چکامه‌هایی را در ارتباط با این سفر به سبک و سیاق خود بسراید. شاید تصور شود که این سفر و سرودن چکامه‌ها برای وی امری معمول تلقی میشده و اگر او رهسپار این سفر هم نمیشد، میتواندست چکامه‌هایی هم‌تراز بسراید. نمیتوان استعداد و تواناییهای فلمینگ را در سرودن انکار نمود، اما نکته‌ی که حائز اهمیت است، بیان این موضوع است که «این سفر اثرهایش را در کار او بجا گذاشته است؛ نه تنها اینکه موجب [سرودن] چکامه‌های متعددی درباره مناظر، شهرها، رودها، دوستان و محبوبان دور از او شده است، بلکه بنحوی که امکان دارد این موقعیت استثنایی، دوری از فعالیت ادبی و اصول کاریش به وی کمک کرده تا سبک خاص خودش را بیابد (Lutz, Jeßing, 2010:186). در واقع این مطلب بطور کلی به تأثیرات این سفر بر روی آثار فلمینگ اشاره دارد و با توجه به آن باید این نکته مهم را نیز یادآور شد که بخش مهمی از زندگی وی بمدت شش سال^۱ در این سفر سپری شد که نه تنها زمان اندکی نیست، بلکه توانسته علاوه بر مورد بالا، تغییراتی را نیز در موضوعات چکامه‌هایش پدید آورد؛ برای نمونه، اگر به مطالعه دقیق چکامه‌های فلمینگ بپردازیم، در میابیم که وی در کنار پرداختن به موضوعات گوناگون، برای موضوع میهن و میهن‌پرستی جایگاه ویژه‌ی قائل بوده است و این در حالی است که «با این سفر، رفته‌رفته مبحث میهن‌پرستی اهمیتش را از دست میدهد و سفر و هیئت سفرکننده، خود بخود به موضوع [چکامه‌ها] تبدیل میشوند» (همانجا). اگر در این نوع از چکامه‌های فلمینگ تأملی ژرف داشته

۱. این شش سال عبارت است از آغاز سفر از تاریخ ۹ نوامبر ۱۶۳۳ م تا ۲۳ ژوئیه ۱۶۳۹ م که مدت ۱۷ ماه آن یعنی از ۱۴ نوامبر ۱۶۳۶ م تا ۱۴ آوریل ۱۶۳۸ م در ایران سپری شده است (برای آگاهی بیشتر در اینباره ر.ک: اولناریوس، ۱۳۸۵: مقدمه، ۳۶۳، ۴۰۰).

باشیم، علاوه بر تأیید این موضوع، میتوانیم به اهمیت این سفر در اندیشه وی پی ببریم. در نوشتار حاضر نیز تلاش میشود که با معرفی و واکاوی پنج چکامه درباره موضوع ایران، بیشتر با اندیشه فلمینگ در این خصوص آشنا شویم تا بتوانیم به درک درست و منطقی از دیدگاه وی در مورد ایران دست یابیم.

Ad Amicum Olearium.

1636. Nov.- Dec.

Sum, quod es, o animi decus et favor unice nostri,

te mihi, me tibi dat cor sociale parem.

Sim tuus, ut meus es. Neque enim, quod aduler, in hoc est.

Ni tuus esse queam, non meus esse velim.

Sum, quod eram, fueroque tuus, tuus atque manebo,

dum tuus esse potes, dum meus esse queo.

Sis, quod es, eduresque meum cor fertile amore;

sic nihil ambobus, quod querulemur, erit.

Niasabatae Medorum (Lappenberg, 1863:328)

ترجمه چکامه^۱

به دوستم اولتاریوس (نوامبر- دسامبر ۱۶۳۶ م.)

من همانم که تو هستی، تو تنها مورد دلخوشی و توجه‌ام هستی.

ارتباطی صمیمانه، تو را برای من و مرا برای تو یاری هم‌دل و هم‌فکر میکند.

میخواهم از آن تو باشم، همانگونه که تو از آن من هستی و در این سخن هیچ چیزی از تملق نیست.

گر نمیتوانستم از آن تو باشم، دگر نمیخواستم از آن خودم هم باشم.

۱. این چکامه توسط پروفسور روبرت تسه. زایدل (Prof. Dr. Robert C. Seidel)، استاد و پژوهشگر برجسته مطالعات عصر نوین نخستین (Frühe Neuzeit) در دانشگاه فرانکفورت آلمان (Goethe-Universität Frankfurt am Main) از زبان لاتین به زبان آلمانی ترجمه شده است. با سپاس فراوان از پروفسور فریتس- هاینر موچلر (Prof. Dr. Fritz-Heiner Mutschler)، استاد و پژوهشگر برجسته فیلولوژی کلاسیک (Klassische Philologie) و زبان لاتین در دانشگاه فنی درسدن (Technische Universität Dresden) برای راهنمایی خوبشان در رابطه با این چکامه.

من، همانم که بودم و من همیشه از آن تو خواهم بود و خواهم ماند، مادامی که تو بتوانی از آن خودت و من از آن خودم باشم.

تو باید همانی باشی که هستی و تو باید قلب راغبم را با عشق پرتاب و توان کنی.
پس چیزی برای هردوی ما باقی نمی‌ماند که درباره آن میتوانستیم شکوه کنیم.
در نیازآباد ایران

همانگونه که از عنوان چکامه پیداست، فلمینگ این چکامه را برای آدام اولتاریوس، یکی از بهترین دوستان خویش سروده است.

«دوستی [اولتاریوس] با پاول فلمینگ از [ماه] مه ۱۶۳۲ م. معلوم شده است» (Klöker, 2011: 448). در حقیقت آشنایی این دو نفر به زمان تحصیل فلمینگ در دانشگاه لایپتسین^۱ باز میگردد؛ چنانکه در روز دوم ماه مه سال ۱۶۳۳ م. روز دفاع کارشناسی ارشد فلمینگ، «آدام اولتاریوس یکی از ممتحنها بود» (Lappenberg, 1865: 859). با وجود اینکه این تنها چکامه‌یی نیست که فلمینگ درباره اولتاریوس سروده است، ولی از یک نظر در نوع خود حائز اهمیت است و آن هم این است که وی در پایان چکامه بنام ایران و منطقه نیازآباد اشاره کرده است. اولتاریوس در سفرنامه‌اش این منطقه را اینگونه وصف کرده است: «در دهکده نیازآباد که اقامت داشتیم، حدود پانزده خانه وجود داشت که همه آنها چهارگوش و تقریباً به بلندی قد دو آدمی بود. بام این خانه‌ها هموار و بر آن علف سبز شده بود و انسان میتوانست بر روی آنها، درست مانند کف زمین راه برود» (اولتاریوس، ۱۳۸۵: ۴۳). وی در جای دیگر، اهالی این دهکده را اینگونه توصیف میکند: «در نیازآباد به خانه‌های اهالی وارد شدیم، صاحبخانه‌ها ما را با روی خوش پذیرفتند» (همانجا). سرانجام بیان میکند که «روز بیست و دوم دسامبر (سال ۱۶۳۶ م.) نیازآباد را که مدت پنج هفته در آنجا اقامت کرده بودیم ترک گفتیم» (همان: ۴۸).

فلمینگ در عنوان چکامه، با ذکر نوامبر تا دسامبر سال ۱۶۳۶ م، بدون ذکر تاریخ دقیق به تاریخ سرودن این چکامه اشاره نموده است؛ یعنی مدتی که «میان ۱۵ نوامبر و ۲۲ دسامبر سال ۱۶۳۶ م.» (Lappenberg, 1863: 560) قرار دارد و دقیقاً با پنج هفته‌یی که اولتاریوس ذکر کرده، همخوانی دارد. در حقیقت دهکده نیازآباد، نخستین جایی بوده که اعضای هیئت بازرگانی پس از پشت سر گذاشتن

فراز و نشیبهای فراوان سفر و هنگام ورود به ایران در آن سکنی گزیدند. با توجه به مطالب ذکر شده، در واقع فلمینگ خواسته با مخاطب قرار دادن مستقیم اولئاریوس ارتباط خویش با وی را به زبانی دیگر بیان نماید که در نوع خود بینظیر است؛ زیرا وی همانگونه که در چکامه هم به آن اشاره کرده، بدون مجیزگویی و بکاربردن تعابیر مربوط به آن، تلاش نموده با عبارات و واژگانی ساده و بی‌پیرایه اما پرمعنا و پرکشش، ژرفای ارتباط میان خود و اولئاریوس را بیان نماید. ولی نکته مهمی که باید در اینجا به آن اشاره نموده این است که شرایطی که سبب شده این چکامه به این زیبایی سروده شود، بطور قاطع به محل سکونت وی که دهکده کوچک نیازآباد با مردمانی مهربان و مهمان‌نواز و طبیعت سرسبز و مدت پنج هفته اقامت آرام در آن نیز باز میگردد. برای تأیید این سخن کافی است بیان شود که با وجود اینکه فلمینگ در این چکامه بطور مستقیم به موضوع ایران اشاره‌ی ندارد، اما در آغاز به تاریخ سرودن این چکامه که در واقع مدت اقامت خویش در این دهکده میباشد، اشاره نموده است و در پایان نیز خواسته با آوردن نام ایران و نیازآباد، به محل سرودن این چکامه اشاره کند که در نوع خود حائز اهمیت میباشد؛ زیرا وی چکامه‌های دیگری نیز دارد که برای شخص خاصی سرود، ولی هیچ اشاره‌ی به محل یا تاریخ دقیق آن نکرده است. بنابراین اشاره‌ی وی به جزئیات یعنی نام بردن از ایران و بویژه یکی از دهکده‌هایش در چکامه‌ی که موضوع اصلی آن پرداختن به ایران نیست، نمیتوانسته اتفاقی و یا برحسب عادت بوده باشد، بلکه او با ژرف‌اندیشی خویش و آگاهانه به این موضوع پرداخته است.

Thermae Persarum. 1637.

Numina, virgineum vincentia corpore marmor,

queis aequale nitens nil alabaster habet,

ludite diversis, colludite Najades undis

et calidam gelida, frigida, sparge manu.

Sparge, calens, gelidam, mistisque in praelia lymfis

ludite, confusum ludite roris opus,

dum lavo, dum nato, dum bibulis pluor imbribus omnis

et vehor in vestros fusilis unda sinus. (Lappenberg, 1863:386)

ترجمه چکامه^۱

گرما به‌های ایرانیان ۱۶۳۷ م.

شماها ای ایزدبانوان که با زیبایی بی‌نقصتان که رخام رخشان در هیچ چیز با آن همسنگ نیست، از مرمر بکر و خالص برترید.

بازی کنید، شماها ای نایادها، بگذارید که آب در این بازی مشترک از سمت و سوهای گوناگون بیاید.

آب گرم را از دست خنک خویش بیافشان، تو ای نایاد سرد.

آب سرد را بیافشان، تو ای نایاد گرم و با آبهای درهم شده به نبرد رو.

بازی کنید و بازی‌کنان اثری را با همدیگر از نمناکی نمناک سرازیر کنید،

آهننگام که آبتنی میکنم، آن هنگام که شنا میکنم، در آن هنگام که من از آب باران گوارا سراسر

خیسم و همچون آب روان، لغزان به آغوشتان رهسپار میشوم.

پاول فلمینگ در این چکامه مستقیماً به گرما به ایرانی اشاره دارد که در حقیقت به بیان تجربه شخصیش از این نوع گرما به میپردازد. گرچه وی به محل این گرما به اشاره‌ی نکرده است، اما چکامه «گرما به ایرانیان احتمالاً به گرما به‌های مورد بحث در شماخی^۲ که آنها (اعضای هیئت بازرگانی) در روز ۳۰ دسامبر سال ۱۶۳۶ م. به آن رسیدند، مربوط میشود که در محل مشخص شده سفرنامه اولتاریوس (چاپ اول، سال ۱۶۴۷ م.)، صفحه ۳۱۲ موجود است» (Lappenberg, 1863: 576). هنگامی که به سفرنامه اولتاریوس مراجعه کنیم، مشاهده میکنیم که وی نیز به نوع دیگری به این موضوع اشاره کرده است: «گرما به را حمام میگویند که ایرانیها مانند روسها به آن اهمیت زیادی میدهند. سه گرما به در شهر وجود دارد و مردم هر روز به آنجا میروند. دو حمام در روز برای زنها و شب برای مردها باز است. گرما به سوم نه چندان دور از قصر واقع شده و حمام شیخ نام دارد و فقط مردان به آنجا میروند... عواید این گرما به برای کفن و دفن، هزینه‌ی روشنایی، حوله و غیره و باقیمانده آن برای مردم فقیر صرف میشود» (اولتاریوس، ۱۳۸۵: ۸۸).

۱. این چکامه توسط پروفیسور تورستن بورکارت (Prof. Dr. Thorsten Burkard)، استاد و پژوهشگر برجسته مطالعات لاتین (Latinistik) در دانشگاه کیل آلمان (Christian-Albrechts-Universität zu Kiel) از زبان لاتین به زبان آلمانی ترجمه شده است.

او در اینجا به شرح کوتاهی از گرمابهٔ ایرانی در شهر شماخی پرداخت، ولی این گرمابه‌ها را بطور دقیق تشریح نکرده است. لازم بذکر است که شماخی در آن زمان جزء خاک ایران بوده است اما «بر طبق عهدنامهٔ گلستان (۱۲۲۸هـ.ق)، شماخی به روسیه واگذار گشت» (مصاحب، ۱۳۸۱: ۲/۱۴۸۹). این شهر هم اکنون در کشور جمهوری آذربایجان قرار دارد. پاول فلمینگ در حقیقت در این چکامه تلاش نموده که سخن از سرزندگی و شادابی به میان آورد و حالت خوش خویش را با زبان خاص خود به وصف در آورد. زبان سرودن وی در اینجا همانند بیشتر چکامه‌های او، بویژه چکامه‌های زبان لاتین، زبانی آکنده از بکارگیری اساطیر یونان باستان است. هرچند استفاده از این اساطیر فهم چکامه را برای مخاطب مشکل مینماید، اما در عین حال زیبایی خاصی به آن میبخشد. او در اینجا اسطوره‌یی به نام «نایاد»^۱ را بکار برده است. در فرهنگ اساطیر یونان باستان، نایادها «نیمف‌های چشمه‌ها، رودخانه‌ها و دریاها هستند» (Brodersen, Zimmermann, 2005:121). نیمف «واژه‌یی یونانی بمعنای زن جوان، [و یا] عروس میباشد» (همان: ۱۲۳) و در واقع نیمفها «الهی‌هایی هستند که به چیزها در طبیعت آزاد (همانند رودخانه‌ها، جنگلها یا کوهها) روح میبخشند» (همانجا). همانگونه که در ترجمهٔ چکامه نیز مشاهده میشود، فلمینگ با بکارگیری عناصری که مرتبط با آب است، همچون آب، نمناکی، افشاندن آب و ... و قرار دادن آنها در کنار یکی از اساطیر یونان باستان یعنی نایادها، هرچند غیرمستقیم به موضوع گرمابهٔ ایرانی اشاره میکند، اما فضایی را در ذهن مخاطب ترسیم میکند که او را از مسیری دیگر بسوی آن حال و هوای خوش و سرزندگی سوق دهد. البته شرایطی همانند مهمان‌نوازی ایرانیان در این شهر در هنگام ورود هیئت و اقامت در آن یقیناً در این شادابی و سرزندگی، تأثیر خاص خود را داشته است؛ بگونه‌یی که وی را برای سرودن این چکامهٔ زیبا مصمم کرده است (ر.ک: اولتاریوس، ۱۳۸۵: ۵۵-۶۷).

III. Augusti MDCXXXVII. quae introducebat nos

Isfahanam Persarum metropolim.

Salve, cara dies, quatuor mihi pulcrior annis,

te propter vitae quos male demo meae.

Sera venis, sed grata tamen, sed dulcis aventi,

tergis et ex oculis taedia mille meis.

1. Najade

2. Nymphe

Tot per amara viae, vitae per acerba tot aegrae,
 sistimur ad magni regia tecta Sefi.
 Cum violis caream, quas in tua gaudia spargam,
 sufficiat voto te celebrasse pio. (Lapenberg, 1863:400-401)

ترجمه چکامه^۱

سوم اوت ۱۶۳۷ م، روزی که ما را به اصفهان، پایتخت ایران، رهنمون میکند.
 درود، بر تو ای روز عزیز، که برایم زیباتر از چهارسالی هستی
 که من به خاطر بت بطور ناخوشایندی از زندگی ام دورم.
 دیرهنگام می آیی، اما با این حال گراندقدر و شیرین برای مشتاقان هستی
 و دلزدگی هزاران باره را از دیدگانم پاک میسازی.
 پس از این همه تلخی راه، پس از این همه پریشان حالی زندگی بیمارگونه
 در کنار خانه‌های شاهانه صفی بزرگ ایستاده‌ام.
 چون هیچ بنفشه‌ای ندارم که بتوانم برای فریاد شادمانی‌ات بیافشانم،
 باید کافی باشد که تو را در نیایشی پرهیزکارانه جشن گیرم.

پاول فلمینگ در این چکامه از دو مورد مهم سخن میگوید: نخست، تاریخ سوم اوت و سپس اصفهان. اگر بخواهیم به چرایی مطرح کردن این موضوع پردازیم، میتوان گفت که سوم اوت سال ۱۶۳۷ م همان روزی است که فلمینگ به همراه هیئت بازرگانی شلسویش- هولشتاین وارد شهر اصفهان، پایتخت ایران در زمان شاه صفی شد. اولتاریوس نیز در سفرنامه خویش این روز را اینگونه شرح داده است: «روز سوم اوت سال ۱۶۳۷ م (۱۰۵۸ هـ. ق) سرانجام به یاری خداوند به هدف مسافرتمان که آرزوی آن را داشتیم رسیدیم و وارد دارالسلطنه اصفهان شدیم» (اولتاریوس، ۱۳۸۵: ۱۷۵). همچنین در جای دیگری اشاره میکند: «از میان کوچه‌ها و خیابانهای بسیار شهر که مردم برای دیدن ما اکثراً بر بام خانه‌ها جمع شده بودند گذشتیم، ما را از برابر کاخ

۱. این چکامه توسط پروفیسور باربارا فایشتینگر (Prof. Dr. Barbara Feichtinger)، استاد و پژوهشگر برجسته مطالعات لاتین (Latinistik) در دانشگاه کنستانس آلمان (Universität Konstanz) از زبان لاتین به زبان آلمانی ترجمه شده است.

سلطنتی واقع در میدان شهر گذراندند و به محله جلفا که ارامنه ثروتمند در آنجا سکونت دارند بردند و اسکان دادند. هنوز کاملاً جایجا نشده بودیم که مهماندار ویژه فرستاده شده از سوی شاه با پیام خوش آمدگویی رسید. در اطاق مخصوص سفرا چندین سفره ابریشمین قشنگ پهن کردند و بروی آن مربای هندوانه، لیموترش، به، گللابی و چند نوع شیرینی ناشناخته و نیز میوه‌های تازه که در سی و یک ظرف طلا جا داده بودند، چیدند» (همان: ۱۷۶-۱۷۵).

این مطلب، تنها بخشی از شرح اولتاریوس درباره این روز و اصفهان است. در واقع او در اینجا سعی نموده که با شرح جزئیات این روز، هم به روز و نحوه ورود خویش و هیئت بازرگانی و هم به مهمان‌نوازی ایرانیان اشاره کند. باید این نکته مهم را نیز یادآور شد که در همین روز، نزاع خونینی میان هندیان و اعضای هیئت شکل گرفت که هم اولتاریوس در سفرنامه‌اش و هم فلمینگ در چند چکامه به آن پرداخته است که شرح آن مفصل بوده و در ارتباط با این چکامه نمیباشد و باید در جای دیگر به آن پرداخت.

فلمینگ چه در چکامه‌های آلمانی و چه در چکامه‌های لاتین خویش از اصفهان سخن بمیان آورده است و این تنها چکامه‌بی نیست که وی در رابطه با این شهر سروده است؛ از جمله نزاع با هندیان که بدان اشاره شد. از آنجا که اصفهان در آن زمان بعنوان پایتخت ایران، جایگاهی والا و پراهمیتی داشته، باید این چکامه‌ها را در نوشتاری مجزا بررسی و واکاوی نمود. ولی از منظر نگارنده این چکامه حاضر بدلیل بیان نام ایران، اصفهان و شاه صفی از اهمیت بسیار بالایی برای بررسی برخوردار است.

فلمینگ تلاش نموده که با مخاطب قرار دادن مستقیم این روز و بکارگیری ذوق شاعرانه و با نگاه خاص خویش، به وصف این روز و اتفاقات مربوط به آن بپردازد. وی در آغاز، درودی گرم و پرشور بر این روز میفرستد و آن را با چهارسال، مورد مقایسه قرار میدهد و در نهایت آن را زیباتر و برتر از آن میداند. منظور از چهار سال در اینجا، مدت زمانی است که سفر نخست هیئت بازرگانی به روسیه، برای فراهم کردن مقدمات سف به ایران، از آن آغاز شد، بطوری که «در ۶ نوامبر [سال ۱۶۳۳ م.] هیئت، هامبورگ^۱ را ترک کرد تا در نهم همین ماه در [بندر] تراوه مونده^۲ [برای عظمت به روسیه] سوار کشتی شود» (Lappenberg, 1865: 867) و در پایان به روز ورود به اصفهان یعنی ۳ اوت ۱۶۳۷ م. ختم میشود.

1. Hamburg
2. Travemünde

البته فلمینگ این چهار سال را همراه با سختی، خستگی، بیماری و ناملایمات راه میداند و هنگامی که وی پس از تحمل و پشت سر نهادن این سختیها و مشکلات به مقصد نهایی و غایت سفر یعنی اصفهان میرسد و همانگونه که اشاره شد، مورد استقبال گرم مردم این شهر و مهمان‌نوازی آنها قرار میگیرد، گویی که تمام این چهار سال و مصائبش برای او پایان یافته و دیگر باید سخن از شادی و شادمانی بگوید. دور از ذهن نیست که اشاره‌ی وی به شاه صفی و خطاب قرار دادن او بعنوان صفی بزرگ، به خوش آمدگویی رسمی شاه صفی به اعضای هیئت و پذیرایی درخور از آنان و همچنین گذراندن آنها از برابر کاخ سلطنتیش باز میگردد. وی در پایان چکامه بیان میدارد که با هیچ چیزی نمیتوان این شور و سرخوشی را وصف نمود و تنها کاری که میتواند انجام دهد این است که باید دست به نیایش بردارد و از پروردگار برای این روز عالی و باشکوه مراتب سیاسگزاری را بجای آورد.

Intimo suo.

Tu novus Aonidum mercator et institor artis,

pansophiae toto quaeris in orbe decus.

Per freta, Riphæae per inhospita frigora brumae,

diceris ad magnos visere velle sophos.

Tantarum licitator opum, mihi dulcis Amynta,

i, precor, et toto duc Oriente decus.

Relliqua suppeditat pretiosas Asia baccas,

venales sed habet Persia sola sophos. (Lappenberg, 1863:432)

ترجمه چکامه^۱

برای برترین دوست خویش

تو، فروشنده نوین آئونیا و سوداگر هنر هستی

تو در سرتاسر گیتی در جست و جوی زیبایی علم تمام کمال هستی.

۱. این چکامه توسط دکتر یودیت هیندرمان (Dr. Judith Hindermann)، استاد و پژوهشگر برجسته مطالعات لاتین (Latinistik) در دانشگاه بازل سوئیس (Universität Basel) از زبان لاتین به زبان آلمانی ترجمه شده است.

از میان دریاها و از میان سرمای ناخوشایند ریفای
گویند که میخواهی بیایی، تا به سراغ مردان خردمند روی.
یک خریدار دورنگ برای چنین گنجینه‌هایی، ای آمینتاس عزیزم،
بیا، از تو تمنا دارم و این گنجینه را از تمام خاورزمین به اینجا آور.
در سایر نقاط آسیا دُرهای گرانبهایی وجود دارد.
لیک تنها ایران است که مردان خردمند خریدنی دارد.

باعتماد نگارنده، موضوع اصلی مدنظر شاعر در این چکامه، بقدری مهم و در عین حال پیچیده است که برای پی بردن به آن همانند برخی دیگر از چکامه‌های این شاعر افزون بر صرف وقت نباید به سادگی از جزئیاتش گذر کرد. هنگامی که خواننده یکبار این چکامه را بخواند، در برخورد نخست با آن به واژگانی همچون سوداگر، فروشنده، گنجینه برمیخورد که مرتبط با مقوله تجارت و داد و ستد میباشند که این تنها بخشی از موضوع است. باید یاد آور شد وی همانند استفاده از اساطیر یونان باستان در چکامه‌هایش، علاقه زیادی نیز در بکارگیری تاریخ جهان باستان بویژه شخصیتها و اماکن مطرح آن دوره داشته است؛ بطوری که میتوان گفت تبحر بالای وی در این زمینه کم نظیر است. فلمینگ در اینجا به آئونیا^۱ اشاره کرده است که در واقع «نام قدیمی ویوتیا» (Goerges, 1913: 483) است و ویوتیا^۲ نیز «سرزمینی در یونان باستان میباشد» (Brockhaus, 1809: 161). فلمینگ علاوه بر آئونیا به ریفای^۳ نیز اشاره دارد. «اورال [...] یا ریفای باستان، رشته کوهی در مرز آسیا و اروپا است» (Brockhaus, 1911: 893). اشاره فلمینگ در اینجا به رشته کوه اورال^۴ است و ترجیح داده همانند آئونیا از نام باستانی این رشته کوه استفاده نماید. «رشته کوههایی که برجستگیهای تیز ناهموار در غرب مرکز روسیه و بخش عمده مرز سنتی گیتانگاری را میان اروپا و آسیا تشکیل میدهد» (دانشنامهٔ بریتانیکا: www.britannica.com/place/UralMountains). همانگونه که بیان شد، هیئت بازرگانی قبل از ایران، رهسپار روسیه بود و اشاره به نام باستانی رشته کوه اورال، میتواند تداعی کنندهٔ سفر به روسیه و سختیهایش برای مخاطب باشد. با توجه به این

۱. به لاتین: Aonia؛ به آلمانی: Aonien

۲. به یونانی: Βοιωτία؛ به آلمانی: Bœotien

۳. به لاتین: Rhiphaei montes؛ به روسی: Рифейские горы؛ به آلمانی: Das Riphäische Gebirge

۴. به روسی: Уральские горы؛ به آلمانی: Uralgebirge

مطالب، شاعر قصد دارد بنوعی به مقوله سفر نیز اشاره نماید. با در نظر گرفتن دو مقوله مذکور، یعنی تجارت و سفر، نکته‌ی که ما را به موضوع اصلی این چکامه که در حقیقت دغدغه اصلی شاعر نیز هست، هدایت میکند، توجه به جزئیات است که در سر آغاز خاطر نشان گردید. عبارت دیگر، اگر شخصی را که شاعر، چکامه را برای او سروده و مورد خطاب قرار داده است، بیایم به مقصود اصلی شاعر نیز میرسیم. شاعر در عنوان چکامه نام هیچ کسی را بیان نکرده است، اما «این شخص احتمالاً اولتاریوس است» (Lappenberg, 1863: 587). با توجه به مطالب مطرح شده در ارتباط با آدام اولتاریوس، بخصوص دوستی و ارتباط نزدیکش با پاول فلمینگ، دور از ذهن نیست که فلمینگ این چکامه را برای وی سروده و او را مورد خطاب خویش قرار داده است. در شماره ششم همین نشریه، همانگونه که در مقدمه نیز بیان شد، توضیحاتی در مورد وی و بویژه آثارش که *سفرنامه ایران و روسیه* و *ترجمه گلستان سعدی* به زبان آلمانی میباشد، شرح داده شده است. لازم بذکر است که از آدام اولتاریوس بعنوان «یکی از بنیانگذاران سفرنامه علمی» یاد میشود (Broackhaus, 1971:716) این مطلب بیان‌کننده جایگاه والای وی در عرصه علم میباشد. فلمینگ بعنوان یک دوست صمیمی در کنار وی از نزدیک شاهد اتفاقات تلخ یا شیرینی که برای او رخ داده، بوده است. علاوه بر نگارش سفرنامه، هنگامی که اولتاریوس به همراه هیئت بازرگانی در شهر شماخی بود تلاش کرد که زبان فارسی را فراگیرد. اولتاریوس درباره آموختن زبان فارسی خود در سفرنامه‌اش اینطور چنین مینویسد: «ملای مدرسه نامش محب علی و مردی جوان، شوخ طبع و متشرع بود. در زمینه آموزش زبان فارسی دوستانه به من خدمت کرد، همچنین رفیق خوب او یعنی اونباشی یا کاپیتان امام‌قلی که هر روز زبان خود را به من می‌آموخت و من نیز زبان خویش را به او می‌آموختم» (اولتاریوس، ۱۳۸۵: ۷۲). در حقیقت زمانی که فلمینگ جدیت و تلاش بی‌وقفه وی را با وجود تمام سختیها و ناملایمات سفر مشاهده کرد، این مسئله به ذهنش خطور کرد که میتوان به تجارت که در نوع خود مقوله‌ای مهم است و هدف سفر این هیئت بوده، از منظر دیگری نگریست. در واقع اگر به نقل قول اولتاریوس ریزبینانه بنگریم نوعی داد و ستد بر میخوریم که میتواند گونه دیگری از تجارت باشد؛ یعنی داد و ستد علم و دانش که این همان موضوع اصلی است که فلمینگ خواسته به آن اشاره نماید. در حقیقت وی در اینجا با تلفیق مفاهیم تجارت، سفر و دانش، نگرشی نوین به مقوله تجارت داشته است؛ بطوری که این امر را تنها مختص کالا و اجناس ندانسته است. از منظر او، جایگاه شخصی که صاحب علم و اندیشه باشد بقدری والا و ارزشمند است که همانند گنجینه یا دُر گرانبهایی میماند

که برای دستیابی به آن حتی باید سفر کرد و سختیها و ناملایمات را در راه رسیدنش تحمل نمود. او از یکسو، از مردان خردمند و از سویی دیگر از آسیا و ایران سخن به میان می‌آورد. در حقیقت میتوان گفت که وی تلاش نموده تا جایگاه علم و خرد در ایران را نشان دهد؛ بگونه‌یی که در این ارتباط مقایسه‌یی را میان آسیا و ایران انجام میدهد. او تمام آسیا را در یک طرف و ایران را در طرف دیگر ترازوی قیاس خویش قرار داده و در نهایت ارزش و اعتبار ایران را در این خصوص از کل آسیا بالاتر میداند و از آنجایی که مخاطب اصلی وی در این چکامه اولتاریوس میباشد از او میخواهد تا از حضورش در ایران بهره برده و از دریای علم و اندیشهٔ ایران تحفه‌یی را به سرزمین خود یعنی آلمان ببرد. شاید دور از ذهن نباشد که یکی از همین مردان خردمند کسی نباشد جز سعدی شیرازی، شاعر پرآوازهٔ ایران زمین، که شهرتش در جهان طنین‌انداز است. زیرا همانگونه که بیان شد یکی از آثار مهم اولتاریوس ترجمهٔ گلستان سعدی به زبان آلمانی میباشد. با استناد به اینکه فلمینگ یار و همراه صمیمی او در زندگیش و بویژه در سفر به ایران بوده و با علم به این موضوع که وی قصد ترجمهٔ این اثر ارزشمند را داشته و با توجه به شناخت و آگاهی از چهره‌های برجستهٔ علمی و ادبی ایران، سعی نموده بجای اشاره به نام این چهره‌ها تلویحاً به آن پردازد و از مردان خردمند سخن به میان آورد؛ بگونه‌یی که در بیت پایانی تنها علم مردان خردمند ایرانی را ارزشمند و خریدنی میداند. فلمینگ در این چکامه اشاره‌یی هم به «آمینتاس»^۱ دارد (این نام بصورت آمین تاس و آمونتاس نیز بکار میرود). در توضیح این نام باید گفت که «آمینتاس، نام بسیار رایج نزد مقدونیان است» (Herder, 1854: 168) و در جای دیگری آمده است: «آمینتاس، نام پسرانهٔ یونانی، بویژه برای بیشتر پادشاهان مقدونی است» (Georges, 1913: 407). در نگاه نخست شاید بنظر برسد که ذکر این نام خاص، ارتباطی به موضوع ایران نداشته باشد و یا شاعر از روی علاقهٔ شخصی خود به این نام اشاره کرده است، اما اینگونه نیست و برای اینکه ارتباط این نام را با موضوع ایران دریابیم، نیاز است که این نام مورد واکاوی دقیقتری قرار گیرد. با توجه به دو نقل قول مذکور، اگر به تاریخ جهان باستان رجوع کنیم، میتوانیم به نتایج مهمی در اینباره دست یابیم.

در واقع اشارهٔ شاعر در اینجا به آمینتاس اول، پادشاه مقدونیه^۲ است که نام وی به دو شخصیت

۱. به آلمانی و انگلیسی: Amyntas؛ به یونانی: Ἀμύντας

۲. به آلمانی: Makedonien؛ به انگلیسی: Macedonia؛ به یونانی: Μακεδονία

مطرح تاریخ ایران باستان یعنی داریوش اول هخامنشی و مگابازوس^۱ یا مگابیز گره خورده است. در حقیقت موضوع از این قرار است که «مقدونیه در سه ماههٔ آخر قرن ششم پیش از میلاد مسیح تبدیل به دست نشانده پادشاهی ایران شد» (Roisman, Worthington, 2010: 444) و عبارت بهتر «تحت اختیار در آوردن مقدونیه، بخشی از عملیات نظامی ایران بود که توسط داریوش بزرگ اول (که بین سالهای ۵۲۱ تا ۴۸۶ ق.م مسیح زندگی میکرد) در سال ۵۱۳ ق.م، هنگامی آغاز شد که یک ارتش عظیم هخامنشی- پس از آماده‌سازی بسیار زیاد- به بالکان^۲ حمله کرد و سعی کرد سکاها^۳ اروپایی را که در شمال رود دانوب^۴ تردد میکردند شکست دهد» (Ibid:343).

در واقع داریوش، مگابازوس را که یکی از سرداران زیرک، شجاع و مورد اعتماد و احترامش بود، مأمور نمود تا مقدونیه را تحت حاکمیت ایران در آورد. در رابطه با تواناییهای مگابازوس و تمجید داریوش از او آمده است که داریوش «روزی میخواست انار بخورد و نخستین اناری را که گشود برادرش ارتبان [اردوان] پرسید در این جهان میخواهد چه چیزی را به اندازهٔ دانه‌های بیشمار این میوه، زیاد داشته باشد؟ داریوش پاسخ داد: داشتن مردانی به فراوانی مگابازوس را بر اطاعت سراسر یونان از فرامین خود ترجیح میدهد و این مردی بود که داریوش وی را در برابر پارسیان چنین ستوده بود و در آن زمان او را به فرماندهی هشتاد هزار سربازی که در اروپا باقی گذاشت برگماشت» (هرودوت، ۱۳۸۹: ۲/۵۱۰).

این ستایش داریوش از وی به هیچ عنوان بیدلیل نبوده است؛ زیرا موفق شد بدون هیچگونه لشکرکشی نظامی، مقدونیه را تحت حاکمیت پادشاهی هخامنشیان در آورد (ر.ک: همان: ۲/۶۰۵-۶۰۸) و «بدین ترتیب مرز ایران به سمت دروازه‌های یونان بسرعت برداشته شد» (Edmonds, 2013: 100).

علاوه بر این کامیابی بزرگ، وی توانست «حاکمیت پارسیان را بر سرزمینهای ساحلی بین دو قارهٔ آسیا و اروپا تحمیل کند و برتری ایرانیها را در دریاها به نمایش بگذارد؛ بطوری که پس از آن راه تدارکاتی و تجاری یونانیان، بویژه آتنیها^۵ در وارد کردن غله از سواحل شمالی دریای سیاه و دیگر فرآورده‌های چوبی، تحت سلطه و نظارت پارسیان درآمد. افزون بر آن مگابیزوس موفق شد چندین شهر یونانی را نیز در طول سواحل شمالی دریای اژه تحت سلطهٔ پارسیان در آورد»

۱. فارسی باستان: بَگ بوخْشَه یا بَغ بوخْشَه؛ به آلمانی: Megabazos؛ به انگلیسی: Megabazus؛ به یونانی: Μεγαβάζος

2. Balkans

3. Scythians

4. Danube

5. Athenians

(موسوی بجنوردی و دیگران، ۱۳۹۳: ۱/۶۲۵) و در نهایت نیز موفق شد «تمامی سواحل دریای سیاه و اژه^۱، تراکیه^۲ و مقدونیه را ضمیمه شاهنشاهی پارسیان کند» (همان: ۶۲۶). تمامی این مطالب این را تأیید میکند که فلمینگ نام آمینتاس را در این چکامه بدون هدف بکار نبرده است. عبارتی، وی با نام بردن از آمینتاس، هم مخاطب را به اندیشیدن در تاریخ ایران باستان وا داشته و هم به یکی دیگر از مردان خردمند چکامه‌اش اشاره کرده است. وی پیش از بیان نام آمینتاس از خریدار دورنگ سخن بمیان آورده است. گرچه یافتن منظور دقیق او از این خریدار دورنگ دشوار بنظر میرسد، ولی با توجه به اشاره وی به نام آمینتاس و تاریخ ایران باستان میتوان دریافت که مقصود وی احتمالاً چه کسی بوده است. هنگامی که به تبارنامه آمینتاس رجوع کنیم، به نکته مهمی بر میخوریم و آن این است که آمینتاس یکی از اجداد الکساندر سوم^۳ مقدونی یا عبارتی همان اسکندر مقدونی میباشد (See: Errington, 1990: 251-252).

در باره حمله اسکندر به ایران و بویژه قتل عام مردم و غارت اموال آنان در تخت جمشید، کتابها، مقاله‌ها و بحثهای فراوان شده است، ولی آنچه را که فلمینگ در اینجا تحت عنوان دورنگ بودن به آن پرداخته است، شاید بتوان بیان این مطلب دانست که «انگیزه اسکندر در نقل آثار ادبی و علمی ایران به اسکندریه و نابود ساختن و سوزاندن کتابخانه‌های ایران از آنجا سرچشمه میگرفت که به اعتراف مورخان یونانی تمدن خیره‌کننده هخامنشی او را گیج و مبهوت ساخته بود و نمیتوانست آن همه جلال و شکوه و ادب و فرهنگ و هنر پیشرفته را ببیند و تحمل خواری و زبونی کند» (همایونفرخ، ۱۳۴۵: ۱۸). وی از طرفی آثار ارزشمند ادبی و علمی ایران را به شهر اسکندریه مصر که در سال «۳۳۲ ق.م» (مصاحب، ۱۳۸۱: ۱/۱۴۲) بدستور او بنا شد، انتقال داد تا از این آثار برای رشد و پیشرفت در قلمروی حکومت خود بهره ببرد و از طرف دیگر همانند به آتش کشیدن تخت جمشید، اقدام به سوزاندن کتابخانه‌های ایران و نیز اعمال تأسف بر انگیز دیگری همچون «سوزاندن اوستا که بر روی دوازده هزار پوست گاو نوشته شده بود و در تخت جمشید نگهداری میشد» (موسوی، ۱۳۶۹: ۸۵) کرد تا از این طریق سعی نماید از روند پیشرفت علمی و فرهنگی ایران جلوگیری کند. در این رفتار وی یک دوگانگی بارز مشاهده میشود، که احتمالاً همین مسئله باعث شده فلمینگ از دورنگی سخن بمیان آورد و او را مورد

1. Aegean Sea

2. Thrace

3. Alexander III.

سرزنش قرار دهد و در پی آن این موضوع را به آمینتاس که یکی از نیاکان وی محسوب می‌شود یادآور شود که اسکندر همانند او نتوانست به تعامل با ایران دست یابد و جاه‌طلبی و کشورگشایی در وی سبب شد بجای آنکه از گنجینه‌های ارزشمند علمی و فرهنگی ایران زمین نظیر مردان خردمندش بهره‌گیرد، تنها به اندیشه‌تصرفات و غنایم بیشتر باشد.

Pyramides, quae conspiciuntur Sultaniae Persarum.

1637. Juni.

Nubiferae moles, nimbos adversus et auras,

quae sic perpetuum stas, ut estis, opus.

Si quid in aeterna divinum laude putatis

jugeque gestitis nomen habere solo,

ite sub imbellem depictae, quaeso, papyrus,

qua manus ad vivum vos ea pingit opus.

Stabitis aeternae specie fortassis in ista,

perpetuae sed in hac stabitis usque scheda.

Icones earum apud L. B. itineris comitem. (Lappenberg, 1863:387)

ترجمهٔ چکامه^۱

برجهایی که در سلطانیه، در ایران، مشاهده میشوند.

ژوئن ۱۶۳۷ م.

شماها، ای بناهای عظیم الجثه پوشیده از ابر که همانطور که هستید،

همچون اثری جاودانه سرسختانه در برابر باد و باران پایداری میکنید،

گر بر این باورید که ستایش جاویدان امری مقدس است،

و همواره آرزومند آن هستید که در پایین بر روی این گیتی به آوازی برای خویشان دست یابید،

از شماها تمنا دارم، همچون تصویر بر روی کاغذ صلح‌آمیز رهسپار شوید،

۱. این چکامه توسط دارکو سنکوویچ (Darko Senekovic)، پژوهشگر برجسته بخش فیلولوژی یونانی و لاتین (Griechische und Lateinische Philologie) در دانشگاه زوریخ سوئیس (Universität Zürich)، از زبان لاتین به زبان آلمانی ترجمه شده است.

جایی که دست، شماها را از روی تأثیر پرشور و زنده به وصف در می‌آورد.
گر میشود تا ابد در آنجا و در آن هیبت پابرجا باشید،
ولی شماها برای همیشه هم بر روی این برگ کاغذ برقرار خواهید بود.
تصاویر آنها اکنون نزد لیون برنولدی، یکی از همراهان سفر میباشد.

همانطور که عنوان چکامه نشان میدهد، فلمینگ این چکامه را در ارتباط با دیدارش از بنای سلطانیه سروده است. لازم بذکر است که هیئت بازرگانی در مسیر خویش بسوی اصفهان، از شهر سلطانیه نیز گذر کرد. اولتاریوس در سفرنامه‌اش سلطانیه را اینگونه شرح داده است: «این شهر از دور به سبب داشتن چند منزل، برج و ستون بلند، زیبا بچشم می‌آید، لکن از درون، خرابه‌یی است که حتی دیوارهای آن نیز تقریباً بطور کامل فرسوده شده است. سلطانیه بدست سلطان محمد خدابنده ساخته و پایتخت شده است. وجه تسمیه شهر نیز از آنجاست که پادشاهان قدیم خویش را شاه نمیخواندند، بلکه مانند ترکها به خود سلطان اطلاق میکردند» (اولتاریوس، ۱۳۸۵: ۱۴۷). این بنا که شاهکار هنرمندان چیره‌دست و توانمند ایرانی در دوره تاریخی حکومت ایلخانان مغول است «بعنوان بزرگترین گنبد خشتی جهان و میراث جهانی یونسکو» بشمار می‌آید (گلزار، ۱۳۹۵: ۱۳). فلمینگ در آغاز چکامه به موقعیت این بنا، بویژه مناره‌های آن اشاره دارد. در واقع وی تلاش کرده تا از سویی با پرداختن به مناره‌ها، بعنوان نماد اصلی این بنا، به عظمت آن اشاره کند، بطوری که در نگاه نخست، هر بیننده‌یی را میتواند مجذوب خویش نماید و از سوی دیگر نیز سعی نموده تا به سازه قدرتمند آن اشاره کند که میتواند در برابر عوامل طبیعی همچون باد و باران پایداری مثال زدنی را از خود نشان دهد. دربارهٔ ویژگیهای اصلی این بنا میتوان گفت که «این بنا در دوران حکومت الجایتو (سلطان محمد خدابنده) در مدت ده سال، ۷۰۳ تا ۷۱۳ هـ.ق احداث شد. گنبد سلطانیه بنایی است هشت ضلعی که طول هر ضلع آن هفده متر است. هشت ضلع داخل بنا، در طبقه همکف بصورت هشت ایوان (چهار بزرگ و چهار کوچک) و با هشت مناره است و هشت ایوان، خود یادی است از هشت در بهشت که ابواب بریعی (درهای نیک) بنا شامل سه طبقه و سه قسمت (گنبدخانه، تربت‌خانه و سردابه) است» (اکبری، ۱۳۸۹: ۴۸). اولتاریوس دربارهٔ این بنا مینویسد: «گنبد مسجد را نوشته‌هایی بزرگ و اشکالی با کاشیکاری زیبا به رنگ سفید و آبی پوشانده بود. ارتفاع از کف مسجد تا سقف گنبد زیاد و سطوح سقف در نقطه وسط به هم رسیده و گنبد را درست کرده بودند» (اولتاریوس، ۱۳۸۵: ۱۴۸) و در جای دیگری

میگوید: «در قسمت عقب مسجد به طرف محراب مقبره سلطان محمد خدابنده دیده میشود که دور تا دور آن را نرده احاطه کرده است. این نرده‌ها اثری هنری و استادانه است گلدسته مسجد هشت گوش است و از دور آن راهرویی میگذرد. روی این گلدسته هشت منار کوچک مانند ستون دیده میشود که انسان میتواند از پلکان مارپیچی به آنجا صعود کند. جلوی مسجد حوض چهار گوش بزرگی وجود داشت که دور آن را با دیوارکی از کف زمین بالا آورده بودند» (همان: ۱۴۹).

با توجه به این مطالب، اولتاریوس به نوبه خود تلاش کرده که با توضیح گیرای خویش این بنای ارزشمند تاریخی را وصف نماید. فلمینگ در ادامه اشاره‌ی هم به آوازه این بنا میکند، بطوری که شأن و موقعیت آن را چنان والا مرتبه و آسمانی میداند که زمینیان هیچ اطلاع یا تصور دقیقی از آن ندارند و باید این منزلت را برای آنان شرح و وصف نمود، بدینوسیله که این بنا را با شور و عشق تصویر نمود تا این حس شورانگیز به تمام زمینیان منتقل گردد و آنان را دلپسته خود نماید. هنگامی که فلمینگ از صلح آمیزی برگ کاغذ سخن میگوید، در واقع هم به سفیدی کاغذ اشاره دارد و هم این بنا را مظهری از عشق و صلح میداند، بطوری که همین ویژگی سبب میشود هنگام تصویرگری، دست نقاش را به حرکت درآورد تا تصویر بی نظیری را خلق نماید که با یک تصویر معمولی بسیار متفاوت است.

در پایان چکامه، فلمینگ اشاره‌ی بی به نام خاص لیون برنولدی^۱ دارد که یکی از همسفران وی در سفر به ایران بود. البته اولتاریوس در سفرنامه خویش نیز هنگامی که به نام اعضای اصلی هیئت بازرگانی میپردازد، به نام وی نیز اشاره کرده است (See Olearius, 1656: 57). این احتمال وجود دارد که هنگام حضور فلمینگ در این بنا، لیون برنولدی یا شخص دیگری مشغول به نقاشی و تهیه تصاویری از این بنا بوده است، ولی آنچه که مسلم است، تصاویر مربوطه نزد برنولدی بوده است. همانگونه که در تک تک ابیات این چکامه مشاهده میشود، فلمینگ در این چکامه سراسر تلاش نموده با زبان و ذوق شاعرانه، به ستایش این بنای منحصر به فرد تاریخی بپردازد و این از آنجا سرچشمه میگیرد که اهمیت این بنای تاریخی در اندیشه وی به قدری بالا بوده که او دست به سرودن این چکامه زده است. نباید از این نکته غافل شد که این بنا افزون بر اینکه بزرگترین گنبد آجری در جهان میباشد، دارای ویژگی مهم دیگری نیز هست که آن را به چنین بنای بی نظیری تبدیل نموده که پس از گذشت سالیان متمادی روز به روز بر اهمیتش افزوده است. در حقیقت این

ویژگی همان معماری بنا میباشد که در نهایت به معمار اصلی آن باز میگردد. درباره معمار و مدت ساخت این بنا آمده است که «معمار علیشاه، بدستور سلطان محمد، به همراه سه هزار کارگر به مدت ده سال این بنا را به پایان رساند که تزئینات آن آجر و کاشی دست‌ساز بود» (اکبری، ۱۳۸۹: ۴۹). لازم بذکر است که معماری این بنا و بویژه گنبد آن بقدری منحصر به فرد است که «پروفوسور [پیرو] سان پائولزی^۱ در کتاب خود مینویسد: کلیسای سانتا ماریا دلفیوره^۲. یک کلیسای قرون وسطایی است ولی گنبد آن بعداً در دوره رنسانس توسط [فیلیپو] برونلسکی^۳ ساخته شد. ما از ترکیب ساختمانی گنبد این کلیسای اطلاعیم، معذک مطمن هستیم که گنبد مزبور صد سال بعد یعنی به سال ۱۴۱۸ و ۱۴۱۹م توسط برونلسکی و [لورنزو] گبیرتی^۴ بر روی کلیسا زده شد و از فرم و نحوه ساختمانی گنبد سلطانیه متأثر گردیده است. چون گنبد سلطانیه تنها گنبد دوجداره‌یی است که قبل از آن ساخته شده است و اثر آن روی تنها گنبد اروپا کاملاً معلوم است و انکارناپذیر میباشد» (حاتم، ۱۳۷۶: ۲۰۴). این مطالب علاوه بر اینکه بیان‌کننده خاص بودن طراحی این بنا بویژه گنبد آن میباشد، مبین حقیقت دیگری نیز هست که همانا هنر معماری اصیل ایرانی بدست توانمند معماران ایران زمین است که در این بنای منحصر به فرد بکار رفته و بقدری اصیل و ارزشمند است که میتواند الهام‌بخش معماران سایر سرزمینهای دیگر باشد؛ بگونه‌یی که گنبد کلیسای مهمی همچون سانتا ماریا دلفیوره در قلب کشور ایتالیا به تاسی از آن ساخته شود. فهمیدن این موضوع که آیا فلمینگ از این تأثیر مطلع بوده یا نه، کار بسیار دشواری است، ولی نکته‌یی که در تمامی این چکامه و بویژه در بیت پایانی آن بخوبی استنباط میشود این است که «تمام این تمجیدها، ستایش از طراح بنا میباشد که میتواند با هنر خویش گذر زمان را نیز نگه دارد» (نقل به مضمون از مترجم چکامه) یا بعبارت دیگر، اگر هنر اصیل باشد و هنرمند با عشق آن را آفریده باشد، دیگر این هنر مرگ و نیستی نمیشناسد و نه تنها گذر زمان نمیتواند از ارزشش بکاهد، بلکه روز به روز بر ارزشش افزون میگردد و تا ابد نیز پایدار میماند.

1. Piero Sanpaolesi

2. Santa Maria Del Fiore

3. Filippo Brunelleschi

4. Lorenzo Ghiberti

نتیجه‌گیری

در این نوشتار تلاش شد که با بررسی و واکاوی پنج چکامه زبان لاتین پاول فلمینگ که وی در ارتباط با موضوع ایران سروده است، دیدگاهش را دربارهٔ ایران بیابیم. نکته‌ی که در اینجا اهمیت دارد، آن است که انجام این پژوهش همانند نوشتار مذکور در مقدمه با دشواریهایی همراه بوده که یکی از آنها محدودیت منابع کتابخانه‌ی در ارتباط با این موضوع و نیز عدم انجام چنین پژوهشهایی در کشورمان میباشد. اما با تمام این دشواریها تلاش شد با بکارگیری منابع معتبر که عمدتاً غیرفارسی بودند به تفسیر این چکامه‌ها پرداخته شود. نکته‌ی که ذکر آن در اینجا لازم مینماید، این است که با وجود جایگاه عالی پاول فلمینگ در ادبیات آلمانی و با وجود اینکه او شاعری بوده که هفده ماه در ایران زندگی کرده، حضور او در ایران که دارای تاریخ، تمدن و فرهنگ بسیار کهن و غنی میباشد، هم برای ما ایرانیها و هم برای آلمانیها و آلمانی‌زبانها که دارای چنین شخصیت پرآوازهٔ ادبی هستند، میتواند حائز اهمیت باشد؛ زیرا علاوه بر آشنایی وی با تاریخ و فرهنگ ایرانی، توانسته بخشی هر چند کوچک از آن را به ادبیات آلمانی انتقال دهد تا مخاطبانش را به اندیشیدن دربارهٔ ایران وا دارد و تجربهٔ حضور وی در سفر به ایران باعث شده تا چکامه‌هایش واقع‌گرایانه باشد؛ بطوری که وی هم از خوشی و سرزندگی و هم از ناخوشی و دشواری سخن بمیان آورده است و این تجربیات واقعی که در چکامه‌هایش قابل مشاهده است، بسیار متفاوت با تجربه‌هایی بوده که صرفاً با خواندن کتاب و منابع بدست می‌آید.

اگر فلمینگ را شاعر ساده‌سرا یا بالعکس بنامیم سخن درستی را بیان نکردیم، زیرا یکی از اهداف وی در سرودن چکامه‌هایش بخصوص در رابطه با موضوع ایران، به اندیشه واداشتن مخاطب بوده است. هرچند نمیتوان منکر این موضوع شد که رسیدن به مفهوم موردنظر وی در برخی از چکامه‌هایش علاوه بر صرف زمان زیاد، نیازمند دقت لازم و کافی به تک‌تک عبارات و واژگان میباشد. در پایان امید است که بتوان چکامه‌های دیگری از فلمینگ را در مورد ایران مورد بحث و بررسی قرار داد.

منابع فارسی

- اکبری، گلناز؛ «گنبد سلطانیه»، فصلنامه رشد آموزش علوم اجتماعی، ش ۴۶، بهار ۱۳۸۹.
- اولثاریوس، آدام؛ سفرنامه آدام اولثاریوس (ایران عصر صفوی از نگاه یک آلمانی)، ترجمه احمد بهپور، تهران: انتشارات ابتکار نو، چاپ اول، ۱۳۸۵.
- حاتم، غلامعلی؛ «گنبد سلطانیه»، فصلنامه هنر، ش ۳۲، زمستان ۱۳۷۵ و بهار ۱۳۷۶.
- گلزار، شبنم؛ «گنبد سلطانیه شاهکار دوره ایلخانی»، فصلنامه رشد آموزش هنر، ش ۴۵، بهار ۱۳۹۵.
- مصاحب، غلامحسین؛ دایرةالمعارف فارسی، تهران: انتشارات امیرکبیر، جلد اول، چاپ سوم، ۱۳۸۱.
- _____؛ دایرةالمعارف فارسی، تهران: انتشارات امیرکبیر، جلد دوم، چاپ دوم، ۱۳۸۱.
- موسوی، سید حسن؛ «روابط ایران و چین در عهد باستان»، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره پنجم، شماره دوم، بهار ۱۳۶۹.
- موسوی بجنوردی و دیگران؛ تاریخ جامع ایران، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد اول، چاپ اول، ۱۳۹۳.
- هرودوت، تاریخ هرودوت، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: انتشارات اساطیر، جلد دوم، چاپ اول، ۱۳۸۹.
- همایونفرخ، رکن‌الدین؛ «تاریخچه کتاب و کتابخانه در ایران از دوران باستان تا به امروز»، ماهنامه هنر و مردم، ش ۴۴، خرداد ۱۳۴۵.

منابع آلمانی

- *Brockhaus Conversations-Lexikon oder kurzgefaßtes Handwörterbuch für die in der gesellschaftlichen Unterhaltung aus den Wissenschaften und Künsten vorkommenden Gegenstände mit beständiger Rücksicht auf die Ereignisse der älteren und neueren Zeit. In sechs Bänden, mit zwei Nachtragsbänden.*, Amsterdam: Im Kunst- und Industrie-Comptoir, Band 1, 1809.
- *Brockhaus' Kleines Konversations-Lexikon*, Leipzig: F.A. Brockhaus, Band 2, fünfte Auflage, 1911.
- *Brockhaus Enzyklopädie*, Wiesbaden: F.A. Brockhaus Verlag, 1971.
- Brodersen, Kai / Zimmermann, Bernhard (Hrsg.), *Antike Mythologie*, Stuttgart / Weimar: J.B. Metzler, 2005.

- Georges, Karl Ernst, *Ausführliches lateinisch-deutsches, Handwörterbuch*. Hannover: Hanhnsche Buchhandlung, Band 1, 1913.
- *Herders Conversations-Lexikon*. Freiburg im Breisgau: Herder'sche Verlagshandlung, Band 1, 1854.
- Klöker, Max, *Literarisches Leben in Reval in der ersten Hälfte des 17, Jahrhunderts (1600-1657)*, Berlin / Boston: De Gruyter Verlag, 2011.
- Kochwasser, Friedrich, *Iran und wir: Geschichte der deutsch-iranischen Handels- und Wirtschaftsbeziehungen*, Herrenalb/Schwarzwald : Horst Erdmann Verlag, 1961.
- Lappenberg, Johann Martin (Hrsg.), *Paul Flemings Lateinische Gedichte*, Stuttgart: Bibliothek des Literarischen Vereins in Stuttgart, 1863.
- Lappenberg, Johann Martin (Hrsg.), *Paul Flemings Deutsche Gedichte*, Stuttgart: Bibliothek des Literarischen Vereins in Stuttgart, 2 Bde., 1865.
- Lutz, Bernd / Jeßing, Benedikt (Hrsg.), *Metzler Lexikon Autoren. Deutschsprachige Dichter und Schriftsteller vom Mittelalter bis zur Gegenwart*, Stuttgart / Weimar: J. B. Metzler, 4. Auflage, 2010.
- Meid, Volker, *Barocklyrik*, Stuttgart / Weimar: J.B. Metzler, 2. Auflage, 2008.
- Olearius, Adam, *Vermehrte Neue Beschreibung Der Muscovitischen und Persischen Reyse*. Schleswig: Gedruckt in der Fürstl. Druckerey durch Johan Holwein, 1656.

منابع انگلیسی

- Edmonds, Charles Douglas, *Greek History for Schools*, Cambridge: Cambridge University Press, 2013.
- Errington , Robert Malcolm, *A History of Macedonia*, Berkeley: University of California Press, 1990.
- Roisman, Joseph & Worthington, Ian, *A Companion to Ancient Macedonia*, Oxford: Wiley-Blackwell, 2010.

بررسی دگرگونی واژگانی از زبان پهلوی به تالشی

عباس خائفی^۱؛ کیومرث خانبازاده^۲

چکیده

از نظر دانش زبان‌شناسی، زمانی که واژه‌یی از زبانی به زبانی دیگر وارد می‌شود، برای ماندگار شدن باید با الگوهای آوایی، واجی، صرفی، نحوی و معنایی آن زبان هماهنگی پیدا بکند و گرنه از دایره واژگانی آن زبان کنار گذاشته می‌شود. در این نوشتار روند انواع دگرگونیهای واج‌شناختی که در واژگان زبان پهلوی یا فارسی میانه رخ داده است تا به زبانهای ایرانی نو، از جمله زبان تالشی (که از زبانهای ایرانی نو است) رسیده‌اند؛ بررسی و تجزیه و تحلیل می‌گردد. از بررسی داده‌هایی که از فرهنگ کوچک زبان پهلوی نوشته مکنزی بدست آمده و مقایسه این واژه‌ها با داده‌های زبان تالشی که از زبان‌گفتاری تالشی زبانهای عنبران واقع در نقطه مرزی استان اردبیل، با جمهوری آذربایجان بدست آمده مشخص شد که واژه‌های مشترک بین دو زبان از زبان پهلوی به زبان تالشی، دگرگونیهایی از قبیل ادغام، ابدال، حذف، جابجایی، افزایش و سایر فرایندهای رایج واج‌شناختی را طی کرده، تا به زبان تالشی رسیده است؛ در ضمن بعضی از واژه‌ها هم بدون هیچ دگرگونی به زبان تالشی رسیده‌اند.

کلید واژگان

زبانهای ایران باستان؛ زبان پهلوی؛ زبان تالشی؛ گویش؛ رده‌شناسی

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان

۲. دانشجوی دکترای ادبیات فارسی دانشگاه گیلان (نویسنده مسئول)؛ kkaumarth@yahoo.com

مقدمه

بررسی زبانها و گویشهای بر جای مانده ایرانی و یافتن نقطه‌های مشترک این زبانها و گویشها با زبانهای پیش از اسلام، از جمله زبان پهلوی و بررسی روند دگرگونی این زبانها از شکل باستانی به شکل میانی و نو در جهت شناخت درست تاریخ و رده‌شناسی زبانهای ایرانی و ترسیم اطلس زبانهای ایرانی کمک شایانی میکند و بسیاری از ابهامهای موجود را در جهت شناخت درست زبانها، تاریخ زبانها و تاریخ ایران، برطرف می‌سازد. همچنین بسیاری از متون بر جای مانده از ایران باستان و نیز متون ادبیات فارسی به یاری اینگونه پژوهشها، بهتر و درست‌تر شناخته شده و بررسی میشوند.

نوشتار حاضر به مقایسه واژگان زبان پهلوی از فرهنگ کوچک پهلوی و نیز فعلهای زبان پهلوی، با زبان تالشی شمالی حوزه عنبران، می‌پردازد؛ تا واژگان مشترک دو زبان و نیز تحول واژگان هم‌ریشه از پهلوی به تالشی را مشخص نماید. واژه‌های زبان تالشی بدلیل اینکه اثر نوشتاری قابل توجهی از این زبان در دست نیست، از زبان گفتاری پژوهشگر و نیز بصورت میدانی، گردآوری شده است.

زبان پهلوی

زبان پهلوی، از زبانهای ایرانی بعد از عصر هخامنشیان است که در اصطلاح «فارسی میانه» نامیده میشود. اما در این پژوهش منظور از پهلوی، فارسی رایج در زمان ساسانیان است که تا سده سوم هجری ادامه داشته است و دوره بعد از آن، دوره فارسی نو است.

آموزگار و تفضلی درباره این زبان می‌گویند:

«... فارسی یا پارسی منسوب به پارس مشتق از صورت ایرانی باستان پارسه میباشد که نام سرزمین پارس است و منسوب به آن در زبان فارسی میانه پارسیگ نام دارد. در سنگ‌نوشته‌های پارسی باستان این زبان پارسه و در متنهای فارسی میانه پارسیگ نام دارد که هر دو معادل پارسی (فارسی) است» (آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۹: ۱۳).

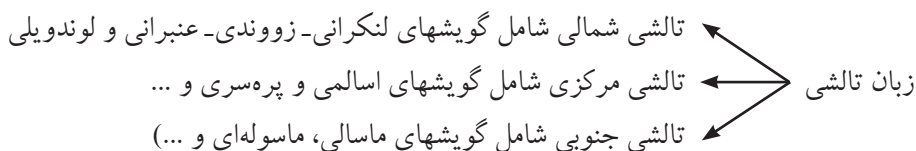
همچنین آموزگار و تفضلی زبان فارسی نو را که در دوران اسلامی رایج شده است، دنباله فارسی میانه و یا یکی از گونه‌های آن میدانند که در پایان دوره ساسانیان در تیسفون رایج بوده است (همانجا).

زبان تالشی

زبان تالشی یکی از زبانهای ایرانی شمال غربی است که در بخشهایی از استان اردبیل و کرانه‌های غربی دریای مازندران در ایران و همچنین جمهوری آذربایجان رایج است. اورانسکی^۱ (۱۳۸۶: ۱۳۹) تالشی را دنباله‌ی یکی از گویشهای شمال غربی ایران میداند که در دوره‌های گذشته در آذربایجان رواج داشته است. وی در کتاب مقدمه فقه الغه ایرانی در مورد تالشی میگوید: «تالشی یک زبان دیگر ایرانی است که در آذربایجان انتشار دارد... و آنها خود را «Toliš» مینامند» (۱۳۵۸: ۳۱۷).

رضایتی میگوید: «تالشی از گویشهای ایرانی شمال غربی ایران است که هم اکنون در حاشیه جنوب غربی دریای خزر علاوه بر گیلان، در جمهوری آذربایجان تکلم میشود و لهجه‌ها و گونه‌های متعددی دارد. از لهجه‌های تالشی میتوان ماسوله‌یی، شفستی، ماسالی، خوشابری، پره‌سری، اسالمی، ریکی، کرکانرودی، لوندویلی، عنبرانی، لنکرانی، ماسالی و... را نام برد» (۱۳۸۶: ۱۸). باقری میگوید: «زبان تالشی از زبانهای شمال غربی ایران محسوب میشود و در ناحیه واقع در جنوب غربی دریای مازندران بکار میرود. تالشهای ساکن آذربایجان شوروی هم به این زبان تکلم میکنند» (۱۳۷۱: ۹۹).

طبق دیدگاه اندیشمندان ایرانی و روسی، زبان تالشی از زبانهای شمال غربی ایران است که روزگاری در سرزمین آذربایجان رواج داشته و از قرن دهم به بعد، جای خود را به زبان ترکی داده است، ولی هنوز در گوشه و کنار آذربایجان و گیلان رواج دارد. بنظر محققان روسی و ایرانی، زبان تالشی به سه گونه اصلی و عمده تقسیم میشود. از اینرو نمودار زیر برای نشان دادن شاخه‌ها و گونه‌های این زبان مناسب است.



(خان‌بازاده، ۱۳۹۵: ۱۵)

در این نمودار شاخه‌های سه گانه زبان تالشی و انواع گویشهای این زبان در هر شاخه نشان داده شده است.

بررسی فرایند انواع دگرگونی واژگانی

وقتی واژه‌یی، از زبانی وارد زبانی دیگر میشود و یا از زبانِ مادر به دو زبان دختر به ارث میرسد، فرایندها و تحولات زیادی را متحمل میشود تا با ساخت زبان مقصد هماهنگ شده و در فهرست واژگان آن زبان ماندگار شود. واژه‌های مشترک بین زبان پهلوی و زبان تالشی هم از چنین قاعده‌یی مستثنا نیستند. چه از زبانی باستانی به دو زبان رسیده باشند و چه از زبان پهلوی به تالشی رسیده باشند. دگرگونی واژگانی بین دو زبان پهلوی و تالشی فرایندهای زیر را متحمل شده است. البته اشتراک واژگانی دو زبان، خیلی تنگاتنگ است؛ بطوری که از حدود دو هزار و پانصد واژه‌یی که در فرهنگ پهلوی مکنزی آمده است بیشتر از پنجاه درصد دارای ریشه مشترک میباشند و از این تعداد واژه، واژگان زیادی کاملاً یکسان و بقیه با تحولاتی از قبیل حذف، ابدال، ادغام، افزایش، قلب و تعدادی هم با چندگونه فرایند به زبان تالشی رسیده‌اند.

الف) هیچگونه تغییر و تحولی صورت نگرفته است و واژه‌ها از هر جهت شبیه هم هستند:

/ āzād/ / babr/ / bad / , / baxt/ , / daftar / , / dār/ , / kāš / , / dahliz/ / činār/,
/ jam/ / jašn/, / kamān/ , / laškar/ , / marz/ , / mast/ , / nam/ / pah/ / palang/,
/ pāsban/ / pasand/ / raz/ , , / rāz / , , / saxt / , / sahm / / šāh / , / šahr / , / šāhanšāh / ,
/ tā / , / tab/ , / tās / , / zaxm/ , / taxt / , / ganj / , / zahr / , ...

تعداد زیادی از واژه‌ها بین دو زبان، مشترک هستند که نمونه‌هایی از اینگونه واژه‌ها در بالا ذکر شد. این واژه‌ها بدون هیچ تغییر و دگرگونی بین دو زبان مشترکند که از واژه‌های تک‌هجایی تا واژه‌های چند هجایی را در بر دارند.

ب) برخی از واژگان به دو صورت جداگانه تحول یافته‌اند و هر شکل واژه، معنایی جداگانه یافته و در واقع توسع معنایی پیدا کرده است: کلمه «taxt» مشترک با پهلوی در شکل اصلی و مشترک خود در زبان تالشی بمعنی تخت خواب و در شکل تحول یافته «tāxt» بمعنی مسند قدرت یا اریکه بکار میرود یا کلمه «saxt» معنا و شکل اصلی را حفظ کرده و در شکل تحول یافته «sāxt» بمعنی غلیظ و غلیظتر بکار میرود. کلمه «marz» در معنی و شکل اصلی در تالشی بمعنی مرز کشوری و در شکل دیگر خود «mārz» بمعنی مرز ملکی بکار برده میشود. کلمه «palang» در معنی و شکل اصلی در تالشی وجود دارد و در شکل تحول یافته «pālek» بمعنی سگ قوی همچو پلنگ بکار میرود. واژه بخت «baxt» هم به این شکل و هم به شکل «bāxt» در تالشی به یک معنی بکار رفته است.

ج) حذف: در این فرایند یک یا چند واج در تحول خود از پهلوی به تالشی حذف شده است؛ این حذفها از اول، وسط و پایان واژه صورت گرفته است.

پهلوی	تالشی	فارسی
ast(ag)	āsta	استخوان
bandag	bānda	بنده
gišnīz	gešni	گشنیز
čašmag	čašma	چشمه
dādwar	dāvar	داور
narm	nām	نرم
bār	bu	بار
awestarag	āsta	استره - تیغ
hambār	āmbu	انبار
ayād	yud	یاد

در این چند مثال بیشتر واج یا هجایی از آخر حذف شده است با این حال در اول و میان بعضی واژه‌ها هم فرایند حذف صورت گرفته است. برای مثال واج /d/ از میان واژه «dādwar» حذف شده است و یا در واژه «hambār» واج «h» از آغاز واژه حذف شده است و به شکل /āmbu/ به تالشی رسیده است. در این واژه علاوه بر حذف /h/ واج «a» به «ā» بدل شده است. بنابراین فرایند حذف از زبان پهلوی به زبان تالشی یکی از فرایندهای اساسی زبان تالشی برای آسان‌سازی و نگهداری واژه‌های پهلوی در تالشی است.

نکته: البته در تعدادی از واژه‌ها چند تحول صورت گرفته است؛ برای مثال در واژه «bandag» علاوه بر فرایند حذف، فرایند ابدال هم رخ داده است و «a» به «ā» بدل شده است.

د) ابدال یا تبدیل صدا: مشکوة‌الدینی میگوید: «به هنگام پیوند تکواژها برای ساختن واژه‌ها، گاهی واج آغازی یا پایانی تکواژها و یا یکی از مصوت‌های هجای مجاور در محل پیوند تکواژها، تغییر می‌یابد و بصورت صدای دیگری ظاهر میگردد، «تبدیل صدا» گفته میشود» (مشکوة‌الدینی، ۱۳۷۷: ۱۴۶).

پهلوی	تالشی	فارسی
āškārāg	uškaru - uškur	آشکارا - آشکار
haft	hāft	هفت
ayād	yud	یاد
bāliš	bālōš	بالش
bān	vün	بان
bār	bu	بار
čand	čand	چند
dād	dud / dād	داد
bāz	buz	باز - شاهین
hūg	Xüg	خوک

در نمونه‌های بالا، صداهایی در اول، وسط و پایان واژه‌ها به صدای دیگری تبدیل شده و به زبان تالشی رسیده‌اند. روشن است که در برخی از این واژه‌ها افزون بر ابدال، دگرگونیهای دیگری هم رخ داده است تا به زبان تالشی رسیده‌اند؛ برای مثال در «ayād» از اول واژه «a» حذف شده است و سپس واکه «ā» به واکه «u» تبدیل شده است. توجه به نمونه‌های جدول بالا نشان میدهد که فرایند ابدال هم یکی از سیستمهای تدافعی زبان تالشی در جهت ابقای واژگان زبان پهلوی میباشد. (هـ) جابجایی یا قلب: در این فرایند، اصوات در واژه جای خود را با یکدیگر عوض میکنند (اگریدی و دیگران، ۱۳۹۰: ۳۲۸).

پهلوی	تالشی	فارسی
ašmā	šəma	شما
frayād	faryud	فریاد
griftār	girəftār	گرفتار

در این چند مثال جای واج «a» با واج «š» و واج «a» با «r» از پهلوی به تالشی عوض شده است. البته در مثال نخست، علاوه بر جابجایی، واج «a» به واج «ə» و در مثال دوم هم واج «ā» به واج «u» بدل شده است. و در واژه سوم هم واج «l» با واج «r» جابجا شده است و علاوه بر آن، واج «ə» هم برای جلوگیری از التقای همخوانها به واژه افزوده شده است. البته فرایند جابجایی نسبت

به دیگر فرایندها کمتر صورت گرفته است. در فرایند جابجایی، که یکی از روشهای زبان تالشی برای هماهنگ سازی واژگان زبانهای دیگر با الگوهای درون زبانی میباشد، بیشتر جابجایی یک واژه با همخوان میباشد تا از کنار هم قرار گرفتن همخوانها که چندان در این زبان رایج نیست، جلوگیری کند.

(و) افزایش: افزودن یک صوت اضافی به واژه است (اچسون، ۱۳۷۶: ۱۵۳).

پهلوی	تالشی	فارسی
bland	bārz - bəland	بلند
čakōk	čakčakü	چکاوک
čašt	čušta	چاشت
hāwan	havang	هاون
Pašm	pāšma	پشم
frēb	firib	فریب

در جدول بالا، نمونه‌ها فرایندی را نشان میدهند که در آن بیشتر واژه‌هایی به واژه‌های پهلوی افزوده شده است تا با فرایند واجی و هجایی زبان تالشی، سازگار شده باشد. البته ممکن است در این گونه واژه‌ها نیز چند گونه دگرگونی صورت گرفته باشد.

(ز) ادغام: «تغییری است که در آن دو یا چند واج در هم ادغام میشوند و یک واحد تقابل را تشکیل میدهند که موجب کاهش واجها در یک زبان میشود» (اگریدی و دیگران، ۱۳۹۰: ۳۳۲). ویژگی ادغام از پهلوی به تالشی بصورت محدود صورت گرفته است. بنظر میرسد این فرایند باعث حذف واج دولبی «w» از پهلوی به تالشی شده است.

پهلوی	تالشی	فارسی
gāw	gu	گاو
diwānag	divūna	دیوانه
gāwmēš	gumiš	گاو میش

در نمونه‌های ارائه شده در جدول فوق بنظر میرسد فرایند ادغام بیشتر منجر به حذف واج «w» و یا تبدیل این واج دولبی به گونه‌ی لبی دندانی «v» شده است. (ح) همگونی: «همگونی از تأثیر یک واحد صوتی بر واحد صوتی دیگر حاصل میشود. همگونی

همیشه ناشی از شبیه‌تر شدن یک صوت به صوت مجاور از لحاظ یک یا چند ویژگی آوایی آن است» (همان: ۷۰).

در تعدادی از واژه‌ها هم که از پهلوی به تالشی رسیده‌اند، در واژه‌ها برای سهولت تلفظ هماهنگی‌هایی صورت گرفته و یا در حین تلفظ، این همگونی آشکار می‌شود.

پهلوی	تالشی	فارسی
dārūg	davu	دارو
haft dah	hāvda	هفده
Wahišt	vayišt	بهشت
gōšt	gūšt / gūžd	گوشت
garān	gəvün	سنگین
tābag	tuva	تابه
tābestān	tuvəstün	تابستان

در مثال نخست، واج «f» به «v» بدل شده است تا با واژه «u» همگونی بیشتری داشته باشد. در مثال دوم، هم واج «f» به «v» بدل شده است تا با «d» هماهنگ شود و در دیگر مثالها نیز همگون شدگی رخ داده است و واژه‌ها با مختصات محیط آوایی تالشی شباهت بیشتری پیدا کرده‌اند.

نتیجه‌گیری

توجه به واژگان مشترک و مشابه دو زبان پهلوی و زبان تالشی، نشان می‌دهد که این دو زبان اشتراک و همسانی زیادی با هم دارند و بسیار به هم نزدیکند؛ بگونه‌یی که بسیاری از واژگان دو زبان، کاملاً یکسان هستند و حتی از نظر تلفظی هم با هم تفاوتی ندارند و افزون بر آن، بسیاری از دیگر واژگان دو زبان نیز با تفاوتی اندک شبیه هم هستند؛ بگونه‌یی که بدون دقت، شباهت و هم‌ریشه بودن این واژگان قابل تشخیص است. البته باید توجه داشت که حدود هزار سال است که زبان پهلوی از زبانهای زنده محسوب نمی‌شود. چنین وضعیتی شگفتی ما را از همانندی این دو زبان دو چندان می‌کند؛ زیرا در این هزار سال زبان تالشی هم بسیار دگرگون شده و از پهلوی فاصله گرفته است. این واژه‌ها، با فرایندهایی از قبیل حذف، افزایش، جابجایی، ابدال، همگون‌سازی و سایر فرایندهای واجی، در دو زبان تفاوت پیدا کرده‌اند. این سخن، زمانی معنی‌دار است که توجه داشته باشیم واژه‌هایی از زبان تالشی با زبان پهلوی، سنجیده شدند که در زمان حال کاربرد دارند،

در حالی که زبان پهلوی، چندین سده است که زبانی مرده محسوب میشود. بنابراین اگر مدارکی از واژه‌های زبان تالشی بدست می‌آید و با واژه‌های زبان پهلوی سنجیده میشود، نتایج اشتراک و همسانی واژگانی در دو زبان بمراتب بسیار بیش از نتایج اینگونه تحقیقها بود؛ زیرا واژگان زبان تالشی که از زبانهای ایرانی نو محسوب میشود، در طول این چند سده که از دوره رواج زبان پهلوی فاصله گرفته و دگرگونیهای زیادی را متحمل شده است و تحول در این زبان، بخاطر برخورد با دیگر زبانها با شتاب بیشتری صورت میگیرد و در جهت اختلاف با زبان پهلوی، پیش میرود. با این وجود اشتراک واژگانی دو زبان بسیار چشمگیر و قابل ملاحظه است.

دقت در داده‌های سنجیده شده در دو زبان نشان میدهد که از نظر آماری، نخست همسانی واژگانی دو زبان زیاد است و بعد تفاوت واژگانی بیشتر از طریق فرایند حذف و بعد ابدال، جابجایی، افزایش و همگون‌سازی صورت گرفته است. در نتیجه باید گفت که زبان تالشی بلافاصله از زبان پهلوی، منشعب شده است و یا پهلوی و تالشی دو زبان مجزا از یک شاخه مشترک هستند. این نظر زمانی اثبات میشود که سایر ویژگیهای دو زبان، مانند صرف، نحو و معناسازی در دو زبان بصورت تطبیقی، بررسی و با یکدیگر سنجیده شوند.

منابع

- آموزگار، ژاله؛ تفضلی، احمد؛ زبان پهلوی (ادبیات و دستور آن)، تهران: انتشارات معین، چاپ هفتم، ۱۳۸۹.
- اچسون، جین؛ زبان شناسی همگانی، ترجمه حسین وثوقی، تهران: سازمان انتشاراتی علوی، ۱۳۷۶.
- اورانسکی، یوسف؛ مقدمه فقه‌الغنه ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۸.
- _____؛ زبانهای ایرانی، ترجمه دکتر علی اشرف صادقی، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۶.
- آگریدی، ویلیام؛ دابروولسکی، مایکل؛ آرنوف، مارک؛ درآمدی بر زبان‌شناسی معاصر، ترجمه علی درزی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، چاپ چهارم، ۱۳۹۰.
- باقری، مه‌ری؛ تاریخ زبان فارسی، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور، ۱۳۷۱.
- خان‌بازاده، کیومرث؛ خطاهای نحوی تالشی زبان‌ها در فارسی معیار، تهران: انتشارات اندیشمندان کسرا، ۱۳۹۵.
- رضایتی، محرم؛ زبان تالشی توصیف‌گویی مرکزی، رشت: فرهنگ ایلیا، ۱۳۸۶.
- مشکوة‌الدینی، مهدی؛ ساخت آوایی زبان، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۷.
- ناتل خانلری، پرویز؛ دستور زبان فارسی، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۵.

معماری کرمان در روزگار صفویه

سید محمدعلی گلابزاده^۱

چکیده

یکی از پرفروغ‌ترین روزگاران تاریخ کرمان، عصر صفوی است که آثار برجای مانده آن زمان، همچون نگینی بر پیشانی این دیار میدرخشد. شاه بیت این غزل، مجموعه گرانسنگ گنجعلیخان است که در آن، نشان حاکم کرمان و توانایی معمار این آثار، استاد سلطان محمد معمار یزدی، جلوه‌گری میکند. سلطان محمد نابغه‌ی مشهور در دیار کرمان و استادکاری مهجور در دارالعباده بود. هنوز بدرستی نمیدانیم چگونه گنجعلیخان به کشف چنین گنجینه‌ی کامیاب شد و سلطان محمد که چنین توانایی بالایی داشت، چرا و چگونه در یزد ناشناس بود و حتی یک اثر هم با نام و ویژگی‌های او در یزد وجود ندارد. نویسنده در پژوهش حاضر که براساس منابع کتابخانه‌ی و مشاهدات میدانی صورت پذیرفته، عنوان داشته که در طی کشمکش‌های گوناگون سیاسی و رویارویی «نعمت الهی» با «متشرعه» در یزد، کارها بر زمین ماند و دست‌اندرکاران ساماندهی امور این دیار، تنها به تنش‌زدایی و آرام کردن جامعه می‌اندیشیدند. در حالی که درست عکس این وضعیت در کرمان اتفاق افتاد؛ چرا که گنجعلیخان مقرب درگاه شاه عباس، از این عنایت شاهانه بهره برده و همه امکانات لازم را برای آبادانی تاریخی و ماندگار کرمان بکار گرفت.

کلید واژگان

سلطان محمد؛ گنجعلیخان؛ شاه عباس؛ کرمان؛ یزد؛ صفویه

۱. پژوهشگر تاریخ و فرهنگ کرمان و رئیس بنیاد ایران‌شناسی، شعبه کرمان (مرکز کرمان‌شناسی)

مقدمه

۵۵ سال پیش، هنگامی که برای نخستین بار حمام مخروبه گنجعلیخان را از نزدیک دیدم که تا یک متری کف آن را خاک و زباله پوشانده بود و آثار خرابی و غربت از چهره‌اش هویدا بود، بار اندوهی گران بر دلم نشست و همواره در این آرزو بودم که این اثر گرانبها روزی بازسازی و احیاء شود. پس از آنکه یادداشت زنده یاد دکتر محمود روح الامینی زمینه این اقدام را فراهم ساخت و حمام دیروز بصورت موزه مردم‌شناسی امروز درآمد و نیز با توجه به سایر آثار برجای مانده از روزگار گنجعلیخان، همیشه در این اندیشه بودم که ایکاش شناختی از معمار هنرمند این مجموعه که تنها نامش بر سر در کاروانسرا و حمام آمده است، بدست دهد تا اینکه سخن از برگزاری همایش بزرگداشت استاد سلطان محمد معمار یزدی به میان آمد و این کامیابی برای من نیز فراهم شد که به جمع‌آوری اطلاعات، تورقی در پژوهشهای گذشته و پس از آن سفری به یزد - زادگاه استاد سلطان محمد - داشته باشم و جلساتی را با برخی اساتید دانشکده معماری این شهر برگزار کنم و تا آنجا که مقدور بود، بکوشم تا آگاهیهای بیشتری درباره این معمار برجسته روزگار صفوی بدست آورم.

از جمله چهره‌های پرفروغ و روشن تاریخ معماری در روزگار صفویه، سلطان محمد معمار یزدی است که در گوشه گمنامی از خاک دارالعباده دیده به جهان گشود و در گوشه دیگری از این خاک زرخیز دیده از جهان فروبست و بین این دو برهه از زمان، آثار ارزشمند و گرانبهایی از خود بر جای گذاشت که بی‌گمان چشم و چراغ موارث فرهنگی کرمان و در شمار آثار جاودانه عصر صفوی است. نادانسته‌های زندگی سلطان محمد بسیار بیشتر از دانسته‌های اوست. اینکه در چه سال و چه ماهی و در کجای یزد بدنیا آمد، روزگار کودکی و جوانی او چگونه سپری شد، پدرش به چه کاری اشتغال داشت، آیا سلطان محمد، راه پدر را در پهنه معماری ادامه داده یا خود این حرفه را برگزیده است؟ چگونه در آستانه اندیشه گنجعلیخان قرار گرفت و او را به این گزینش و داشت؟ و ... پرسشهایی از این دست بی‌پاسخ مانده است؛ هر چند که براساس شواهد موجود، باز هم باید او را از خوش‌شانسهای روزگار خویش بشمار آورد که نامش بر پیشانی کاروانسرا و حمام گنجعلیخان نقش بسته و به همین انگیزه یادش برجای مانده است، زیرا چه بسیار بناها و آثاری که در همین شهر و در نزدیکی این بناها ساخته شده و هیچ نام و نشانی از معمار و دیگر دست‌اندرکاران آنها برجای نمانده است. براستی طاق بلند مسجد ملک یا امام امروزی را که برافراشته است؟ کتیبه‌های چشم‌نواز شبستان غربی این مسجد را چه کسی نوشته است؟ و چه



حمام گنجعلی خان

کسانی آنها را بر سینه این بنا نقش زده‌اند؟ همین پرسشها در خصوص مجموعه‌های بعد از دوره سلجوقی، حتی روزگار قاجار نیز مطرح است؛ اینکه مجموعه وکیل، مجموعه ابراهیم خان و پیش از آن مسجد جامع مظفری با دستهای توانمند چه کسانی ساخته شده است؟ جالب است که محمد مظفر میبیدی، بانی مسجد جامع، نام مولانا عقیف‌الدین - اولین امام جماعت (کتبی، ۱۳۶۴: ۵۷) مدعو از یزد - را آورده و جزئیات دیگری مانند پرداخت هزینه‌های ساخت مسجد از محل درآمد باغهای انار میبید را ذکر کرده، اما از بنیان خیر نامی بمیان نیاورده است. اینکه چرا و چگونه استاد سلطان محمد معمار یزدی با آن همه خلاقیت و استعداد، در دارالعباده بی‌نام و نشان بوده و حتی یک بنای معمولی هم از او برجای نمانده و سرانجام دست تقدیر یا تدبیر گنجعلیخان او را به دارالامان آورده و از او یک چهره شاخص و ویژه ساخته است، بحثی است که اشاره‌ی به روزگار صفویه یزد را میطلبد.

لازم بذکر است که لقب «سلطان» در روزگار صفویه، نشانی از بزرگی و اقتدار بشمار میرفت و سرآمدان زمانه را اینگونه خطاب میکردند؛ چنانکه در همین دوران و در زمان شاه اسماعیل و



حمام گنجعلی خان

شاه طهماسب بنام بزرگ دیگری چون «سلطان محمد نقاش تبریزی» برمیخوریم که سبک تبریز (دوره دوم) و آثار گوناگون او از شهرت ویژه‌ی برخوردار است. بر این اساس میتوان گفت تلفیق سلطان و استاد نشانه اقتدار و عظمت بسیار و جایگاه رفیع محمد معمار یزدی بوده است. باری در زمان صفویه، آنچه را که نمیتوان در یزد دیدار کرد، سازندگی و عمران و آبادانی است، زیرا در این روزگار مسائل سیاسی و مذهبی، بویژه تصوف، جایی برای حضور مقوله‌هایی چون ساخت‌وساز و کارهای عمرانی و بناهای ماندگار باقی نگذاشته بود.

در مجموع، افت شدید ساخت مدارس در یزد صفوی را تا حد بسیاری میتوان از تبعات قرار گرفتن آن جزو ولایات خاصه دانست. عدم تمایل وزرا و کارگزاران به آبادانی و عمران شهری به انضمام صرف مازاد سرمایه اعیان و اشراف به احداث باغات و منازل مرفه، همگی باعث شد تا عنایت درخور توجهی به احداث مدارس جدید صورت نپذیرد. از اینروست که جامع مفیدی به هنگام معرفی مدارس و بانیان آنها در اعصار پیشین، پیرامون وضعیت این مدارس در روزگار خود مینویسد: تمامی خراب و بایر و از مفارقت طلبه علوم خاک سرب بر سر میکنند (تشکری بافقی، ۱۳۹۲: ۳۵۶).

در این دوره نواده‌های شاه نعمت‌الله ولی در یزد، جایگاهی داشتند و دارای مریدانی بودند که برخی را خوش نمی‌آمد و به رویارویی‌هایی انجامیده بود و نابسامانیها را دامن میزد و تعارض اهل قلم و شمشیر را بگونه‌ی نمایانگر میساخت.

میر میران یزدی نعمت‌اللهی زاده روزگار صفویه و دارای مشرب تصوف، دختر خود را به همسری بیکتاش خان افشار، قزلباش صاحب شمشیر در آورد (ابوئی مهریزی، ۱۳۸۳: ۱۵۳-۱۵۲) و او نیز کوس لمن‌الملکی سر داد که من از محمد مظفر میبیدی کمتر نیستم که از شحنگی میبید یزد به پایه سلطنت و پادشاهی عروج نمود (منشی، ۱۳۷۷: ۲/۶۵۷)؛ رفتاری که شاه عباس را بر آن داشت تا سر بیکتاش خان را جدا کرده و جلوی پدرش ولیخان افشار بیندازد و این تنها گوشه‌ی از آشفتگی‌های روزگار صفویه در یزد بود. در چنین وانفسایی حتی مدارسی همچون مصلا یزد یا مدرسه شفیعیه این شهر کاراییهای لازم را نداشتند؛ آنگونه که در وقفنامه مدرسه مصلا با شمارگان دوازده حجره و دوازده طلبه روبرو می‌شویم: «مقرر نمودند که در این دوازده حجره که جهت مسکن طلبه عظام مقرر ساخته‌اند، دوازده طالب علم میبوده باشند» (تشکری بافقی، ۱۳۹۲: ۳۵۵)؛ رقمی که بسیار ناچیز بوده و از دشواریهای آن روز سخن می‌گوید. این وضعیت نشان می‌دهد که از یکسو انتظار برخاستن چهره‌های ناب و شاخص در زمینه‌های گوناگون کمی دور از انتظار بوده و از سوی دیگر، حضور روشن و پرفروغ استعداد‌های این دیار، آرزویی بیهوده بوده است، حتی خیزش نابغه‌ی چون غیاث‌الدین نقشبندی بزرگترین طراح پارچه که از او بعنوان «پیشوای هنرمندان و مقدم شعرباغان» نام برده‌اند (همان: ۳۶۳)، زمانی عملی می‌شود که شاه عباس، او را از یزد به اصفهان برده و امکان نشان دادن زمینه‌های نبوغ و استعداد‌های وی را فراهم می‌سازد. شاید تنها کسی که شأنی داشت تا در این معرکه روشنای اندیشه خویش را به تماشا بگذارد، وحشی بافقی بود. جالب است که برخی بناهای این روزگار در یزد، بوسیله غیر یزدیها ساخته شده است؛ مثلاً خان خواجه (همان: ۳۰۹) که آن را خواجه کریم‌الدین براکوهی پاریزی برای یزدیها ساخت و یا رباط زین‌الدین و رباط شمش «در کنار جاده اصلی یزد - کرمان و مابین مهریز و انار قرار دارد که توسط گنجعلیخان حاکم کرمان (۱۰۳۴-۱۰۰۵هـ.ق / ۱۵۳۸ - ۱۵۰۹م) ساخته شده است» (همان: ۲۷۲)؛ اگرچه گویا معمار رباط یاد شده، سلطان محمد بود. البته ناگفته نماند که نمونه اینگونه ساخت و سازها را میتوان در این روزگار دید، اما کارهای چندان بزرگی نیستند و یا بیشتر جنبه مردمی داشته و وقفی بوده‌اند. این رکود تقریباً در همه بخشها دیده می‌شود، حتی در ساخت مدرسه که یزدیها به آن دل‌بستگی ویژه‌ی داشتند. «از حیث اهمیت سلسله‌های یاد



مجموعه گنجعلی خان

شده در ساخت مدارس، ابتدا اتابکان سپس آل مظفر و در سطحی کمتر، تیموریان جای داشتند، اما برغم اعصار یاد شده، در دوران نخستین صفوی، ساخت مدارس در یزد دچار چنان افتی گردید که مطابق با اسناد و آثار بجای مانده، تنها از مدرسه مصلی خبر داریم» (همان: ۳۵۴). اینک روشن می‌گردد که چرا سلطان محمد معمار یزدی، مهجور دارالعباده، مشهور دارالامان میشود؛ هر چند که باز هم روشن نیست گنجعلیخان از کجا و چگونه به این گنج هنر دست یافته و او را به کرمان برده و ساخت مجموعه ارزشمند و گرانبهای خود را به او سپرده است؟ دور نیست که با توجه به شناخت شاه عباس از وجود چهره‌های برجسته معماری همچون صنیع الدوله معمار یزدی، به گنجعلیخان سفارش کرده باشد تا در این زمینه به کنکاش و پژوهش بپردازد و آنها را شناسایی نماید و از بهترینهایشان بهره ببرد. شاید این پرسش مطرح شود که اگر چنین شناختی از او وجود داشته و گنجعلیخان - به آسانی یا دشواری - توانسته وی را کشف کند، پس چرا بزرگان دیروز و امروز این دیار، حتی نامش را هم در جایی ذکر نکرده‌اند؟ مثلاً کتاب یزد عصر صفوی در حالی که از همه

قشرهای نامور در پهنه نقاشی، خوشنویسی، پارچه بافی، بازرگانی و ... یاد کرده و لباس شهرت بر تن آن گمنامان دوخته، یادی از سلطان محمد نکرده است، آنگونه که گویی این بزرگوار اصلاً یزدی نبوده و هیچ هنری از او برنیامده است. باری، این نکته نیز گفتنی است که در گذر تاریخ، کرمان و یزد، همواره در تعاملی سازنده بوده‌اند؛ محمد مظفر میبیدی در کرمان، مسجد جامع را (۷۵۰ هـ ق) بنا کرد (وزیری، ۱۳۶۴: ۱/۴۹۶) و در برابر، شاه نظام کرمانی به انجام تزئیناتی در مسجد جامع یزد همت گمارد و «نخست مسجد جامع کبیر را که از جمله احداث مرتضی اعظم امجد سید رکن‌الدین محمد بود و به گچ سفید بود به کاشی تراشیده‌الوان تزئین نمود و در کتابه سورة انا فتحنا ثبت فرمود و در شاه نشین کتیبه مقصوره، محرابی از مرمر به کار گذاشت و ...» (جعفری، ۱۳۸۹: ۲۵۴). شاه نعمت‌الله ولی از کرمان به یزد رفت و در آنجا جایگاه و پایگاهی پیدا کرد و حتی پس از درگذشت وی سلسله نعمت‌الهی این موقعیت را حفظ کردند و میر میران یزدی در سایه عنایت شاه طهماسب بعنوان وزیر و داروغه یزد برگزیده شد (ابوئی مهریزی، ۱۳۸۳: ۱۴۶-۱۴۵). حکایت افشارهای یزد و کرمان نیز از همین دست است. جیحون یزدی، شاعر توانا به کرمان آمد و ثاقب کرمانی، شاعر کرمانی به یزد. و اقم کرمانی، صاحب تذکره میکرده از کرمان به یزد رفت و راجی کرمانی، صاحب حمله حیدری در عنفوان جوانی به دارالعباده یزد و ... (گل‌بزاده، ۱۳۹۴: ۱۰۱۳-۱۰۱۱/۲). در خصوص نبوغ و استعداد استاد سلطان محمد و ویژگیهای اخلاقیش میتوان گفت که وی مورد احترام و ستایش گنجعلیخان بوده و نظرات و پیشنهادهایش مورد پذیرش قرار میگرفته است. شک نیست که دو لقب عمده و قابل توجه - که هر کدامش به تنهایی نشانه برتری بسیار بشمار میرود - یا از سوی گنجعلیخان به او داده شده یا بنظر حاکم رسیده و با موافقت او در پیشانی نام معمار یزدی جای گرفته است. از یاد نبریم که اصولاً حاکمان زمان کمتر از این ولخرجیها داشته و بندرت با عناوینی از ایندست - که افراد را به فراز میبرده - موافقت میکردند؛ البته بستگان و مقربین سیاسی مستثنی بودند.

سلطان محمد، در هر جا که توانسته و فرصتی بدست آورده، تقوا و اخلاص و اخلاق اسلامی را به تماشا گذاشته است؛ مثلاً با بهره‌گیری از کاشی معقلی در چهار سوی میدان و بر دیوار ستونها، اشعاری را لحاظ کرده تا آیندگان بدانند ارزش، در تلفیق زیباییهای ظاهر و باطن است. در بالای کاروانسرا این ابیات جلب توجه میکند:

غرض نقشی است که از ما باز ماند

که هستی را نمی بینم بقایمی

مگر صاحب‌دلی کز روی رحمت
کند در حق مسکینان دعایی
در ستون ضلع شمالی:

چون نامه جرم ما بهم پیچیدند
بردند زمینان عمل سنجیدند
بیش از همه کس گناه ما بود ولی
ما را به محبت علی بخشیدند
بالای آب انبار:

ای خدا ای قادر بی چند و چون
واقفی بر حال بیرون و درون
ای خدا ای فضل تو حاجت روا
با تو یاد هیچ کس نبود روا
بر ستون ضلع جنوبی:

گر برانی و گرم بنده مخلص خوانی
روی نو میدی از حضرت سلطانی نیست
نامید از در لطف تو کجا بایدرفت
تو بیخشای که درگاه تورا ثانی نیست

همچنین وجود دو سنگ انتقال دهنده نور، در قسمتهای شرقی و غربی حمام برای آگاهی مشتریان از طلوع و غروب آفتاب و توجه به زمان برگزاری نماز، از دیگر نشانه‌های دلبستگی و پایبندی سلطان محمد به باورهای اسلامی است. حتی آنجا که تمامی تلاش خود را بکار میگیرد تا اوج هنر را به تماشا بگذارد، باز هم اندیشه غالب او بیداری انسانها از خواب غفلت و توجه به اصل انسانیت و معرفت است؛ نمونه آن، سنگ منقش به مرغانی است که تماشای آن آدمی را با خود به ژرفای پرواز میبرد؛ گویی صدای بال مرغان را از روی این نقش و نگاره‌های زیبا میتوان شنید و بر دستهایی بوسه زد که تا این اندازه هنرمندانه تصویرهایی را بر سینه سنگ مرمر سردر - البته قسمت خروجی - نقش زده‌اند، اما با تأملی در میابیم که هدف او از این سنگ نقشها، بیان این واقعیت است که پاکی و طهارت، بال پرواز آدمی است و او را تا سرچشمه خورشید بالا میبرد، به شرط آنکه پاکی تن و طهارت روان به هم بیامیزند.



مجموعه گنجعلی خان

نکته دیگر تقوی و پاکدستی معمار یزدی است که در جای جای آثارش، نشانه‌های آن را میتوان یافت. همچنین دل‌بستگی او به آستان مقدس حضرت علی بن موسی‌الرضا (ع) را نیز باید یاد کرد؛ انسی که معمار را با گنجعلیخان پیوند بیشتری بخشیده است، زیرا میدانیم که او به حضرتش ارادت ویژه‌ی داشته و این موضوع از روی وقفیات او و نیز انتخاب محل دفنش - در آستانه حضرت رضا (ع) - کاملاً پیداست.

محمد معمار دارای اندیشه‌ی روشن و خلاقیتی شگرف بود، تا آنجا که در تمامی آثار او راز و رمزهای فرهنگی و هنری نمایان است. او در فنون گوناگون همچون مقرنس‌سازی، رسمی‌بندی و یزدی‌بندی توانایی خاصی داشته است، تا آنجا که حتی برخی ابداع فن یزدی‌بندی را به او نسبت داده‌اند.

سلطان محمد کوشیده تا روح حق‌شناسی و پرهیز از خودخواهی و خودمحوری را در گذر کارهای خویش نشان دهد. عبارتی دیگر، همان توجهی که گنجعلیخان در این مسیر به او داشته، او نیز نسبت به دیگر هم‌راهان خود بکار بسته است؛ آنگونه که در کاروانسرا این بیت جلب توجه میکند:

منت ایزد را که این عالی مقام

شد به سعی بنده شمس‌الدین تمام

اگرچه درباره شمس‌الدین اظهار نظرهای گوناگون شده است، اما این نوع در معرفی وی نمیتواند

از بار ارزشی آن بکاهد و ویژگی بزرگ‌منشی و قدرشناسی سلطان محمد را مورد تردید قرار دهد. شاید بتوان گفت که شاهکار فکری، هنری و اعتقادی سلطان محمد را در مسجد گنجعلیخان باید به تماشا نشست که برآستی موزه‌یی از هنر است. سلطان محمد در این مجموعه خواسته تا به گونه‌یی اقتدار خود را با سازنده مسجد ملک (امام) به بوت‌ه نقد بسپارد و بگوید همیشه بزرگیهای سطح نیست که جلب نظر میکند و بیننده را به ستایش وادارند؛ درست است که ناظر مسجد ملک، نوعی دلگشایی را احساس میکند، اما بی‌گمان، شگفتی دیدار مسجد گنجعلیخان پدیده دیگری است.

او در این مسجد با اینکه میتواند، راه کوتاه و مستقیمی از ورودی به فضای اصلی مسجد بدهد، اما از این کار پرهیز کرده و رهروان را از دهلیزی تاریک به فضایی میبرد که بلندی و نقشهای چشم‌نواز سقفش، جلوه‌یی خاص دارد. این فضای ۲۸ متری چنان آدمی را به تماشای زیباییهای گوناگون وادارند که گستره ۹۱۹۱ متری مسجد ملک و ایوانها و حال و هوایش را در زمان این دیدار، از یاد میبرد.

هنرنماییهای دیگر سلطان محمد را در ساخت چهار سوق و دیگر آثار او میتوان یافت. یاد و نامش گرامی باد که مجموعه‌یی از دانش معماری، هنر اسلامی، اخلاق انسانی و اندیشه روشن را به هم آمیخت و طرحی نو در انداخت؛ آنگونه که همواره جاودان خواهد بود.

کاشیکاریهای حمام وی نیز بینظیر و یا - دستکم - کم‌نظیر است، زیرا او با همجواری نقشهای گوناگون، به ساخت نوعی انیمیشن دست زده است. کیفیت بالای کاشیها را نیز نباید از نظر دور داشت؛ هر چند نمره این برتری را باید برای خاک کرمان منظور کرد، چنانکه میر محمد مشیزی که در همان هنگام میزیسته و مجموعه ارزشمند تذکره صفویه را از خود بر جای گذاشته، به مرغوب و نیکو بودن خاک کرمان برای ساخت کاشی و کاسه و... اشاره کرده و از کارخانه کاسه‌گری خود نیز یاد نموده است (مشیزی بردسیری، ۱۳۶۹: ۱۴۴). او همچنین از صنعت همتای کاسه‌گری یعنی کاشی‌سازی سخن گفته و کار کاشی‌پزها و کاشی‌گری کرمانی را با نگارگران چین برابر دانسته است. گمان میرود یکی از اساتیدی که در کار کاشی‌پزی و کاشی‌گری مجموعه گنجعلیخان، استاد سلطان محمد را یاری داده، احمد آقا کاسه‌گر بوده است که بر اساس گفته‌های «مشیزی» از برجسته‌ترین کاشی‌گران روزگار صفویه بوده و اگر بپذیریم سلطان محمد، بزرگترین اساتید آن روزگار را در هر رشته، شناسایی کرده و از آنها بهره گرفته است، از اینرو هیچ شکی بر جای نمی‌ماند که استاد احمد آقا کاسه‌گر که مؤلف از او به «سیدی» یا «آقای من» یاد میکند، نقش برجسته‌یی



مجموعه گنجعلی خان

داشته است. نویسنده تذکره صفویه مینویسد: «سیدی احمد آقا کاسه‌گر مشهور و در فن کاشی ساختن، خط نسخ بر کار استادان صورت‌نگار چین کشیده، فغفور را خوشه‌چین خرمین صنعت خود ساخته بود و در اواخر قونیل، پیمانه حیاتش پُر و او نیز به یاران دیگر ملحق شد» (همان: ۲۷۵). مؤلف بجز این از نقاش برجسته‌یی به نام ملا اسماعیل نیز یاد میکند: «ملا اسماعیل نقاش ولد ملا جمال کاتب، در فن نقاشی و صحافی استادی است ماهر، به جهت خان، [گنجعلیخان] کتابت بسیار به زیور تذهیب و جلدبندی محلی ساخته، در جدول‌کشی و اقسام آن کار استحضار دارد...» (همانجا). در همین روزگار که نگارنده مشغول تهیه این یادداشتها بوده، شاهنامه بسیار نفیسی بدست آمده که به دستور «خان» تهیه شده و در پایان آن، خوشنویس و نگارگر آن نام خود را «کاتب کرمانی» آورده است که با توجه به توضیحات مؤلف، کمتر شکی بر جای میماند که این اثر گرانقدر، از یادگارهای او نباشد.

نکته ارزشمند دیگری که در ارتباط با کاشی‌گری و کاشیکاری مجموعه گنجعلیخان مطرح است، وجود خاک بسیار مرغوب و ارزشمند کرمان است؛ آنگونه که «تاورنیه»، جهانگرد نام‌آشنای روزگار صفویه آن را با خاک فرانسه برابر کرده و چینیه‌های کرمان را برتر از چینی فرانسه دانسته

است و دلیل آن را اینگونه بیان میکند که «وقتی میشکند، مغزش سفید است و درونش با برون فرقی ندارد. به جز این، در فنجان چینی آن چای یا آب داغ بریزید، هر چند هم که داغ باشد باز لبه فنجان و ته آن داغ نمیشود و مشکلی که معمولاً در چینیه‌های دیگر وجود دارد، در مورد این چینیه‌ها دیده نمیشود» (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۶۰۰). بجز این، جهانگردان و آگاهان دیگری از جمله «شاردن» نیز در اینباره سخن گفته‌اند. این دست آفریده‌های کرمان آن اندازه نامی بود که برخی چینی‌سازهای کرمان، مهر چین را روی آنها میزدند و بعد بعنوان سرگرمی با تولیدات چین کنار هم می‌گذاشتند تا تشخیص دهند.

کوتاه سخن اینکه، وجود اساتید برجسته‌یی که از آنان یاد شد و نیز خاک خوب و مرغوبی که برتر و بهتر از خاک فرانسه و دیگر جاها ذکر شد و بیگمان مراقبت‌های ویژه استاد سلطان محمد دست به هم داد و زمینه‌یی را فراهم ساخت که ما شاهد کاشیها و کاشیکاریهایی با این جنس و نقش و پخت و ماندگاری باشیم.

نتیجه‌گیری

اگرچه سخن از بزرگ مردی که آثار هنریش هویداست لیکن چگونگی شخصیت و منش انسانی، اخلاقی، هنری و نیز جزئیات زندگی او پنهان و ناشناخته است، کار آسانی نیست و نبود هرگونه منابع تاریخی دشواریها را افزون می‌سازد، با این همه در این اندک، تلاش شد تا از دیدگاه یک تاریخ‌پژوه و کمتر، از منظر فنی و مهندسی به وی پرداخته شود.

آنچه بعنوان بهره و نتیجه این پژوهش میتوان دریافت، پاسخ به گمنامی استاد محمد در زادگاه خود - یزد - است؛ اینکه رویدادهای سیاسی و تلاطم اوضاع اجتماعی و توقف کارهای عمرانی و اقتصادی در روزگار او در یزد سبب شد تا گنجعلیخان از یافتن گوهر وجود او محروم نماند و وی را شناسایی کند و برایش احترام ویژه‌یی قائل گردد و بدستور وی نامش بر پیشانی همه آثار او منظور گردد و تا اندازه‌یی قدر تلاشهای او شناخته شود.

نکته دیگر، شناسایی برخی چهره‌هایی است که توانستند سلطان محمد را در پردازش زیباییهای این مجموعه یاری دهند؛ بزرگانی که اگرچه نامشان در آثار بازمانده از مجموعه گنجعلیخان نیامده، اما از روی منابع تاریخی و همراهی زمانهای مربوط به ساخت و سازها با تاریخچه زندگی آنان، توفیق شناخت ایشان حاصل گردید.

منابع

- ابوتی مهریزی، محمدرضا؛ *سادات نعمت‌اللهی یزد در عصر صفوی*، یزد: انتشارات بنیاد ریحانه‌الرسول، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- تاورنیه، ژان باتیست؛ *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه ابوتراب نوری، تهران: انتشارات سنائی و تائید، چاپ چهارم، ۱۳۶۹.
- تشکری بافقی، علی اکبر؛ *یزد عصر صفوی*، یزد: انتشارات اندیشمندان یزد، چاپ اول، ۱۳۹۲.
- جعفری، جعفر بن محمد بن حسن؛ *تاریخ یزد*، بکوشش ایرج افشار، یزد: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۸۹.
- کتبی، محمود؛ *تاریخ آل مظفر*، اهتمام و تحشیه عبدالحسین نوائی، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۴.
- گلابزاده، سید محمدعلی؛ *تاریخ اقتصاد و تجارت کرمان*، کرمان: انتشارات اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی استان کرمان با همکاری انتشارات ولی، جلد دوم، چاپ اول، ۱۳۹۴.
- مشیزی بردسیری، میرمحمد سعید؛ *تذکره صفویه کرمان*، تصحیح و تحشیه محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران: انتشارات علم، چاپ اول، ۱۳۶۹.
- منشی، اسکندر بیگ؛ *عالم آرای عباسی*، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران: انتشارات دنیای کتاب، جلد دوم، ۱۳۷۷.
- وزیری، احمدعلی خان؛ *تاریخ کرمان*، تصحیح و تحشیه محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران: انتشارات علمی، جلد اول، چاپ سوم، ۱۳۶۴.

اوضاع تجاری و سیاسی دریای خزر در دوره قاجار

مهرنوش کاوسی سهل‌آبادی^۱

چکیده

در دوره قاجار، تحت تأثیر قدرتهای خارجی، ایران و دریای خزر، در وضعیت جدیدی قرار گرفتند. با انعقاد معاهده‌های گلستان و ترکمانچای پس از دو دوره جنگهای ایران و روسیه بخشهایی از کشور و دریای خزر در اختیار روسیه قرار گرفت. در پی اهداف سیاسی - اقتصادی روسها، امنیت و توسعه تجاری در دریای خزر برقرار شد. وجود راه آبی دریای خزر، همجواری روسیه با ایران، نیاز شدید روسها به محصولات کشاورزی و دامی ایران، نیاز ایران به تولید کالاهای ارزان قیمت کشور روسیه، موجبات توسعه صنعت حمل و نقل و ارتباطات از طریق دریای خزر و همچنین رونق بنادر آستاراخان و انزلی شد. با اقدامات روسها تجارت دریایی دریای خزر پیشرفت فراوانی یافت؛ بطوری که تا آستانه جنگ جهانی اول، دریای خزر بیشترین نقش را در صادرات و واردات میان ایران و روسیه و حتی تجارت ترانزیتی به کشورهای اروپایی داشت.

با توجه به اهمیت موضوع، در این نوشتار به بررسی اوضاع تجاری و سیاسی ایران و روسیه از راه دریای خزر و روند توسعه تجارت و کالاها تجاری که از طریق دریای خزر جابجا میشدند، پرداخته‌ایم و همچنین مروری به مسیرها و وسایل حمل و نقل تجاری در دوره قاجار داشته‌ایم.

کلید واژگان

ایران؛ قاجار؛ دریای خزر؛ روسیه؛ سیاست و تجارت

۱. کارشناس ارشد توسعه اقتصادی و پژوهشگر بنیاد ایرانشناسی.

مقدمه

در تاریخ ایران، دوره قاجار، دوره‌ی بسیار مهم و تعیین‌کننده از نظر اقتصادی و سیاسی است؛ چرا که حوادث و رویدادهای این دوره، بر روابط ایران با کشورهای اروپایی تأثیر فراوانی داشته است. ایران بدلیل موقعیت جغرافیایی و استراتژیکی، همواره مورد توجه کشورهای مختلف از نظر سیاسی، اقتصادی و تجاری بوده است و همچنین عبور راههای تجاری مهم از ایران همواره بر اهمیت آن از منظر سیاسی و تجاری افزوده است. ایران بدلیل منابع فراوان، شرایط طبیعی و موقعیت ارتباطی همواره مورد توجه و استعمار کشورهای بزرگ صنعتی مانند انگلیس، فرانسه و روسیه قرار داشته است. از عوامل توجه کشورهای صنعتی به ایران میتوان به رقابت این کشورها در تهیه مواد خام اولیه برای کارخانه‌جات صنعتیشان و یافتن بازار فروش برای کالاهای مازاد بر مصرف خود نام برد.

دریای خزر در طول تاریخ همواره بعنوان یک منبع حیات اقتصادی و راه آبی ارتباطی مورد توجه اقوام و ملت‌های همجوار این دریا بوده است. این دریا همواره نظاره‌گر روابط و مناسبات اهالی حاشیه‌نشین و دیگر اقوام خارجی، چه در قالب صلح و یا جنگ بوده است. فعالیت بازرگانان و تجار گذشته نظیر ونیزها، انگلیسیها در قالب کمپانی مسکوی (۱۸۵۳ م.) و فعالیت بازرگانان معروفی چون جان التون جهت گشایش و افتتاح راه تجاری در دریای خزر دال بر اهمیت این دریا است.

در میان این کشورهای اروپایی، روسیه از لحاظ صنعتی در موقعیتی ضعیفتر قرار داشت. با روی کار آمدن پترکبیر و تعیین خط‌مشیهای اقتصادی و سیاسی، این کشور هم در مسیر صنعتی شدن قرار گرفت (مفخم پایان، ۱۳۷۵: ۲۸۶). همسایگی روسیه با ایران، موقعیت نامناسب روسیه از نظر شرایط آب و هوایی، عدم دسترسی به سرزمینهایی مانند هندوستان بدلیل سیطره کامل انگلیس موجب شد روسها مناطق شمالی ایران که دارای ذخایر غنی کشاورزی و دامپروری بود و همچنین دریای خزر را مورد تعرض قرار دهند.

روسها تا زمان آغامحمدخان، بدلیل سلطه و اقتدار کامل وی بر مناطق شمالی ایران و دریای خزر نتوانستند بر این مناطق سلطه یابند، ولی بعد از مرگ وی بدلیل عملکرد نامناسب دولتمردان ایرانی در دو دوره جنگهای ایران و روسیه، فقدان انسجام داخلی و اتحاد درونی و همچنین عقب‌ماندگی ایران از لحاظ تسلیحاتی و صنعتی، بخش وسیعی از مناطق شمالی از دست رفت و در اختیار روسیه قرار گرفت (شمیم، ۱۳۷۴: ۸۵). طبق معاهداتی که در پی این جنگها بسته شد، دست ایران

از دریای خزر که روزگاری قسمت اعظم آن در اختیار ایران بود، کوتاه شد و حتی از داشتن نیروی دریایی هم منع شد.

بعد از عهدنامه ترکمانچای، روسها به فعال مایشاء در دریای خزر تبدیل شدند. بتدریج با رشد کشتیرانی و حمل و نقل دریایی، تأسیس کمپانیهای کشتیرانی معروفی چون قفقاز - مرکوری، ایجاد تأسیسات پیشرفته بندری بخصوص در باکو، آستراخان، کراسنودسک و بدنال آن رونق بندر انزلی، تجارت دریای خزر با ترقی و رونق دو چندانی روبرو گردید. موقعیت کشاورزی و دامپروری ایران بخصوص در زمینه تولیدات کشاورزی و دامی نظیر ابریشم، پنبه، میوهجات و خشکبار، پوست، پشم و چوب آلات سبب گردید که تجارت اینگونه محصولات بخصوص با روسیه رشد فزاینده‌یی پیدا کند. بسیاری از بازرگانان روسی و قفقازی در کنار بازرگانان معروف ایرانی مانند حاج امین‌الضربها (پدر و پسر) و حاج محمدتقی شاهرودی در مبادلات بازرگانی ایران و روسیه و حتی تجارت با اروپا فعالیت گسترده‌یی داشتند. اقدامات وسیع تجار روسی در تأسیس شرکتهای مختلف تجاری دال بر اهمیت تجارت ایران، بویژه از راه دریایی خزر، بوده است.

نوشتار حاضر توجه ویژه‌یی به تجارت میان ایران و روسیه از راه دریای خزر داشته است. روسها بدلیل مشارکت زیاد در تجارت ایران (صادرات و واردات) بخصوص از دوره ناصرالدین شاه، سهم چشمگیری در اقتصاد و بازرگانی ایران یافتند. در واقع، دریای خزر پس از تسلط روسها بر سرزمینهای اطراف آن، به دریای داخلی برای روسها تبدیل شد و در نتیجه، بیشترین فعالیت سیاسی و تجاری را در این منطقه داشتند. در این نوشتار ابتدا به موقعیت جغرافیایی و تاریخی دریای خزر و سپس روابط سیاسی و تجاری ایران و روسیه در دریای خزر و بافت اقتصادی جامعه ایران در دوره قاجار و صادرات و واردات کالاها از طریق دریای خزر پرداخته شده است.

موقعیت جغرافیایی و تاریخی دریای خزر

موقعیت جغرافیایی: دریای خزر بزرگترین دریاچه جهان از نظر جغرافیایی و تاریخی، از دیرباز دارای موقعیت ممتازی بوده است و ایرانیان بدلیل داشتن سواحل طولانی در این دریا، پیوسته در شناخت و برخورداری از آن کوشیده‌اند و در سده‌های اخیر، این امر در بستر رقابتهای گوناگون زمین‌شناسی، جغرافیا، تاریخ، مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، حقوق، سیاست مورد توجه قرار گرفته است؛ بخصوص از روزگاری که ایران با قدرتهای اروپایی رویارویی یافت، رونق بیشتری

پیدا کرده است. از روزگاران کهن بر این دریا نامهای گوناگونی گذارده‌اند که معمولاً در اثر نفوذ یا قدرت یک یا چند قوم بوده است. البته تغییر این نامها در هر دوره، نشان‌دهنده تحولاتی است که از نظر موازنه قدرت در منطقه پدید آمده است.

دریای خزر میان دو قاره آسیا و اروپا قرار دارد که از جنوب به ایران، از مشرق به ترکمنستان، از غرب به جمهوری آذربایجان، از شمال شرقی به قزاقستان و از شمال غربی به روسیه محدود میشود. این دریا در دوره قاجار میان ایران و روسیه و پس از فروپاشی روسیه میان ایران و شوروی تقسیم شد. بعد از شکست ایران در دوره دوم جنگهای ایران و روس و در طی معاهده ترکمنچای که در تاریخ پنجم شعبان ۱۲۴۳ هـ.ق منعقد گردید، رودخانه کوچک آستارا مرز غربی میان ایران و روسیه تزاری و خلیج حسینقلی (مصب رودخانه اترک) در شرق، مرز شرقی میان این دو کشور گردید (مفخم‌پایان، ۱۳۷۵: ۶۷-۶۸).

از دریاچه خزر بعثت گستردگی و عظمت از یک طرف و حفر کانال ولگا-دن و ارتباط با دریاهای آزاد از طرف دیگر و از آنجایی که بعنوان بزرگترین دریاچه جهان محسوب میشود، با نام دریا یاد میکنند. این دریا قسمتی از آسیا و اروپا را مشروب میکند (همانجا). براساس نظر کنیوویچ، دانشمند روسی قرن بیستم، مساحت کلی دریای خزر $436/340 \text{ Km}^2$ است (همان: ۳۹).

وسعت دریای خزر در معرض تغییر و دگرگونی است. در سال ۱۳۴۹ هـ.ش بدون احتساب خلیج قره‌بغاز گل $376/500 \text{ Km}^2$ و با در نظر گرفتن وسعت این خلیج $349/500 \text{ Km}^2$ بوده است (امیر احمدیان، ۱۳۷۵: ۱۷).

حجم آب دریای خزر معادل ۷۷ هزار کیلومتر مکعب و حد متوسط عمق آن ۱۸۰ متر است. بر پایه پژوهشهای بعمل آمده، ایران از جمله کرانه‌های دریای شمال خزر و دریای پارس در دوره باران زیر آب دریای تتیس قرار داشت. دریای تتیس طی ۲۵۰ میلیون سال اندک بسوی باختر پیش رفته و بر درازی آن، در درازای باختر - خاور افزوده شده و همزمان از پهنای این دریا کاسته شده است. این دگرگونی شکل تا آنجا ادامه پیدا میکند که دریای تتیس ناپدید میشود و امروز فقط آثار نمایانی که از آن بر جای مانده، دریای مازندران، خلیج فارس، بخش خاوری دریای مدیترانه، دریای سیاه و دریاچه آرال است (مفخم‌پایان، ۱۳۷۵: ۴۹-۵۱).

رودها: دریای خزر از آبهای حوضه بسیار وسیعی مشروب میشود. وسعت حوضه دریای خزر تقریباً $3/733/000 \text{ Km}^2$ است که $256/500 \text{ Km}^2$ آن در خاک ایران واقع است (بریمانی، ۱۳۲۶: ۲۷).

عمده‌ترین و مهمترین رودها و رودخانه‌ها در مناطق مختلف دریای خزر عبارتند از:

۱. در قسمت جنوب دریای خزر (سواحل ایران): اترک و قره‌سو، تجن، تالار، بابلرود، هراز، چالوس، چشمه کلیه، تنکابن، پلرود، شلمان‌رود، رود چمخاله، سفیدرود، رود پسیقان (پسیخان)، شاخزر، ماسوله، لمبر، گرگانرود.

۲. در سواحل ترکمنستان بجز چند رودخانه محلی و کوچک، رود مشهوری وجود ندارد.

۳. در سواحل قزاقستان تنها رود مهم ورد امبا است.

۴. در سواحل روسیه مشهورترین رودها عبارتند از: اورال^۱ و ولگا^۲. رود ولگا را در قدیم اتیل یا اتل میخواندند که از حیث صید ماهی و داشتن تأسیسات شیلاتی و دارا بودن موقعیت ارتباطی دارای اهمیت است.

۵. در حوزه قفقاز (داغستان، شروان و ایران) رودهای زیادی جریان دارد که از جمله آنها میتوان ترک^۳، سمور^۴، کوما^۵ و ارس^۶ را نام برد (همانجا).

خلیجها: مهمترین خلیجهای دریای خزر عبارتند از: خلیج کمسو مولتس^۷ در شمال شرقی، قره بغاز در شرق (بخش خزر میانه) کراسنودسک^۸ در شرق و جنوب قره بغاز، بالخان^۹ در شرق، خلیج حسینقلی در جنوب شرقی و جنب چکشلر ترکمنستان (مصب رود اترک)، خلیج گرگان در جنوب، خلیج انزلی، قزل آقاج در غرب میان سالیان و لنکران، آقراخان در غرب و نزدیک شهر کیز لر (مصب رود ترک) (همان: ۴۷-۵۳).

دماغه: دماغه‌های معروف دریای خزر عبارتند از: تیوب کارگا در شمال شبه جزیره من قشلاق، راکوشچنی^{۱۰} و تیوماک در شرق، دماغه کواولی^{۱۱} در شمال بندر کراسنودسک، بویناق در کناره غربی و جنوب بندر مخاچ قلعه (همان: ۵۷).

1. Oral
2. Wolga
3. Terek
4. Sammour
5. Kouma
6. Aras/Arax
7. Komsomolets
8. Krasnovodeske
9. Balkhane
10. Rakuchetchnei
11. Buinak

شبه‌جزایر: مشهورترین شبه‌جزایر دریای خزر عبارتند از: بوزاچ در شمال شرقی دریای خزر، من قشلاق (سیاه‌کوه) در شرق، وارجا در جنوب خلیج کراسنودسک، میان کاله در جنوب، انزلی در جنوب، آبشرون (آبشوران) نزدیک باکو، اوچ در غرب و نزدیک خلیج آقراخان (همان: ۵۵-۵۶) جزایر: حدود پنجاه جزیره در دریای خزر وجود دارد که مساحت کلی آن تقریباً ۳۵۰ کیلومتر مربع است (امیر احمدیان، ۱۳۷۵: ۱۷-۱۸). مهمترین این جزایر عبارتند از: جزیره چتریخ بوگرانی^۱ در جنوب رودخانه ولگا، لیبازی^۲ و بوئینسک^۳ و کیرل^۴ جزایر کوچکی هستند در شمال غربی، بوزاچ در بخش شمال شرقی، کولالی^۵ نزدیک من قشلاق، چلکن^۶ در شرق و جنوب وارجا، آگورچینسک^۷ در شرق و جنوب چلکن، جزایر آشوراده در شرق و رأس شبه جزیره میان‌کاله، جزایر دووانی^۸ و نارگین^۹ بولا^{۱۰} در جنوب شرقی بادکوبه، ژیلوی^{۱۱} و آرتیم^{۱۲} شرق بشوران نزدیک باکو، چچن^{۱۳} در شمال خلیج آقراخان (بریمانی، ۱۳۲۶: ۵۳-۵۵).

موقعیت تاریخی: در بندهشن از دریای خزر با نام کم‌رود یا کامرود یاد شده که در نزدیکی طبرستان است همچنین در جای دیگری از همین کتاب از این دریا با عنوان فراخکرد یاد شده که در نزدیکی رشته کوه البرز است و علت اینکه به این نام خوانده میشود این است که رودها و دریا‌های زیادی به آن ریخته میشوند. همچنین در بندهشن از دریای خزر بعنوان یکی از دریا‌هایی که آب آن شور است یاد شده است (فرنبرگ دادگی، ۱۳۶۹: ۷۳-۷۴).

نویسندگان یونانی و رومی در روزگار باستان از این پهنه به نامهای دریای کاسپین، دریای هیرکانی، آلبانیا یاد کرده‌اند و در متنهای لاتینی با تلفظهای کاسپیوه ماره، هورکانیوم ماره، آلبانیوم ماره

-
1. Tchtyriekh Bugornei
 2. Lebigi
 3. Lainsk
 4. Lirele
 5. Kulali
 6. Tchekene
 7. Ogurchinske
 8. Duvanni
 9. Nargine
 10. Bulla
 11. Chyloi
 12. Artom
 13. Tchetchene

برخورد میکنیم. هکاتی میلیتی، جغرافیدان و تاریخ‌نگار یونانی (سده پنجم و ششم قبل از میلاد)، در آثار خود از دریای شمال ایران با عنوان کاسپیوه ماره نام برده است (امیراحمدیان، ۱۳۷۵: ۲۰). کهنترین مدارک بازمانده درباره دریای خزر متعلق به مورخ نامدار یونانی، هرودت (۴۸۴-۴۰۷ ق.م) است. وی در سال ۴۵۸ ق.م، به «اولبیا» سفر کرد و در آنجا از مسافران و بازرگانان اطلاعاتی درباره دریای خزر بدست آورد و بر پایه همین آگاهیها میگوید این دریا به هیچ دریایی راه ندارد و پیرامون آن را خشکی فراگرفته است. وی از این دریا با عنوان کاسپیون پلاگوس نام برده است و کاسپیها را قومی در غب دریا دانسته که بمرور در مادها ادغام شده‌اند. ارسطو در سال ۳۴۸ ق.م گفته هرودت را درباره دریای خزر تأیید کرده است (عسگری، ۱۳۵۰: ۶۱).

استرابون، جغرافیدان یونانی (سده اول قبل از میلاد) آگاهیهای گسترده‌تری درباره دریای شمال ایران ارائه داده است. همچنین، پمپونیوس ملا و پلینی در سال ۶۹ م، اطلاعات بسیاری درخصوص این دریا ارائه دادند. از دیگر جغرافیدانانی که اطلاعات و آگاهیهای بسیاری در مورد این دریا ارائه کرده است، بطلمیوس است (امیراحمدیان، ۱۳۷۵: ۲۱).

آگاهیهای دانشمندان عرب و ایرانی از دریای خزر که با آثار جغرافیدانان یونان باستان آشنایی داشتند، گسترده‌تر است. خوارزمی، ریاضیدان و منجم بزرگ ایران، ویژگیهای دریای شمال ایران را از نظر دانش ریاضی تعیین کرده است (همانجا).

اصطخری در کتاب مسالک و ممالک، از این دریا با عنوان دریای خزر یاد کرده است. وی در این کتاب در مورد دریای خزر، رودها، جزایر و شهرهای حواشی آن اطلاعات ارزشمندی ارائه نموده است. در کتاب المنجد، لغت‌نامه دهخدا و دائرةالمعارف اسلامی نام این دریا به نام دریای قزوین آمده است (افشارسیستانی، ۱۳۸۱: ۲۶۴). حمزه بن حسن اصفهانی، مؤلف کتاب تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، تألیف سده چهارم هجری قمری، از دریای شمال ایران با نام طبرستان یاد کرده است (حسن اصفهانی، ۱۳۴۶: ۲۰۵).

اسامی دریای خزر: در طول تاریخ همواره دریای خزر نامهای متعددی داشته که بنظر میرسد هیچ دریای دیگری دارای این همه عنوان نبوده است که در دوره‌ی از تاریخ بر این دریا تسلط و بر دیگر اقوام حواشی آن برتری داشتند و یا به سرزمینها، مناطق و شهرهای اطراف آن اطلاق میشد. اسامی این دریا در دوران پیش از اسلام شامل پانزده عنوان بوده است که عبارتند از: وئوروکش (فراخکرت)، وهرگان (هرکانه)، ساکازنه (سکا/سرمت/سیت)، کاسپین، طبرستان،

زرایه و روشکا، گیلان، قزوین، پهلوی، بابالباب (باب)، کم‌رود، اکفوده (باکو)، سی‌هایی (دریای مغرب)، خزر، دیلم (همان: ۸۹-۱۲۲)

این اسامی پس از اسلام حدود بیست عنوان بوده است که عبارتند از: آبسکون، آستراخان، آلبانی (طالش امروزی)، آمل، استرآباد، باکو، جبال، خراسان، خوالینسک، دنیز (دریا)، آق دنیز (دریای سفید)، دهستان (شرق گرگان و شمال آبسکون)، سارایی، ساری، شیروان، غز، گرگان، گسکر و کپورچال (در گیلان)، مازندران، مغان (همان: ۱۲۵-۱۴۱).

از ساکنان پیرامون دریای خزر که قوم ایرانی یا وابسته به سرزمین و فرهنگ و تمدن ایران که در پیرامون این دریا سکونت گزیده‌اند، شامل کاسپینها، دیلمها، کیلها، آمورها، تپورها و هیرکانی بوده‌اند. ایرانیان از کهنترین روزگار با این دریا آشنا بوده و با ساکنان شرق و غرب دریا در ارتباط بوده‌اند و نخستین برخورد‌های تمدنی از این دریا و تجارت توسط آنان صورت گرفته است. دریای خزر با بسط و نفوذ اسلام در آسیای مرکزی و آسیای غربی آرام آرام بشکل یک دریای اسلامی درآمد. با حضور مغولان در این منطقه، دریای خزر در اختیار آنها قرار گرفت. بمرور، روسها که قبل از مغولان به دریای خزر توجه داشتند، از زمان صفویه به بعد و با تشکیل حکومت روسیه تزاری بر دریای خزر تسلط یافتند.

روابط سیاسی ایران و روسیه و دریای خزر

روسها از گذشته‌های دور بعد از راندن قوم خزران و دیگر اقوام بر شمال دریای خزر سلطه یافتند؛ با وجود این، تسلط واقعی روسها از زمان پتر کبیر ۱۱۰۰هـ.ق و با برنامه‌ها و اقدامات او آغاز گردید (بارتولد، ۱۳۷۵: ۱۴۵).

روسها از زمان تسلط خود بر مناطق شمالی دریای خزر، حملات مختلفی را به نواحی جنوبی دریای خزر (گیلان، مازندران و استرآباد) و جنوب غربی آن داشته‌اند. بنا بگفته ابن اسفندیار، اولین تهاجم روسها به سواحل دریای خزر هنگامی صورت گرفت که حسین بن زید ۲۵۰-۲۷۱ هـ.ق بنیانگذار حکومت علویان در طبرستان و مازندران حکومت داشت. دومین حمله آنان بر طبق گزارش ابن اسفندیار در سال ۳۰۰ هـ.ق اتفاق افتاده بود (ابن اسفندیار کاتب، ۱۳۶۶: ۲۶۶). در سال ۵۷۰-۵۷۱ هـ.ق حمله دیگری از جانب روسها از طرف دریای خزر صورت گرفت. حاکم شیروان در آن زمان فردی بنام شیروان‌شاه ابواسحاق ابراهیم اخستان اول بود که به دفع این تهاجم پرداخت (مفخم پایان، ۱۳۷۵: ۲۸۴). روسها از زمان فرمانروایی داعی کبیر علوی در مازندران تا

پادشاهی مرزبان در آذربایجان که حدود هفتاد سال بود، سه بار از طریق رود ولگا و دریای خزر به سواحل ایران یورش آورده و آنجا را غارت کردند (کسروی، ۱۳۳۷: ۶۴-۶۷).

با روی کار آمدن پتر کبیر در سال ۱۱۰۰ هـ.ق سیاست دریایی روسیه یعنی دست‌درازی بر دریاها از جمله دریای خزر، نمود بیشتری یافت. وصیتنامه پتر کبیر گویای سیاستهای دولت روسیه است. یکی از مناطقی که روسها به آن توجه زیادی نشان میدادند، جزیره آبسکون بود که از گذشته‌های دور اهمیت تجاری داشت. بنا بر سیاستهای از پیش تعیین‌شده روسیه، هدف اصلی آنها این بود که رفته‌رفته خود را به سواحل خلیج فارس رسانده و از آنجا به هندوستان نزدیک کنند.

از زمان صفویه، روابط ایران و روس وارد دوران جدیدی شد و سفیران این دو کشور بارها از طریق دریای خزر آمد و شد کردند. در تاریخ ۲۹ رجب ۱۰۰۳ هـ.ق شاه عباس کبیر یکی از سرداران خود بنام امام قلی خان را با هیئتی از راه دریای خزر به مسکو فرستاد. فدورایونویچ آنها را مورد استقبال قرارداد و سفیری بنام شاهزاده واسیلی توفیاکین را با ۸۵ نفر به ایران اعزام کرد. بسیاری از فرستادگان روسی در دریای خزر تلف شدند و سرانجام، این هیئت در سیزدهم رجب ۱۰۰۶ هـ.ق به ایران رسید (مفخم پایان، ۱۳۷۵: ۲۸۶).

روسها برای مدتی پس از فروپاشی دولت صفویه بر دریای خزر و کرانه‌های آن تسلط داشتند، اما با ظهور نادرشاه ۱۱۱۴ هـ.ق و توجه وی به دریای خزر، این وضعیت برای مدت محدودی خاتمه یافت و سرحدات طبیعی قبلی ایران به این کشور برگردانده شد، اما بعد از مرگ نادر دوباره دریای خزر در سلطه روسها قرار گرفت.

دسته‌یی از ناوگان روس در سال ۱۱۹۶ هـ.ق در اشرف (بهشهر) مازندران پیاده شدند و به حاکم آن شهر تقاضای تشکیل یک تجارتخانه را دادند. سپس یک قلعه نظامی درست کردند و همین عامل باعث شد تا آغامحمدخان قاجار متوجه مقاصد روسها شده، دستور خرابی قلعه و استحکامات آنها را صادر کند (آدمیت، ۱۳۴۸: ۴۶۶).

در زمان آغامحمدخان و طی جنگهایی که وی در قفقاز و سواحل ایرانی دریای خزر انجام داد، همواره مناطق ساحلی ایران از گزند و آسیب روسها در امان ماند (مفخم پایان، ۱۳۷۵: ۲۹۰)؛ اما متأسفانه بعد از مرگ آغامحمدخان، بدلیل بحرانهایی داخلی و توسعه طلبیهای روسیه در تصرف کامل دریای خزر و قفقاز، رفته‌رفته دریای خزر و مناطق ساحلی و کرانه‌های آن بخصوص غرب و شرق دریا در اختیار روسها قرار گرفت. با قتل آغامحمدخان در قفقاز، ضربه بزرگی به سیاست

خارجی ایران در برابر روسیه وارد شد؛ زیرا قدرت نظامی و قوت اراده آغامحمدخان می‌توانست از تجاوز سپاه روسیه به قفقاز جلوگیری کند (شمیم، ۱۳۷۴: ۸۵).

قبل از انعقاد قرارداد گلستان در سال ۱۲۲۸ هـ.ق، در سال ۱۲۲۰ هـ.ق قوای نظامی ایران در آذربایجان درگیر جنگ با قشون روسیه به فرماندهی سیسیانف^۱ بودند. این فرمانده روسی برای مشغول کردن سپاهیان ایران در جبهه‌های مختلف، سرهنگ شفت^۲ را مأمور ساخت تا با کمک ناوگان بحری از دریای خزر به گیلان یورش آورد. قوای روسیه ابتدا به طالش و بعد به بندر انزلی حمله کرد و به رشت رسید که در آنجا میرزا موسی خان منجم‌باشی لاهیجانی، حاکم گیلان، توانست طی جنگ با روسها هزاران تن از آنها را نابود کند و بدین ترتیب آنها سوار بر کشتی بسمت روسیه بازگشتند (نفیسی، ۱۳۶۸: ۲۴۷).

بدنبال شکست ایران در جنگهای دوره اول در ۱۲۲۸ هـ.ق با میانجیگری سرگور اوزولی،^۳ سفیر انگلیس، قرارداد گلستان بر ایران تحمیل گردید. معاهده گلستان در گلستان از توابع قراباغ در یازده فصل و یک مقدمه نوشته شد. متعاقب این عهدنامه، مناطق وسیعی از کشورمان از جمله دربند، باکو، شیروان، قراباغ و بخشی از طالش از ایران جدا گشت. علاوه بر این، حق تاریخی ایران بر گرجستان، داغستان و آبخازستان از بین رفت. بعد از عهدنامه گلستان، در مدت ده ساله اول جنگ ایران و روس، تلاشهای بسیاری از سوی قشون ایران جهت برگرداندن ولایات از دست رفته صورت گرفت. بدلیل برخوردهای نادرست و خشونت آمیز مأموران روسی با مردم مسلمان قفقاز، آتش جنگهای دوره دوم ایران و روس در ۱۲۴۱ هـ.ق شعله‌ور شد و در ابتدا پیروزی از آن ایران بود، اما در انتها ایران متحمل معاهده ننگین دیگری شد. این جنگها بدلیل عدم تجهیزات کافی ایران در مقابل روسیه چندان دوام نداشت و همچنین نیروی نظامی ایران بر اثر جنگهای ممتد داخلی و خارجی که طی سی سال از نشستن فتحعلی‌شاه بر تخت سلطنت تا این زمان پی در پی اتفاق افتاد، کاملاً ضعیف شده بود. در این جنگ یأس و نومیدی ولیعهد از غلبه بر سپاه روس و بی‌پولی و درماندگی او در برابر مخارج سپاه، مزید بر علت شد و جنگ را زودتر خاتمه داد و به شکست قطعی ولیعهد و انعقاد عهدنامه ترکمانچای منجر گردید (شمیم، ۱۳۷۴: ۹۹).

طبق این معاهده روسها بر دریای خزر و نقاط استراتژیکی آن تسلط یافتند. علاوه بر این، دریای

1. Sissianoff

2. Sheft

3. Sir Gore Ouseley

خزر دستیابی به نواحی جنوب شرقی و شرقی دریای خزر، آسیای مرکزی و ایران را که از برنامه‌های روسیه بود، آسان میکرد و روسها میتوانند از این طریق در مرزهای هندوستان مانور دهند.

بعد از برکناری امیرکبیر از صدارت، موضوع آشوراده از اهم مسائل سیاسی ایران و روسیه بود. روسها همواره از آن جزیره بعنوان یک پایگاه نظامی برای دستیابی به اهداف اقتصادی و سیاسی خود استفاده میکردند. آنها با بهانه کردن شورش ترکمنها بر آشوراده مسلط شدند و تا سال ۱۹۲۱ م. به سلطه خود بر این جزیره ادامه دادند. سرانجام در طی عهدنامه مؤدّت که در سال ۱۳۴۰ ه.ق میان ایران و اتحاد جماهیر شوروی منعقد گردید، دست روسها از آشوراده کوتاه شد (آدمیت، ۱۳۴۸: ۵۰۱-۵۰۳). احداث بناهای تجاری و استحکامات نظامی توسط روسها در زمان پادشاهی محمدشاه و در دوران صدارت حاجی میرزا آقاسی در سال ۱۲۵۸ ه.ق مطرح شد و با اصرار و پافشاری زیاد وزیرمختار روسیه با وجود طرفه حاج میرزا آقاسی از ترس و وحشت اقدام روسها مبنی بر ساخت استحکامات نظامی، بالأخره صدراعظم پذیرفت و وزیرمختار روسیه، هدف از ایجاد استحکامات نظامی را تنها برای رفاه تجار خویش عنوان کرد. با روی کار آمدن ناصرالدین شاه و صدارت امیرکبیر، یکی از تجارخانه‌های روس آتش گرفت و آنها قصد داشتند که آن را دوباره بازسازی کنند که امیرکبیر به هر طریق در تأسیس مجدد آن دخالت کرد و بر سر راه آن موانعی ایجاد کرد. همچنین روسها برای معالجه و درمان ملوانان خود درخواست تأسیس بیمارخانه از دولت ایران کرده بودند که آن را بصورت اجاره‌یی در اختیار روسیه قرار دهد. دولت ایران بعد از یک سال با اصرار سفیر روسیه به تقاضای آنان پاسخ مثبت داد.

کشتیرانی در مرداب انزلی نیز بصورت آزاد برای کشتیهای روسی در اواخر پادشاهی ناصرالدین شاه آزاد شد. روسها از گذشته به دریای خزر توجه زیادی داشتند و در روسی کردن آن تلاشهای گسترده‌یی را انجام دادند و عاقبت در عصر قاجار به این مهم دست یافتند. بعلاوه، برای رسیدن به اهداف اقتصادی و سیاسی خود در ایران، همواره در صدد توسعه سیاسی و تجاری خود در ایالات شمالی ایران از جمله استرآباد و مازندران، گیلان و آذربایجان و خراسان بودند. آنها در طول حکومت قاجار کاملاً بر بازارهای شمالی ایران تسلط یافتند. با توجه به آنکه روسها از سه طرف بر دریای خزر سلطه داشتند، هیچگاه از مناطق حاصلخیز و پراهمیت ایالات شمالی ایران دست برنداشتند و هیچگونه توجهی بر استقلال و تمامیت ارضی ایران نداشتند.

روابط تجاری ایران و روسیه و دریای خزر

ایران بدلیل نامناسب بودن اوضاع سیاسی در اوایل حکومت ناصرالدین شاه، جنگهای میان ایران و روس و همچنین سیاستهای سودجویانه انگلیس و روسیه در پی عهدنامه‌های تجاری و سیاسی مختلف از نظر اقتصادی و سیاسی دچار بحران عظیمی شده بود.

تا اوایل حاکمیت ناصرالدین شاه بر ایران، همچنان بافت و ترکیب سنتی (فتودالی و عشیره‌یی) بر جامعه ایران سلطه داشت، اما رفته‌رفته از اواسط دوره ناصری، تحت تأثیر دستاوردهای تکنولوژی غرب، اقداماتی در ساخت تأسیسات کارخانه‌یی انجام شد؛ بشکلی که ایران را از جامعه بسته و سنتی قرون وسطایی خارج ساخت و به یک جامعه نیمه‌مستعمره و نیمه‌فتودال تبدیل کرد. عبارتی، ایران در مراحل آغازین و ابتدایی رشد سرمایه‌داری با ویژگیهای ایرانی قرار گرفت (طبری، ۱۳۶۰: ۱۰۳؛ ایوانف، ۱۳۵۶: ۹).

در این دوران، اقدامات و اصلاحات امیرکبیر در بخشهای گوناگون جامعه، موجبات تغییراتی را فراهم آورد، اما بسیاری از آنها بدلائل مختلف نتوانست نمود عینی پیدا کند. در این دوران، ایران بصورت یک کشور نیمه‌مستعمره میان انگلیس و روسیه تقسیم شد، بطوری که کم‌کم به یک کشور تحت‌الحمایه بدل گشت.

جامعه ایران در این دوره دارای ویژگیهای خاص خود بود که از جمله آنها میتوان به موارد زیر اشاره کرد:

- نیمه‌مستعمره‌شدن تدریجی ایران از سوی قدرتهای خارجی بخصوص انگلیس و روسیه
- تغییر و تبدیل در ساختار و ترکیب طبقاتی و حیات اقتصادی ایران و مبدل شدن جامعه ایران به جامعه نیمه‌فتودالی و قرار گرفتن در مسیر نوعی از سرمایه‌داری ایرانی
- نداشتن اصلاحات بنیانی و زیرساختی بواسطه خصلت استبداد سلطنتی و حاکمیت طبقات منتفذ و استعمارطلبان
- ظهور اندیشه‌ها و افکار جدید و شکلگیری قشر روشنفکران و عناصر مترقی جهت تحول و بیداری جامعه بلحاظ اقتصادی و سیاسی که سرانجام به انقلاب مشروطه و حکومت مشروطه منجر گردید.
- پیدایش و شکل‌یابی قشر جدید واسطه و دلال در بورژوازی بازرگانی ایران که تحت تأثیر ورود کالاها و اجناس ارزان قیمت و پرجاذبه روس و انگلیس، صنایع محلی و پیشه‌وری را در ایران با ورشکستگی مواجه کرد (طبری، ۱۳۶۰: ۶۱-۶۲).

نگاهی به بافت اقتصادی جامعه ایران در دوره قاجار

اقتصاد ایران در عصر قاجار در سه مقولهٔ زراعت، صنعت و تجارت خلاصه می‌شد. طبقهٔ کشاورز مهمترین قشر تولید در کشور بحساب می‌آمدند و دو سوم جمعیت را تشکیل میدادند. زراعت و کشاورزی به دو شکل دیمی و آبی صورت میگرفت و مهمترین محصولات عبارت بودند از غلات که شامل گندم، جو، ارزن، ابریشم، برنج، پنبه، توتون و تنباکو، حبوبات و میوه‌جات. وسایل و شرایط کشاورزی تقریباً در سراسر کشور یکی بود و شیوهٔ تولید مرحلهٔ ابتدایی خود را سپری میکرد؛ عبارتی، خبری از کشت و زرع مکانیره نبود (عیسوی، ۱۳۶۹: ۳۲۵-۳۴۴).

دامپروری در کنار زراعت و کشاورزی نیز دارای اهمیت بسیار بود. نگهداری و پرورش گاو و گاو میش، گوسفند، بز، اسب، الاغ، شتر، پرورش مرغان خانگی متداول بود. ایلات و عشایر فارس و آذربایجان و خراسان مهمترین تولیدکنندگان محصولات حیوانی مانند پشم، پوست، گوشت و فرآورده‌های لبنی بودند (مرکز اسناد و خدمات پژوهشی وزارت امور خارجه، کارتن ۱۸، پروندهٔ ۲۸، اسناد ۱۳۰۳ - ۱۳۰۱ ق).

صنایع ایران در عصر قاجار تا زمان حکومت ناصری و اقدامات امیرکبیر همانند گذشته، دستی، محلی و بومی بود. این صنایع محلی و بومی تا حدی نیازمندیهای داخلی را تأمین میکردند. استفاده از ابزارهای ابتدایی مشغول به کار و تولید بودند. در مجموع، آنچه از صنایع و کارخانجات دستی ایران از گذشته باقی مانده بود، در این زمان رونق داشت و از لحاظ ظرفیت و دوام حائز اهمیت بود. این کارخانه‌ها شامل منسوجات ابریشمی، پنبه، مخمل دوزی، نمد و قالیبافی، اشیای زرگری، ظروف و کاسه‌های سفالی و لعابدار، چوب‌آلات، منبت‌کاری، قلم‌کاری و خاتم‌کاری بود (جمال‌زاده، ۱۳۶۲: ۸۰). در سال ۱۲۷۷هـ.ق امیرکبیر تلاش گسترده‌یی را در زمینهٔ کارخانه‌های نساجی، کاغذسازی، شیشه‌گری و سفالگری و سفال‌سازی انجام داد که ثمرهٔ چندانی نداشت. در فاصلهٔ سالهای ۱۲۶۵-۱۲۸۵هـ.ق کارخانه‌هایی نظیر ریسندگی، شیشه‌سازی و کارخانهٔ گاز تأسیس شدند که در کارشان چندان موفق نبودند. در سال ۱۲۹۵هـ.ق کارخانه‌های بزرگ با سرمایه‌های خارجی و دولتی یا خصوصی تأسیس شدند، ولی موفقیت آنان نیز چندان چشمگیر نبود (عیسوی، ۱۳۶۹: ۴۰۲-۴۰۳؛ جمال‌زاده، ۱۳۶۲: ۹۳-۹۷).

اندکی بعد با تأسیس شرکت نفت، ایران و انگلیس و چندین کارخانهٔ کوچک تصفیهٔ نفت و پنبه پاک‌کنی و نیز شیلات توسط روسها و نیز ایجاد یک کارخانهٔ قالی‌بافی و ریسندگی و یک کارخانهٔ آجرپزی و چند شرکت دیگر توسط آلمانیها تا حدی در صنایع ایران تحول ایجاد شد (عیسوی، ۱۳۶۹: ۴۰۳).

از مهمترین صنایع عصر قاجار میتوان به موارد زیر اشاره داشت:
صنایع فلزی ساده و ذوب فلزات: مانند مس، سرب، نقر و طلا، آهنگری و حلبی‌سازی، قفل و چاقوسازی و مانند اینها.

صنایع چوبی: در زمینه نجاری و ساختمان‌سازی، منبت‌کاری، ساختن قایق، کشتی، بلم؛ شهرهایی مانند کاشان، بروجرد، شیراز، آباد و ارومیه در ساخت قایق و بلم و کشتی شهره بودند.
صنایع ظریف: مانند زرگری، جواهرسازی، نقره‌کاری، منبت‌کاری که از مهمترین مراکز آن میتوان به زنجان، شیراز، بروجرد، کاشان، اصفهان و خوانسار اشاره کرد.
بافندگی: شامل بافت قالی و قالیچه، کرباس، متقال، شال و برک، پارچه‌های قطنی (کتانی)، زربافی مخمل‌بافی، عبابافی، موتابی (شعربافی) که مواد اولیه آن را پشم، پنبه و ابریشم تشکیل میداد. مهمترین مراکز تولید این محصولات کرمان، خراسان، اصفهان، یزد و تبریز بود.
چرم‌سازی و پوست‌دوزی: این صنعت در شهرهایی مانند تهران، گرگان، همدان و باختران بیشتر رایج بوده است.

صنایع معدنی: سفال‌پزی و کوزه‌گری، آجرپزی، تهیه گچ و آهک و شیشه‌گری.
صنایع غذایی: نانوبی و قنادی که در زمینه شیرینی و قنادی، یزد از همه معروفتر است.
صنایع دارویی: این صنعت از قدیم در ایران اهمیت فراوانی داشته است؛ مانند عصاره گیاه گل گاوزبان، خاک‌شیر، زرشک سیاه که در مراکز کاشان و فارس اهمیت بیشتری داشته است (جمال‌زاده، ۱۳۶۲: ۷۷-۸۱).

صنایع جدید که در کشور پدید آمد و بشکل ساده وجود داشت، بیشتر در اختیار حکومت مرکزی و مسبب آن امیرکبیر بود و شامل صنایعی مانند چیت‌سازی، بلورسازی، تسلیحات و ضرب سکه میشد. صنایع بومی و محلی تا حدی جوابگوی نیازهای عموم مردم بود، اما آرام آرام شاهد ورود موادی مانند نفت یا اجناسی نظیر ادویه، قند، شکر، چای و برخی منسوجات نخی و پشمی هستیم. سماور و چینی روسیه، چینی آلمان، کفش و پارچه‌های فاستونی انگلیس، بلورهای خارجی همه از محصولاتی بودند که وارد ایران میشدند و در اختیار اقلیت ثروتمند قرار میگرفتند. بسیاری از محصولات بدلیل ناتوان بودن در رقابت با محصولات خارجی و اقدامات کشورهای استعمارگر بمرور با ورشکستگی روبرو شدند. بازرگانان و تجار داخلی نیز چون توان مقاومت و رقابت با تولیدات کارخانه‌های غربی را نداشتند، بمرور به سمت تجارت کالاهای وارداتی و خرید و فروش پیش رفتند و همین مسئله موجبات سلطه اقتصادی و سیاسی دولتهای استعمارگر را فراهم کرد.

تحمیل قراردادهای سنگین و مخرب و کسب امتیازهای مختلف اقتصادی، عدم رقابت کالاهای داخلی - که با قیمت و هزینه زیاد تولید میشد - با کالاهای خارجی، محو نابودی تدریجی صنایع پیشه‌وری و نبودن امکانات کافی برای احداث صنایع کارخانه‌یی به شکل اروپایی آن، ترویج کالاهای مصرفی خارجی، تغییرات در الگوهای تولیدات کشاورزی مطابق با نیازهای بین‌المللی نظیر تولید پنبه، تریاک، برنج باعث گردید که اقتصاد ایران با اختلافات عمیق و ریشه‌یی مواجه گردد. این مسئله بخصوص خود را در صادرات و واردات نشان داد؛ بشکلی که توازن صادرات و واردات ایران را با نارسایی همراه ساخت. از لحاظ ساختار و ترکیب تجاری، صادرات ابریشم در اولویت بود و سپس برنج در کنار آن قرار گرفت. بعد از آن، پنبه که متناسب با نیازهای بین‌المللی بود، افزایش یافت. صادرات خشکبار در مرحله بعدی قرار داشت (رزاقی، ۱۳۷۱: ۱۰).

هر چند ایران با استفاده از صنایع بومی و محلی خود نیازهای داخلی خویش را تأمین میکرد، با سرازیر شدن کالاهای صنعتی ارزان‌قیمت غرب، آسیبهای جدی بر پیکره صنایع نوپای ایران وارد شد. خیل عظیم واردات منسوجات که لجام گسیخته بود، باعث گردید بسیاری از منسوجات تولیدی داخلی بخصوص پارچه‌های نخی در شهرهای اصفهان، کاشان و یزد رو به کاهش گذارد و حتی در مسیر نابودی قرار بگیرد. در این جریان فقط صنایع قالبیافی که در اروپا بی‌رقیب بود، توانست خود را سرپا نگه دارد (همان: ۱۱).

تجارت

ایران از گذشته‌های دور بدلیل موقعیت استراتژیک، هموار مورد توجه کشورهای مختلف از نظر سیاسی، اقتصادی و تجاری بوده است. عبور دو راه تجاری مهم از ایران همواره بر اهمیت این سرزمین از جهات سیاسی و تجاری افزوده است. از قرن هفتم تا قرن دهم هجری، ایران از رونق تجاری خوبی برخوردار بود. تشکیل دولت صفوی موجب رونق بیشتر تجارت در ایران شد. حضور تجاری پرتغالی، هلندی، انگلیسی و سرانجام فرانسوی در عصر صفوی دال بر رونق تجاری آن زمان میباشد (جمالزاده، ۱۳۶۲: ۴-۵؛ کرزن، ۱۳۷۳: ۶۳۰-۶۳۱/۲).

در زمان صفویه، تجار پرتغالی، هلندی، انگلیسی و فرانسوی تجارتخانه‌های معتبری را در بنادر جنوب ایران و شیراز و اصفهان تأسیس کردند و به تجارت میپرداختند. از میان محصولات ایران، ابریشم خام، محصولات کشاورزی، فرآورده‌های هنری و ظریف هنرمندان و صنعتگران ایران را میخریدند و با خود به اروپا میبردند و در مقابل، بعضی کالاها مانند ماهوت و پارچه‌های پشمی و

برخی تولیدات اروپا را وارد بازارهای ایران می‌کردند. ناگفته نماند چه در زمان صفویه و چه پیش از آن، بخشی از تجارت ایران از طریق دریای خزر صورت می‌گرفت.

با ظهور نادرشاه در صحنه سیاسی ایران، اقدامات فراوانی در زمینه تجاری و نیروی دریایی در دریای خزر و خلیج فارس انجام گرفت. تجارتي که در این دوران برقرار بود، مانند دوران صفویه پر رونق نبود. با مرگ نادرشاه کوششهای او در زمینه تجارت و نیروی دریایی بی نتیجه ماند. رفته رفته با روی کار آمدن کریم خان زند، تجارت و بازرگانی بخصوص در جنوب کشور رونق بیشتری گرفت (عیسوی، ۱۳۶۹: ۱۵-۱۸). انقلاب صنعتی در اروپا همزمان با آغاز عصر قاجار در ایران بود. صنعتگران اروپایی با انبوه تولیدات کارخانجات خود و نبود بازار کافی و همچنین کمبود مواد اولیه به فکر مناطقی بودند که هم بازار مناسبی برای فروش محصولاتشان باشد و هم محل مناسبی برای تهیه مواد اولیه و خام کارخانه‌های آنها باشد؛ در نتیجه به کشورهای آسیایی و آفریقایی روی آوردند و آنها را مورد تهاجمات استعماری خود قرار دادند و بتبع آن، ایران نیز مورد توجه آنها قرار گرفت. انگلیس و روسیه از لحاظ تجاری در یک راستا بودند و بدنبال آنها کشورهای دیگر قرار داشتند. پس از شکست ایران در دوره دوم جنگهای ایران و روس و عقد قرارداد تجاری ترکمانچای، روندی بر تجارت ایران حاکم شد که متأثر از این معاهده بود. این عهدنامه در تاریخ ۵ شعبان ۱۲۴۳ هـ.ق بسته شد (مرکز اسناد و خدمات و پژوهشی وزارت امور خارجه، کارتن ۱، پرونده ۲۹، اسناد ۱۲۴۳ق). قرارداد تجاری ضمیمه عهدنامه ترکمانچای هر چند برای روسها اهمیت فراوانی داشت، برای تجار و بازرگانان ایرانی عواقب مثبتی در پی نداشت. به این دلیل که آنها علاوه بر عوارض ۵٪، حق راهداری هم میپرداختند و این بگونه‌یی بود که تجار و بازرگانان خارجی تنها یکبار برای کالاهای تجاری خود عوارض میپرداختند. با وجود مشکلات فراوانی که بر سر راه بازرگانان ایران بود و عدم حمایت دولتمردان از تجار، باز شاهد پیشرفت تجارت خارجی در دوره‌یی طولانی هستیم که میتوان از میان آنها به مواردی مانند تحت نفوذ قرار گرفتن تجارت ایران، از بین رفتن استقلال گمرکی، تضمین تجارت روسیه و تجار این کشور و تسلط یک سده‌یی آنان بر ایران اشاره کرد. نبود راههای ارتباطی و وسایل حمل و نقل مناسب موجب میشد بازرگانان و تجار داخلی، کالاهای صادراتی را با هزینه‌های زیاد و سود کم به بنادر خلیج فارس و دریای عمان در جنوب و دریای خزر در شمال برسانند و در اختیار تجار خارجی قرار دهند. در حقیقت، این تجار و بازرگانان خارجی بودند که از تجارت با ایران بیشترین سود را میبردند. تجارت خارجی ایران در قالب صادرات و واردات خلاصه میشد. مسئله کمتر بودن

صادرات از واردات گریبانگیر ایران و حتی بسیاری از کشورهای صنعتی دنیا بود. در تجارت خارجی ایران، روس و انگلیس و عثمانی به ترتیب رتبه‌های اول تا سوم قرار داشتند. بانک استقراضی: مبادلات بازرگانی از دیرباز میان ایرانیان و روسها وجود داشت. با آغاز حکومت قاجاریه و از زمان فتحعلی شاه بعد، مبادلات تجاری و بازرگانی میان آنها بیشتر شده و با استعانت از دو عهدنامه گلستان و ترکمانچای و ملحقات آن، نفوذ بازرگانی و سیاسی روسها در ایران رو به فزونی نهاده و آنها هر بار امتیازهای بیشتری در امور سیاسی و بازرگانی کسب کرده‌اند. آنها در پی این امتیازهای تجاری میکوشید سیاستی را در پیش گیرد که تمامی شهرهای شمال ایران را زیر نفوذ خود درآورد و آنها را از هر حیث به خود متکی سازد و با همین سیاست سهم و مقام بزرگی را در تجارت خارجی ایران بدست آورد. بمرور، حجم تجارت روسیه در کشور و میزان ورود کالاهای روسی به ایران از واردات دیگر کشورها پیشی گرفت؛ بطوری که در سال ۱۹۰۱م، حجم تجارت روسیه ۶۲٪ کل تجارت ایران را دربرمیگرفت و این روند روزافزون در زمان پادشاهی مظفرالدین شاه بود که اعمال سیاستهای غلط و گرفتن وامهای کلان از روسیه، نفوذ آنها به دخالت در کشور تبدیل شده بود. صاحب امتیاز بانک استقراضی روس، شخصی به نام ژاک پولیاکوف بود. وی با شخصی بنام رافالوویچ که پیشتر کنسول ایران مقیم ادسا بود، شراکت داشت. پولیاکف بعد از اینکه طرح راه آهن ایران نتیجه‌ی نگرش، به فکر تأسیس بانک در ایران افتاد. بعد از مذاکراتی که میان او و دولت‌مردان ایران صورت گرفت، قرار بر این شد که این مؤسسه کارهایی را که در زمینه بانکی در اختیار بانک شاهنشاهی ایران است، انجام ندهد. این طرح در زمان ناصرالدین شاه و صدرات اعظمی امین‌السلطان و در دوران وزارت خارجه امین‌الدوله میان ایران و پولیاکف اجرا شد (تیموری، ۱۳۳۲: ۳۳۶-۳۳۹). این بانک در سال ۱۳۲۰ هـ.ق به بانک استقراضی ایران تغییر نام پیدا کرد (عیسوی، ۱۳۶۹: ۵۴۲).

گمرک و تأثیر آن بر تجارت: مسئله گمرک و دریافت عوارض گمرکی از گذشته‌های دور در ایران مورد توجه بوده است. در زمان اشکانیان توجه خاصی به این امر میشده و حتی راولنسون، خاورشناس مشهور انگلیسی، به این امر اشاره میکند. وی عقیده دارد در زمان اشکانیان اداره گمرک دایر بوده و کالاهایی که وارد میشده، در دفترهایی ثبت میگردد و از دارندگان کالا عوارض دریافت میشده است. کالاهای صادراتی از پرداخت حقوق و عوارض گمرکی معاف بودند (یکتایی، ۱۳۵۵: ۱۹). در زمان ساسانیان نیز باج راهداری از کالاهای بازرگانی و کاروانرو در راهها و گمرک‌خانه‌ها معمول بود. در صدر اسلام این مسئله تا حدی مشخص نبود و از زمان

امویان و عباسیان بجز چند کتاب *الخراج و الاموال* و فهرست ارقام و اسناد بیش از این اطلاعاتی در دست نیست. در دوره آل بویه، بخصوص در زمان عضدالدوله دیلمی بدلیل توسعه بازرگانی در خلیج فارس باج راه و اخراجات از حاجیان و زئران بیت‌الله‌الحرام دریافت میگردید. در دوره سلجوقیان، بخصوص در زمان آل بارسلان و ملکشاه مقررات مالی و نیز گمرکی رواج داشت. بعد از آن، مدتها بدلیل ناامنی در مرزها و راهها امور مالی و گمرکی مختل بود (همان: ۳۱-۳۴) تا اینکه در زمان صفویه دوباره مورد توجه قرار گرفت.

بعد از جنگهای ایران و روس در دوره اول و دوم و طی معاهدات گلستان ۱۲۲۸ هـ.ق و ترکمانچای ۱۲۴۳ هـ.ق که میان ایران و روسیه بسته شد، مطابق با فصل نهم گلستان و بند سوم عهدنامه تجاری ضمیمه ترکمانچای عوارض گمرکی صدی پنج بود. تا سال ۱۳۱۷ هـ.ق همه گمرک ایران اجاره داده میشد. مبلغ اجاره گمرک در سالهای ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ هـ.ق سه کرور تومان (سیصد هزار لیره) بود. حق گمرکی به ملیت تاجر و صاحب مال‌التجاره بستگی داشت؛ بطوری که از ایرانیان ۳٪ و از اتباع خارجی ۵٪ دریافت میشد. این مقدار هم بر واردات و صادرات تعلق می‌گرفت. در ذی‌العقده ۱۳۱۷ هـ.ق اصول اجاره گمرک ایران منسوخ گردید و تنها در آذربایجان و کرمانشاه برقرار بود و سال بعد یعنی ۱۳۱۸ هـ.ق گمرک کل ایران از اختیار مستأجران خارج گردید (جمالزاده، ۱۳۶۲: ۳۸ - ۱۳۰ - ۱۳۱). میرزا علی‌خان امین‌الدوله در سال ۱۳۱۵ هـ.ق سه نفر بلژیکی بنامهای نوز، پریم و انگلس را برای اصلاح کارهای گمرکی و ضرابخانه به استخدام دولت ایران درآورد و در ذی‌العقده ۱۳۱۶ هـ.ق آنها مأمور بررسی گمرک تبریز و کرمانشاه شدند. اداره گمرکی تهران در اختیار مسیو نوز قرار گرفت. رفته‌رفته وی بر گمرک کرمانشاه، رشت و انزلی مسلط شد؛ بطوری که حتی به ریاست کل گمرک ایران رسید. با وجود تخطیهای نوز در امر گمرک، باید وی را بنیانگذار نظام و اداره گمرک ایران در آن زمان دانست. در امتداد حضور بلژیکیها در سیستم گمرکی ایران، بعدها در ۵ شوال ۱۳۲۱ هـ.ق چند بلژیکی دیگر نیز وارد ایران شدند (همان: ۱۳۱-۱۳۲). در سال ۱۳۱۹ هـ.ق قراردادی میان ایران و روسیه منعقد گردید. این قرارداد تعرفه گمرکی قبل را که ۵٪ بود، تغییر داد و تعرفه جدیدی را وضع کرد. قرارداد در رمضان ۱۳۲۰ هـ.ق مورد تأیید قرار گرفت و در ذی‌العقده ۱۳۲۱ هـ.ق به اجرا درآمد (همان: ۳۸).

این قرارداد بدنبال تقاضای وام امین‌السلطان برای دومین بار از روسیه مطرح شد و یکی از شرایط روسیه برای پرداخت وام به ایران، این بود که در مقررات بازرگانی و تعرفه گمرکی موجود، دولت ایران تجدیدنظر کند و نرخ گمرکی را بنفع روسیه کاهش دهد. ایران با این قرارداد اختیارات خود

را در امور گمرک از دست داد و حق تغییر را هم نداشت و نمیتوانست بدون رضایت روسیه حقوق گمرکی خود را کم یا زیاد نماید و بعضی از صنایع ایران را با نابودی مواجه ساخت؛ چراکه روسیه در صدد جلب مواد خام ایران بود. علاوه بر این، مصنوعات ایران را یا از ورود به روسیه با ممنوعیت روبرو میکرد یا تابع حقوق سنگین میساخت.

نقش دریای خزر در روابط تجاری ایران و روسیه: از زمان صفویه، بویژه در اواخر آن، در تجارت دریای خزر، بخصوص میان ایران و روسیه تحول عمیقی ایجاد شد؛ هر چند پیش از آن فعالیت بازرگانی در این دریا وجود داشت. رودخانه ولگا نه تنها در تجارت میان ایران و روسیه نقش داشت، بلکه در بازرگانی ترانزیتی هم تأثیرگذار بود. در دوران پادشاهی نادرشاه و از سال ۱۱۵۴ هـ.ق به بعد، در ناوگان تجاری و نظامی دریای خزر گام مهمی برداشته شد، اما این مسئله مقطعی بود و بعد از مرگ نادر به بوته فراموشی سپرده شد.

از زمان پتر کبیر به بعد ۱۱۰۰ هـ.ق روسها به فعال مایشاء در دریای خزر تبدیل شدند، بشکلی که دریای خزر تحت سلطه کامل روسها قرار گرفت. در آن زمان ناوگان تجاری روسیه بیشترین نقش را در تجارت میان ایران و روسیه و تجارت ترانزیتی دارا بود. این برتری روسیه و تأثیرگذاری در طی دوره‌های بعد تداوم یافت.

در دوره قاجار بخصوص بعد از عهدنامه ترکمانچای ۱۲۴۳ هـ.ق روابط ایران، بویژه تجارت ایران از طریق دریای خزر، وارد مرحله نوینی شد. عهدنامه ترکمانچای و ضمیمه تجاری آن، خواهناخواه بر مناسبات تجاری ایران و روسیه بیش از پیش تأثیر گذاشت و به آن رونق و ترقی داد؛ آنچنانکه بیشترین روابط تجاری ایران از راه دریای خزر صورت میگرفت و از میان بنادر ایرانی، بیشترین نقش را بندر انزلی در مناسبات بازرگانی ایران و روسیه بازی میکرد.

صادرات و واردات ایران از راه دریای خزر

صادرات و واردات ایران از راه دریای خزر پیش از معاهده ترکمانچای: علاوه بر روسها اقوام دیگری نظیر خزرها که نقش واسطه را در تجارت بازی میکردند، در تجارت دریای خزر تأثیرگذار بودند. بازرگانان روس بعضی کالاها مانند پوست خز و پوست روباه را از طریق دریای خزر به گرگان حمل میکردند و سپس از آنجا با شتر از ایران عبور داده و به بغداد میبردند. از طرف دیگر، تجار روس از سمت شرق به بلخ و ماوراءالنهر و از آنجا به چین میرفتند و به داد و ستد میپرداختند (ابن خردادبه، ۱۹۶۷: ۱۵۴-۱۵۵).

علاوه بر بازرگانان روس، اقوام مختلف دیگری در دوران جدید نظیر عربها، هندیها، ترکها، مردم جنوا (ژن، فلورانس و ونیز) ارامنه، پرتغالیها، انگلیسیها و فرانسویها حساب ویژه‌یی برای ابریشم گیلان باز کرده بودند. مارکوپولو، جهانگرد معروف ایتالیایی که در اواخر قرن سیزده میلادی به ایران سفر کرد، اشاره میکند که تجار و بازرگانان جنوایی در دریای خزر به کشتیرانی مشغول بودند و از این راه با ایران روابط تجاری داشتند و بخصوص آنکه با مردم گیلان به داد و ستد ابریشم میپرداختند (مارکوپولو، ۱۳۵۰: ۳۱-۳۵).

تشکیل کمپانی مسکوی در سال ۱۰۶۱هـ.ق توسط ریچارد شانسلر انگلیسی در زمان ایوان واسیلویچ، دال بر توجه به راه خشکی از طریق روسیه با سرزمینهای شرق و جنوب دریای خزر بود؛ تلاشی در جهت ایجاد راه خشکی جدید در مقابل تسلط عثمانی بر بیزناس از راه روسیه. این شرکت قصد داشت ایران را در حوزه فعالیت خود درآورد و بدنبال اهدافی بود که نخست، مناطق ابریشم‌خیز ولایات شمالی حاشیه دریای خزر را در اختیار خود قرار دهد و رقبای دیگر بخصوص پرتغالیها را کنار زند و دیگر اینکه به منافع ثروت هندوستان که پرتغالیها از طریق دریا به آن دست یافتند، از طریق خشکی و از راه ایران به آن دست یابند (کرزن، ۱۳۷۳: ۶۳۴-۶۳۵/۲؛ سایکس، ۱۳۳۵: ۲۵۷-۲۶۲/۲). بعد از ریچارد شانسلر، آنتونی جنکینسون به ریاست کل کشتیهای شرکت مسکوی که بسوی روسیه حرکت میکردند، انتخاب شد. وی برای افتتاح راه بازرگانی از راه دریای خزر، میان روسیه، کشورهای آسیانه میانه و از جمله خود ایران تلاش گسترده‌یی انجام داد تا بتواند از این طریق مستقیماً به ابریشم مناطق شمالی ایران دست یابد؛ اگرچه امتیازهایی در این زمینه از دولت صفویه بدست آورد، اما اقدامات کمپانی مسکوی نتیجه چندان مثبتی را در پی نداشت (بریمانی، ۱۳۲۶: ۶۹).

گزارش گمرکی حاجی طرخان در طی سالهای ۱۱۵۷-۱۱۵۰هـ.ق همزمان با سلطنت نادرشاه در ایران از فعالیت بازرگانان و اقوامی نظیر ارامنه، ایرانیان، روسی، انگلیسی، هندی، عثمانی، خبوه و بخارا از طریق حاجی طرخان و رود ولگا با روسیه و اروپا حکایت دارد (مفخم پایان، ۱۳۷۵: ۴۰۳). در دوران کریم‌خان زند و در سال ۱۱۶۶هـ.ق روسها برای بسط و ترقی تجارت با ایران بخصوص از طریق دریای خزر تلاش زیادی کردند. بر طبق اطلاعات هانوی، تاجر و سیاح انگلیس، تجار آستراخان در میانه قرن هجدهم با ایران روابط تجاری خوبی داشتند. صادرات ایران به روسیه در سال ۱۲۰۷هـ.ق به ۵۱۱/۲۶۰ روبل رسید که حدود ۵۵٪ نسبت به سالهای ۱۱۷۲-۱۱۷۴هـ.ق رشد داشت (معتضد، ۱۳۶۶: ۲۳۸).

کالاهایی که از آن زمان صفویه تا قاجاریه از طریق دریای خزر و رود ولگا به روسیه و یا از راه سن پترزبورگ به اروپا صادر میشد، بدین قرار بودند: انواع پارچه‌های اطلس و مخمل و ابریشم که به قزلباش شهرت داشتند، منسوجات پشمی زربفت، پارچه‌های نیمه ابریشمی بنام قطنی، روسریهای ابریشمی موسوم به فته متقال، پوستین، اسلحه، شمشیر قزلباش، کمان، مروارید هرمز، فیروزه، انواع رنگهای طبیعی، پوست و خشکبار و میوه‌جات (مفخم پایان، ۱۳۷۵: ۴۰۲-۴۰۳).

صادرات و واردات ایران از راه دریای خزر پس از معاهده ترکمانچای: بعد از انعقاد عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای، روسها از این ناحیه امتیازهای زیادی بدست آوردند. تسلط بی چون و چرای روسها بر دریای خزر تحت تأثیر این قراردادها بود. دولت روسیه سعی بر صادر کردن مواد خام مورد نیاز کارخانجات روس از ایران را داشت و همچنین انحصار تجارت را برای خود فراهم کرده بود تا از این طریق، کالاهای تجاری خود را در ایران به فروش برساند (تاجبخش، ۱۳۶۲: ۲۶۲).

بخش عمده صادرات ایران را محصولات کشاورزی و دام و فرآورده‌های دامی تشکیل میداد. در کنار آن، بخش کمی از صادرات صنعتی ایران را صنایع دستی نظیر قالی‌بافی و منسوجات ابریشم دربرمیگرفت. هرچند در اوایل، واردات بیشتر از صادرات بود، رفته‌رفته صادرات رو به فزونی گذاشت؛ بعنوان نمونه، کل صادرات ایران از طریق بندرهای جنوب و راههای خشکی و بندرهای دریای خزر در سال ۲۰-۱۳۱۹ هـ.ق نصف واردات بود. این در صورتی بود که مقدار صادرات در سال ۲۷-۱۳۲۶ هـ.ق افزایش یافت و واردات فقط ۱۵٪ بیشتر از صادرات بود (جمالزاده، ۱۳۶۲: ۱۶).

ایران با توجه به همه موانع و محدودیتهای خارجی، در روابط تجاری خود با روسیه تزاری، بازرگانی مثبتی داشت و هرچند واردات ایران از روسیه همواره تا جنگ جهانی اول رو به افزایش بود، این بدان معنی نبود که صادرات ایران به روسیه کاهش داشته است. پا به پای افزایش واردات، صادرات ایران به روسیه نیز افزایش یافته بود. بنظر میرسد تا سال ۱۳۱۸ هـ.ق کفه ترازو به نفع ایران سنگینی میکرد و صادرات ایران به روسیه بر وارداتش از آن کشور برتری داشت. موانع و محدودیتهای داخلی در ایران برای تجار و بازرگانان و بصورت کلی تجارت بود. نبود بافت و ترکیب صنعت محلی ایران و موقعیت ایران از لحاظ کشاورزی، وضع راههای مالرو و عدم امنیت کافی، پیشامدهای ناگهانی مانند آفات و وبا و ... سیستم ناهنجار اجاره دادن و درآمد گمرک، فقدان بندرهای مناسب، احتکارهای حرص آمیز همراه با روش آزمندانة حکام نواحی مختلف، بی‌اعتنایی تجار ایرانی به رعایت قول و قرارهای تجاری ناشی از وضع ناهنجار داخلی تجارت و عدم حمایت دولت، عواملی بودند که نه تنها در تجارت داخلی پیامدهای منفی بجای

گذاشتند، بلکه در تجارت خارجی هم اختلال ایجاد کردند. در ایران نه تنها بازرگانان و تجار تشویق نمیشدند، بلکه دولت و حکام دست‌اندرکار موانع زیادی را بر سر راه تجارت ایجاد میکردند که از جمله میتوان از عوارض گمرکی و راهداری نام برد. روسیه با انگلیس در تصرف بازار تجاری ایران در رقابت بود، تا جایی که علاوه بر نواحی شمالی ایران، نفوذ خود را بعد از ۱۸۷۰م. به نواحی مرکزی فلات ایران کشاند. چالز فرانسیس مکنزی در دهه هفتاد میلادی از سرعت صادرات و انتقال کالاها و اجناس روسی در نواحی مرکزی و جنوب ایران خبر میدهد و آن را زنگ خطری برای دولت انگلیس مطرح میکند. با نگاه به روابط تجاری ایران و روسیه، ایران وابستگی شدیدی به بازارهای روسیه داشته است و دریای خزر نقش بسیار پررنگی در تجارت میان دو کشور بازی نمیکرده است.

نتیجه‌گیری

از گذشته‌های دور دریای خزر بعلت موقعیت ارتباطی، جغرافیایی، ذخایر غنی و ارزنده، همیشه مورد توجه اقوام منطقه و فرمانطقه بوده است و در این دوره هم این دریا تأثیرات عمیق و بنیادینی در روابط سیاسی و تجاری منطقه از خود برجای گذاشته است. همچنین این دریا در طول تاریخ مورد توجه تجار و اقوام تاجرپیشه مانند خزرها و ونیزیها بوده است، اما از زمان صفویه، بخصوص از اواخر این دوره و همزمان با ظهور پترکبیر در روسیه و تعیین سیاستهای خاصی از سوی وی برای دستیابی به خلیج فارس، وارد مرحله جدیدی از توجه‌های اقتصادی و سیاسی شد. موقعیت و شرایط ایران در زمینه‌های کشاورزی و دامپروری و در اختیار داشتن محصولاتی همچون ابریشم، پنبه، برنج، فرش، خشکبار، میوه‌جات، پوست و پشم، شیلات، چوب‌آلات و در مجموع مواد خام موجب شده بود کشورهای زیادی در همسایگی و مناطق دورتر برای بدست آوردن مواد مورد نیاز خود علاقمند به تجارت و مداخله سیاسی در امور کشور شوند. قرارگیری مناطق حاصلخیز و شهرهای شمالی ایران مانند آذربایجان، گیلان، مازندران، استرآباد و خراسان در کنار دریای خزر و موقعیت و امکانات بالقوه آنها در زمینه‌های اقتصادی و تجاری موجب شد این مناطق و دریای خزر از زمان صفویه به بعد، بخصوص از دوره قاجار مورد توجه کشورهای مختلف بویژه روسیه قرار گیرد.

با تثبیت و استحکام سلطنت در خاندان رومانف و روی کار آمدن پتر کبیر، سیاست دریای روسیه یعنی دست‌درازی بر دریاها از جمله دریای خزر نمود بیشتری یافت. سیطره‌طلبی روسیه، ایران

را از ابعاد گوناگون اقتصادی و سیاسی دچار مشکلات فراوانی کرد. وجود دریای خزر در شمال و خلیج فارس در جنوب و همسایگی ایران با کشورهای ثروتمندی همچون هندوستان، دولت روسیه را بیش از پیش متوجه ایران ساخت. جنگهای ایران و روس در دو دوره و شکست ایران و انعقاد عهدنامه گلستان و ترکمانچای از پی آن و از دست رفتن بخشی از ایران از جمله دریای خزر موجب شد روسها تفوق و برتری خود را بر سایر اقوام در دریای خزر مسجل کنند. این مسئله بیش از پیش زمینه گسترش نفوذ دولت روسیه را بر سواحل ایرانی دریای خزر فراهم نمود. با توجه به موقعیت ممتاز اقتصادی و ارتباطی دریای خزر که مورد توجه اقوام حاشیه نشین و ملت‌های دیگر بوده، در بحث صادرات و واردات در این پژوهش، به نقش و تأثیرگذاری دریای خزر در تجارت ایران و روسیه اشاره گردیده است. تجارت دریای خزر بعد از انعقاد قرارداد ترکمانچای در سال ۱۲۴۳ هـ.ق وارد مرحله جدیدی شد و رفته رفته رشد و نمو پیدا کرد. روسها بعد از انعقاد قرارداد ترکمانچای تبدیل به فعال مایشاء در دریای خزر شدند. آنها با تحقیقات وسیع و تلاش گسترده خود در ترقی تجارت دریای خزر، تأثیر بنیادین و عمیقی داشتند؛ بطوری که امنیت و رونق تجاری دریای خزر، مرهون اقدامات و سرمایه‌گذاری عظیم آنها در بخشهای گوناگون حمل و نقل دریایی و تأسیس خطوط کشتیرانی منظم، احداث خطوط راه آهن و اتصال آن به بندرهای دریای خزر و راهسازی در ایران بوده است.

نیاز روسیه به ذخایر غنی ایران در زمینه تولیدات کشاورزی و دامی و کالاهایی نظیر ابریشم، پنبه، میوه‌جات و خشکبار، برنج، فرش، پوست و پشم و چوب جنگلهای شمال، ایران را برای ایشان مهم جلوه داد. محصولاتمانند منسوجات، قند و شکر، نفت، فلزات و وابستگی صادرات ایرات به روسیه باعث گردید دریای خزر رفته رفته در امر حمل و نقل ارتباطی توسعه یابد.

هر چند قسمتی از تجارت ایران و روسیه از راههای سرحدی خشکی انجام میشد، اما با توجه به موقعیت ارتباطی دریای خزر و وجود رودخانه ولگا و همچنین از زمان توسعه و گسترش حمل و نقل دریایی بخصوص از دهه ۱۲۷۷ هـ.ق و توسعه تأسیسات راه آهنی از ۱۲۸۷ هـ.ق به بعد و امتداد آن به بندرهای روسی دریای خزر مانند باکو، آستاراخان و کراسنودسک، تجارت دریای خزر با رشد مضاعفی همراه شد؛ بطوری که دریای خزر بیشترین نقش را در تجارت ایران و روسیه بازی میکرد.

علاوه بر آن، در تجارت ترانزیتی میان ایران و اروپا نیز تأثیرگذار بود. در اوایل دوره قاجار بیش از نصف صادرات ایران، به روسیه صورت میگرفت، اما رفته رفته از اواخر پادشاهی ناصرالدین

شاه بیش از دو سوم صادرات ایران به روسیه بود و در واردات نیز بیشترین سهم را روسیه داشت. از دهه ۱۲۸۷ هـ.ق به بعد بیش از ۶۰٪ صادرات به روسیه و ۵۰٪ واردات از روسیه از طریق دریای خزر صورت میگرفت که بخشی از آن، صادرات ترانزیتی اروپا به ایران و برعکس را در برمیگرفت. بطور کلی تجارت و بازرگانی در دریای خزر همواره برقرار بود و تا جنگ جهانی اول از رونق خوبی برخوردار بود. رفته رفته بدلیل حمل و نقل سریع دریایی و بخصوص تأسیسات راه آهنی و بندری در باکو و آستراخان در روسیه و توسعه بندر انزلی در ایران، تجارت در دریای خزر گسترش پیدا کرد و بخش اعظم تجارت ایران و روسیه از بندرهای دریای خزر، بخصوص بندر باکو و انزلی صورت میگرفت. اما شروع جنگ جهانی اول و بحرانیهای پدید آمده مدتی تجارت دریای خزر را با وقفه و رکود مواجه ساخت. روسیه در روابط با ایران فقط بدنبال اهداف سیاسی نبود و حضور پررنگ روسها در عرصه صادرات و واردات، خیل عظیم تجارتخانه‌های روسی در این کشور، فعالیت فراوان آنها در توسعه راهها و حمل و نقل، گویای نیازمندیهای روسیه به مال‌التجاره‌های ایران، وجود راه آبی دریای خزر و دیگر راههای سرحدی خشکی دستیابی روسیه را به امتعه تجاری ایران تسهیل میکرد. هرچند در روابط تجاری و بازرگانی روسیه با ایران مطامع سیاسی هم گنجانده شده بود، اما نباید اینگونه نتیجه‌گیری کرد که روسها فقط برای اهداف سیاسی خود و کسب جای پای و تثبیت موقعیت خویش در ایران، با دولت ایران و تجارشان تجارت میکردند، بلکه آنان همواره به مواد اولیه و محصولات کشاورزی ایران نیاز شدیدی داشتند. ایران در مناسبات تجاری خود با روسیه بخصوص از راه دریای خزر با توجه به فراز و نشیبهای فراوان دارای تراز بازرگانی مثبت بوده است.

منابع

- ابن اسفندیار کاتب، بهاء‌الدین محمدحسن؛ *افکار اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در آثار منتشر نشده دوران قاجار*، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۶.
- ابن خردادبه، ابن عبدالله؛ *المسالك والممالك*، چاپ لیدن، ۱۹۶۷م.
- افشار سیستانی، ایرج؛ *دریای مازندران*، تهران: انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۸۱.
- امیر احمدیان، بهرام؛ «جغرافیای دریای خزر»، *فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز*، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، تابستان، دوره دوم، سال پنجم، شماره چهاردهم، ۱۳۷۵.
- ایوانف، م.س؛ *تاریخ نوین ایران*، ترجمه هوشنگ تیزابی و حسن قائم‌پناه، تهران: انتشارات طوفان، ۱۳۵۶.
- آدمیت، فریدون؛ *امیرکبیر و ایران*، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۴۸.

- بارتولد، واسیلی ولادمیر؛ جایگاه مناطق اطراف در دریای خزر در تاریخ جهان اسلام، ترجمه لیلا رین شه، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵.
- بریمانی، احمد؛ دریای خزر یا دریای مازندران، تهران: چاپخانه رنگین، ۱۳۲۶.
- تاجبخش، احمد؛ سیاستهای استعماری روسیه تزاری انگلستان و فرانسه در ایران (نیمه قرن نوزدهم)، تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۶۲.
- تیموری، ابراهیم؛ عصر بی خبری (تاریخ امتیازات ایران)، تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۳۲.
- جمالزاده، محمدعلی؛ گنج شایگان، تهران: کتاب تهران، ۱۳۶۲.
- حسن اصفهانی، حمزه بن علی؛ تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیا، بیروت: منشورات دار مکتبه الحیاة، ۱۳۴۶.
- رزاقی، ابراهیم؛ اقتصاد ایران، تهران: نشر نی، چاپ سوم، ۱۳۷۱.
- سایکس، سرپرستی؛ تاریخ ایران، ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، چاپ دوم، ۱۳۳۵.
- شمیم، علی اصغر؛ تاریخ ایران در دوره قاجار، تهران: نشر مدبر، چاپ ششم، ۱۳۷۴.
- طبری، احسان؛ ایران در دو سده واپسین، تهران: حزب توده، ۱۳۶۰.
- عسگری، علی بابا؛ بهشهر (اشرف البلاد)، تهران: بی نا، ۱۳۵۰.
- عیسوی، چارلز؛ تاریخ اقتصادی ایران در عصر قاجار (۱۸۰۰-۱۹۱۴ م)، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر گستره، چاپ دوم، ۱۳۶۹.
- فرنیخ دادگی؛ بندهشن، گزارنده مهرداد بهار، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۹.
- کرزن، جرج ن؛ ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۲ جلد، چاپ چهارم، ۱۳۷۳.
- کسروی، احمد؛ شهرياران گمنام، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۷.
- مارکوپولو؛ سفرنامه مارکوپولو، ترجمه حبیب الله صحیحی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.
- مرکز اسناد و خدمات پژوهشی وزارت امور خارجه، کارتن ۱۸، پرونده ۲۸، اسناد ۱۳۰۳ - ۱۳۰۱ هـ.ق.
- مرکز اسناد و خدمات و پژوهشی وزارت امور خارجه، کارتن ۱، پرونده ۲۹، اسناد ۱۲۴۳ هـ.ق.
- معتضد، خسرو؛ حاج امین الضرب و تاریخ تجارت و سرمایه گذاری صنعتی در ایران، تهران: انتشارات آستان قدس، ۱۳۶۶.
- مفخم پایان، لطف الله؛ دریای خزر، ترجمه و تحقیق جعفر خمایی زاده، رشت: انتشارات هدایت، ۱۳۷۵.
- نفیسی، سعید؛ تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، تهران: انتشارات بنیاد، جلد اول و دوم، چاپ هفتم، ۱۳۶۸.
- یکتایی، مجید؛ تاریخ گمرک ایران، تهران: نشر دانش، ۱۳۵۵.

Commercial and Political Conditions of the Caspian Sea in the Qajar Period

Mehrnoush Kavousi Sahlabadi¹

During the Qajar Period, the status of Iran and the Caspian Sea underwent some changes under the influence of foreign powers. Upon the signing of Gulistan and Turkmenchay treaties, the control of some parts of the country and the Caspian Sea were ceded to Russia after the two Russo-Persian wars. Following the political-economic goals that the Russians sought there, security was established in the Persian Gulf and commercial development was launched in this region. The existence of a waterway such as the Caspian Sea, Russia's neighborhood with Iran, Russians' critical need for Iran's agricultural and animal products, and Iran's need for the Russian cheap goods led to the development of transportation industry and linking routes through the Caspian Sea and the affluence of Astarakhan and Anzali ports. As a result of Russians' activities and operations, sea commerce was greatly developed in the Caspian Sea region so that, at the threshold of World War I, this waterway played the most significant role in the export and import relationships between Iran and Russia and was even used in transit commerce with other European countries. Given the significance of this point, the present paper examines the commercial and political status of Iran and Russia via the Caspian Sea, as well as the process of the development of commerce and commercial goods which were transported through this waterway. It also reviews the transport routes and the modes of commercial transportation during the Qajar period.

Key Terms

Iran; Qajar; Caspian Sea; Russia; politics and commerce

1. MA in Economic Development, Researcher at the Iranology Foundation.

Architecture of Kerman in the Safavid Period

Seyyed Mohammadali Golabzadeh¹

One of the most glorious periods of the history of Kerman is the Safavid Era, the remaining historical works and sites of which shine like a brilliant star on the forefront of this province. The most beautiful site among such historical legacies is the exquisite complex of Ganjalikhan, which bears the name of the ruler of Kerman and manifests the supreme capabilities of its architect, Master Sultan Mohammad Mimar Yazdi. Sultan Mohammad was a famous genius in Kerman Province and a forgotten master in Dar al-Ibā'adah (Yazd). It is not clearly known how Ganjalikhan managed to discover such a unique treasure; why Sultan Mohammad, in spite of his supreme talents, remained unknown in Yazd, and why no structure in Yazd bears his name or represent his architectural designs. In this paper, which reports on a study carried out based on library sources and field observations, the author states that, in the course of various political conflicts and the opposition of Ni'matullāhī order to Mutishar'iyah group in Yazd, the authorities of Yazd did nothing but try to ease the tensions and strains in society. However, the reverse happened in Kerman because Ganjalikhan, who was a ruler appointed by the court of Shah Abbas, benefitted from his royal attention and provided and employed all the facilities necessary for the historical and everlasting prosperity of Kerman.

Key Terms

Sultan Mohammad; Ganjalikhan; Shah Abbas; Kerman; Yazd; Safavi Dynasty

1. Researcher of the history and culture of Kerman and Director of the Iranology Foundation, Kerman Branch (Kerman Studies Center)

A Study of Lexical Changes from Pahlavi Language to Talysh Language

Abbas Khaefi¹ and Kiumarsh Khanbabazadeh²

From a linguistic point of view, when a word from one language enters another language, in order to survive there, it needs to adapt itself to the phonetic, phonological, morphological, syntactic, and semantic principles and patterns of that language. Otherwise, it will be excluded from the lexicon of the host language. In this paper, the writers have examined and analyzed the various types of phonological changes in the lexicon of Pahlavi language or Middle Persian which have resulted in the development of their new forms in modern Iranian languages, such Talysh. A study of the terms in A Concise Pahlavi Dictionary by D. N. Mackenzie and their comparison with some of the words collected from oral Talysh utterances produced in Anbaran, a district near the joint frontier of Iran and Azerbaijan, demonstrated that the words shared by the two languages have undergone some changes, such as blending, assimilation, ellipsis, inversion, addition, and some other common phonological processes, in their moving from Pahlavi language and entering Talysh language. Moreover, some terms have entered this language in their original form.

Key Terms

Ancient Iranian languages

Pahlavi language

Talysh language

dialect

typology

1. Associate Professor, Persian Language and Literature Department, University of Gilan.

2. PhD candidate, Persian Language and Literature, University of Gilan (corresponding author), kkaumarsh@yahoo.com.

The Name Of Iran in the Poems of Paul Fleming (1917 AD)

Seyyed Ali Mckee¹

When the name of a country and its features appear in the poems of one of the most famous poets of another country, those poems become very important. The description of Iran in Paul Fleming's poems is a good example in this regard. Fleming, the well-known German poet of the Baroque period, travelled to Iran accompanying a trade mission from a state in the north of Germany. During the 17 months that he stayed in Iran, he tried to express some of his observations of the events that had occurred during this time in the mould of some poems in German and Latin using a subtle and delicate poetic style. In his poems, in addition to frequent references to the name of Iran, its cities, and its nature, he has also referred to its ancient and historical background and a number of distinguished Iranian figures. In this paper, the author has tried to examine the description of Iran in some of Paul Fleming's poems which have been written in Latin.

Key Terms

Paul Fleming

Adam Olearias

Iranology

Orientalogy

German Baroque Period

Latin

Poem

1. Researcher In the field of German Language and literature, a.m87@gmx.com

Geometry and Geometric Proportions in the Construction of the Domes of the Safavid Mosques in Isfahan (A Case study: Imam Mosque and Sheikh Lotfollah Mosque)

Hassan Karimian¹ and Saman Seyyedi²

Muslims believed that geometry was as important as mathematics, astronomy, and music. Iranian architecture focused on beauty, alongside which the science of geometry functioned as a powerful tool enabling Iranian architects to measure spatial proportions and create balance and beauty on the ground. Domes, the making of which had started during the Parthian Era, became vastly prevalent upon the rise of Islam in order to cover Islamic buildings, particularly mosques, and, thus, turned into the symbol of Islamic architecture. A dome looks like a container and is constructed based on objective principles of mathematics and statics. The Safavid era represent one of the creative and dynamic periods of architecture, particularly, dome construction, and several beautiful works of this era are still standing today. In this paper, the writer has tried to examine the role of geometry and geometric proportions in the architecture of the Safavid period with an emphasis on the domes of the well-known mosques of that time in Isfahan. The related study was conducted following the analytic-descriptive method while resorting to available documents and performing field studies. The findings demonstrate that the Safavids paid particular attention to proportion in architecture and changed the quadrangular design of the space under the dome into the circular design of a dome. During this period, geometry became simpler and disconnected hollow domes became more common.

Key Terms: geometry; dome; mosque; Safavid architecture; Sheikh Lotfollah Mosque; Imam Mosque

1. Associate Professor, Archeology Department, University of Tehran, hkarimi@ut.ac.ir

2. MA student of Archeology, University of Tehran (corresponding author), samansaidi@ut.ac.ir

Cultural, Historical, and Artistic Relationships between Iran and India during the First Millennium BC

Seyyed Mohsen Haj Seyyed Javadi¹, Ehsan Mohammad Hosseini², Fatemeh Kurdi³

The ancient land of India, which enjoys a uniquely vast geographical and ethnic diversity, is the cradle of one of the oldest civilizations in the world. This ancient civilization has several tight relationships and ties with Iranian culture and history. Undoubtedly, a cultural and historical study of each of these two apparently independent geographical units would be incomplete without considering the conditions of the other one. The patterns employed in the construction of the columned halls of India during the Mauryan Era were completely modeled on the Iranian Achaemenid art and culture. In the same vein, Indians adopted their traditions of writing inscriptions on rocks and columns from Iranians. In the reports of Greek historians, such as Herodotus and Xenophon, several references have been made to the unity of these two nations, and history has frequently witnessed instances of the kings and princes of one of the two countries seeking shelter in the other, and one country's asking for help from the other in its fights against the enemy. The frequent references to the name of India in the inscriptions remaining from the Achaemenid era and the presence of the pictograph of the Indian missionary bearing gifts in Takht-e Jamshid are undeniable documents demonstrating this historical fact. In later periods and during the Parthian and Sassanid eras, Iranians conquered the northern regions of India, and the finding of coins bearing Pahlavi writings in this land testifies to the rule of the Sassanid princes in Kushan lands in north India. This is the case while, alongside such political and military relationships between the two countries in the course of history, we have also witnessed very close relationships between them in different artistic, scientific and religious areas.

Key Terms: ancient Iran; ancient India; Achaemenid; Mauryans; Iranian Art; Cultural Relationships between Iran and India

1. Lecturer at the Art and Architecture Department of Payame Noor University, Tehran

2. PhD in Archeology, University of Mysore, India (corresponding author, ehsan.m.hosseini@gmail.com)

3. PhD in Archeology, University of Mysore, India

Table Of Contents

Cultural, Historical, and Artistic Relationships between Iran and India during the First Millennium BC	125
Seyyed Mohsen Haj Seyyed Javadi, Ehsan Mohammad Hosseini, Fatemeh Kurdi	
Geometry and Geometric Proportions in the Construction of the Domes of the Safavid Mosques in Isfahan (A Case study: Imam Mosque and Sheikh Lotfollah Mosque)	124
Hassan Karimian; Saman Sayyedi	
The Name of Iran in the Poems of Paul Fleming (1917 AD)	123
Seyyed Ali Mckee	
A Study of Lexical Changes From Pahlavi Language to Talysh Language	122
Abbas Khaefi; Kiumarsh Khanbabazadeh	
Architecture of Kerman in the Safavid Period	121
Seyyed Mohammadali Golabzadeh	
Commercial and Political Conditions of the Caspian Sea in the Qajar Period	120
Mehrnoush Kavousi Sahlabadi	

Iranian Studies

(specialized _ scientific _ interdisciplinary Journal)

(Motale'āt-e Iranshenāsi)

ISSN: 2476 _ 2989

Vol. 4, No. 8, Spring 2018

License Holder (Publisher): Iranology Foundation

Director: Dr. Hamed Forouzan

Editor-in-Chief: Dr. Hekmatollah Molla Salehi

Scientific Editor (Director): Fatemeh Faridi Majid

Editorial Board

Dr. Mehri Baqeri (Tabriz University)

Dr. Naser Takmil Homayoun (Academy of Humanities and Cultural Studies)

Dr. Mahmoud Jafari Dehaqi (University of Tehran)

Dr. Zohreh Zarshenas (Academy of Humanities and Cultural Studies)

Dr. Fathollah Mojtabaei (University of Tehran)

Dr. Hekmatollah Molla Salehi (University of Tehran)

Dr. Mohammad Bahramzadeh (Faculty Member Iranology Foundation)

Dr. Mahmoud Tavusi (Tarbiyat Modares University)

Issue Editor: Fatemeh Mohammad

Translator: Roya Khoii

Guest colleague for this issue: Shiva Bagheri

Design: Maryam Jamei

Print & Publishers: Iranology Foundation

Address: Iranology Foundation, Iranshenasi st., Southern Sheikh Bahae., Tehran, Iran.

Tel: 0098_21_ 88608925; **Fax:** 0098_ 21_ 88608922

Email: Faslnameh@iranology.ir

Price: 250000 Rials

فرم اشتراک فصلنامه «مطالعات ایرانشناسی»

فرم اشتراک

نام و نام خانوادگی: سازمان / موسسه / دانشگاه:

تحصیلات: شغل:

اشتراک از شماره تا

نشانی:

تلفن و نمابر: کد پستی: صندوق پستی:

به پیوست رسید بانکی شماره مورخ: به مبلغ ریال
بابت تعداد نشریه ضمیمه می‌باشد.

تاریخ: امضاء:

توضیحات اشتراک و روش پرداخت

لطفاً قبل از پر کردن برگ درخواست اشتراک به نکات زیر توجه فرمایید:

۱. نشانی خود را کامل و خوانا با ذکر کدپستی بنویسید.
۲. حق اشتراک یک ساله بابت ۴ شماره، همراه با هزینه ارسال، ۴۰۰۰۰۰ ریال است.
۳. وجه اشتراک را به حساب ۴۰۰۱۰۰۳۵۰۳۰۰۶۲۵۱ بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران به نام بنیاد ایرانشناسی واریز نموده و اصل فیش بانکی به همراه فرم اشتراک تکمیل شده را به یکی از سه روش زیر به دفتر فصلنامه ارسال نمایید.
- ارسال پستی فیش واریزی به آدرس دفتر نشریه.
- ارسال تصویر فیش واریزی به ایمیل نشریه به آدرس: Faslnameh@Iranology.ir
- ارسال فیش واریزی به نمابر نشریه به شماره: ۸۸۶۰۸۹۲۲
۴. اصل یا کپی فیش واریزی را تا زمان دریافت نخستین شماره اشتراک نزد خودنگه دارید.
نشانی: تهران- خیابان شیخ بهایی جنوبی- خیابان ایرانشناسی (۶۴ غربی)- بنیاد ایرانشناسی- دفتر فصلنامه «مطالعات ایرانشناسی»

تلفن: ۸۸۶۰۸۹۲۵